

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشورا و عبرتها

۱-۲

نگاهی به عاشورا از روزنِ زمان و مکان
کلُّ یومِ عاشورا و کلُّ ارضٍ کربلا

موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

فهرست مطالب

عاشورا، تقابل اندیشه و کردار ناب با دل‌های چراگاه بیگانه‌ها	۷
عاشورا، جلوه تقابل دو تفکر است از دین؛ تفکری فربه‌شده از بسط شریعت،	
و تفکری پایبند به سنت نبوی	۱۲
عاشورا، تلاقی دو نگاه است به رهبری؛ نگاه اسلام ناب و نگاه اسلام	
اموی	۱۷
عاشورا، نتیجه تعلل و کناره‌جویی و ترس خواص	۲۰
عاشورا، مقابله سقوط‌کنندگان از قلعه رفیع جهاد با آنان که بر بلندای قلعه استوار	
ایستادند	۲۴
عاشورا، ثمره به بار نشستن شبهه‌هایی که دینداران دین ناشناس، در سرزمین	
ایمان مردم کاشتند	۲۹
عاشورا، محصول جدایی دین از سیاست و زمامداری به اصطلاح عاقلان بر	
امور دنیای امت	۳۵
عاشورا، صف آرایسی مجذوبان چرب و شیرین دنیا در برابر	
آخرت‌طلبان	۳۹
عاشورا، مصاف مجاهدان امتیازطلب با مجاهدان فی سبیل‌الله	۴۴
عاشورا، تجلی بازگشت قاعدین دیروز و بی‌هنران امروز به صحنه	
حکومت	۴۸
عاشورا، آوردگاه بیعت شکنان با امامی که به سوی خود خوانده بودند!!	۵۲
عاشورا، صحنه آزمون خواص و عوام	۵۵
عاشورا، صدای قداست زدایی و حریم شکنی	۵۹

- عاشورا، نتیجه سست شدن تبعیت و پیروی از رهبری برگزیده خدا ۶۸
- عاشورا، نماد توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون محوریت
ولایت و عدالت ۸۱
- عاشورا، محصول ضعف در دشمن شناسی و غفلت از آنها ۹۱
- عاشورا، محصول نداشتن تحلیل صحیح و غفلت از مسایل جامعه‌ی
اسلامی ۱۰۵
- عاشورا، محصول فضای مسموم و تبلیغات مدموم ۱۱۴
- عاشورا، محصول گفتمان بابد دلان و معاندان و دشمنان و فرصت خواستن از
آنان برای انتخاب!! ۱۲۳
- عاشورا، محصول تعطیلی فریضه امر به معروف و نهی از منکر ۱۳۰
- عاشورا، محصول رواج فساد و گناه و بی بند و باری در جامعه و سستی ایمان
. ۱۳۸
- عاشورا، نتیجه ظهور و بارور شدن انگیزه‌های مختلف در صف
مسلمانان ۱۴۷

پیشگفتار

مقام معظم رهبری:

«عزیزان من! تمام مشکلاتی که برای افراد یا اجتماعات بشر پیش می‌آید، بر اثر یکی از این دوست؛ یا عدم بصیرت، یا عدم صبر. یا دچار غفلت می‌شوند، واقعیتها را تشخیص نمی‌دهند، حقایقها را نمی‌فهمند، یا با وجود فهمیدن واقعیات، از ایستادگی خسته می‌شوند.»^(۱)

عاشورا، نقطه‌ی اوج تاریخ از منظر عبرت‌آموزی است. پنجاه سال از بنیانگذاری حکومت دین اسلام بدست مبارک برترین انسان آفرینش، حضرت رسول اکرم ﷺ نمی‌گذشت که فرزند عزیز او، آقازاده اول جهان اسلام، در کربلا، به فجیعترین وضع، همراه با فرزندان و یاران خود به شهادت می‌رسد!! بستر مناسبی که در این پنجاه سال برای چنین پیشآمد عظیمی فراهم آمد، همان عبرت بزرگ تاریخ است. شناسایی عناصر فراهم آورنده این بستر و عوامل سازنده این فاجعه، برترین یاد و مؤثرترین راه حفظ نهضت عاشوراست. دقت در این عبرتها و انطباق آن با اوضاع و احوال زمان، بیمه کردن نظام اسلامی در میان انبوه توطئه‌ها و هجوم استکبار و مزدوران آنهاست.

بعد از انحراف رهبریت اسلام در سقیفه بنی ساعده و عدم امتداد رسالت نبی اکرم در ولایت اهل بیت علیهم السلام، فتنه‌های متعددی دامان امت اسلام را گرفت، آنچنان که حتی خواص یا در تشخیص بازماندند و یا در گذشتن از نفع شخصی و قبیله‌ای درماندند و از استقامت و پایداری برحق دست کشیدند. در چنین هنگامه‌ای، حضرت علی علیه السلام و انگشت شمار از صحابه و خواص، بر صراط حق پایدار ماندند و فتنه‌ها را از سربه سلامت گذراندند. دو عامل بسیار مهم در پایداری حضرت و اهل حق مؤثر بوده است که در میان عوامل دیگر، برجستگی خاص دارند. یکی عامل «بصیرت» و دیگری عامل «صبر» است.

«امیرالمومنین از اوایل نوجوانی تا هنگام مرگ، دو صفت «بصیرت» و «صبر» را با خود همراه داشت؛ بیداری و پایداری. او یک لحظه دچار غفلت و کج فهمی و انحراف فکری و بد تشخیص دادن واقعیتها نشد. از همان وقتی که از غار حرا و کوه نور، پرچم اسلام به دست پیامبر برافراشته شد و کلمه «لا اله الا الله» بر زبان آن بزرگوار

جاری شد و حرکت نبوت و رسالت آغاز گردید، این واقعیت درخشان را علی بن ابیطالب علیه السلام تشخیص داد، پای این تشخیص هم ایستاد و با مشکلات آن هم ساخت،^(۱)

امروز که به برکت «بصیرت» و «صبر» حضرت امام قدس سره و شهداء و زحمات طاقت فرسای رزمندگان و جانبازان و آزادگان و حزب الله و خانواده‌های آنان، نظام اسلامی در این نقطه‌ی حساس از جهان تشکیل شده و منادی «بیداری» و «پایداری» در جهان شده است؛ از سوی استکبار و عوامل داخلی آنان، با ابزارهای پیچیده فکری و فرهنگی و هنری و تبلیغاتی و رسانه‌ای، تلاش گسترده‌ای تدارک شده است که هم «بیداری و بصیرت» این ملت و هم «پایداری و صبر» آنان را هدف قرار داده است.

«امروز هم در دنیا کسانی که در رأس قدرتهای سیاسی زورگو و مداخله‌گر، یا در رأس کمپانیهای اقتصادی، یا در رأس دستگاههای سرطان‌گونه‌ی تبلیغاتی و شبکه‌های عظیم سودجوی تبلیغات قرار گرفته‌اند، از طریق یکی از این دو خصوصیت بر ملتها حکم می‌رانند و زورگویی می‌کنند، یا سعی می‌کنند ملتها را در غفلت نگهدارند و بصیرت آنها را از آنها بگیرند ... یا آنها را دچار بی‌صبری کنند.»^(۲)

نوشته‌هایی که پیش رو دارید، براساس بهره‌جویی از عبرتهای عاشورا برای بیمه کردن نظام اسلام در میان این توطئه‌ها، تنظیم شده است. تداوم جریان بیمه‌کننده یاد و راه عاشورا در این کشور بیدار و پایدار، که بر محور ولایت این بیداری و پایداری را کسب و حفظ کرده است، هدف این نوشتار است. بررسی تاریخ صدر اسلام و زمینه‌های انحراف بزرگ سقیفه و واقعه‌ی جانسوز عاشورا، بصیرت لازم را در کسانی که خود را «امانتدار عاشورا» می‌دانند بوجود می‌آورد و پایداری خواصی که به همه‌ی مظاهر شرک و کفر و دنیا «نه» گفتند و «عزت» را در «بندگی خدا» جستند و اسلام را بیمه کردند، «پایداری و صبر» را در کنار «بصیرت» در دل «امانتداران عاشورا» می‌رویند و دو عامل رستگاری در کنار هم، آنان را به پیروزی الهی رهنمون می‌شود. ما برترین «بصیرت» را رهنمودهای مقام ولایت و اوج «پایداری و صبر» را، ره سپردن در راه معظم^{له}، که راه امام راحل علیه السلام است، می‌دانیم و عصاره بحث‌های آینده این است و لاغیر.

مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

عاشورا، تقابل اندیشه و کردار ناب با دل‌های چراگاه بیگانه‌ها

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اگر دل را نگهبانی می‌کردید که هر چرنده‌ای در
چراگاه آن وارد نشود، آنچه را من می‌بینم، شما هم
می‌دیدید و آنچه را من می‌شنوم، شما هم می‌شنیدید.»
آنان که گوششان به هر حرفی باز است، بیگانه از وحی خدا و سنت نبوی
را به حریم دل آنان راه است و اعتقاد و اطاعتشان به یک ترجمه و یک نظریه،
سست می‌شود و پندار خود را بر وحی خدا می‌بندند، چراگاه دلشان را به روی
هر چرنده‌ای گشوده‌اند؛ و لذا نه چشمشان می‌بیند و نه گوششان حق را
می‌شنود. دل خوش کنندگان به اصطلاحها، مگر این حدیث را نشنیدند که
مَلَائِكَةُ صَحَّتْ كَلَامَ مَعْصُومٍ، قرآن است و اگر به آن عرضه کردند و با آن
راست نیامد، لایق کوبیدن به دیوار است؟ تا چه رسد به کلام غیر معصوم.
مگر نشنیدند که مردی سالها در ب‌خانه به روی خود بست، در قرآن فرو
رفت، کتابی از تناقضهای قرآن آراست و در اندیشه بود که آن را نشر دهد و
از اینهمه یافته‌های خود، در پوست نمی‌گنجید. قضا را دیدارش با
امام صادق علیه السلام افتاد و حضرت به او فرمود:

«آیا ممکن است آنچه تو از قرآن فهمیده‌ای و ضدّ و
نقیضش دانسته‌ای، آن نباشد که خدای متعال اراده

فرموده است؟»

این جمله حضرت، جان او را بیدار کرد، دانست که در این سالیان دراز، بر خوشایند نفس و زینت شیطان رفته است. کتابی را که فخر خود می‌دانست، به آتش بیداری سوزاند.

و او را چه سعادت بود که با این جمله بیدار شد، وگرنه چه کسانی که جمله‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد چون خوارج «نهروان»، اصحاب «جمل»؛ کاخ‌نشینان سبزشام و غاصبان «غدیر».

همواره آنان که بابِ اخلاص را به روی تردیدها، شبهه‌ها و شریکها گشوده‌اند، به نفاق پنهان و آشکار مبتلا گشته‌اند. آن جا که مرزهای اندیشه مسلمانان در شام به روی رومیان گشوده می‌شود و سلوک، سیاست و فرهنگ آنان خوشآیند نخبگان و خواص حکومت واقع می‌شود، چه انتظار از پابندی به اعتقادات و پای فشردن بر سیره رسول خداست؟ آن بزرگ انسان عالم خلق، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در میان مردم، چون آنان می‌زیست، دارالخلافتش مسجد بود، سلوکش هرگز به امیران و رهبران روزگارش شبیه نبود و تمام پندارها را از رهبری دگرگون ساخته بود؛ اما امروز در مرزهای گشوده! و رفاقت اعتقادی! و دل‌های چراگاه و حوش، این شیوه بسنده نیست. کبکبه‌ای می‌خواهد و کاخی، دست به سینه‌ها و چاکرانی، بیت‌المال گشوده‌ای و اختیار بی حساب و کتابی، سیاستی که نیرنگ اساس آن باشد و فرهنگی که فریب، رنگ و لعاب آن، دها و زیرکی آن چنانی که در معاویه سراغ است، نه در علی علیه السلام؛ چرا که علی متعصب است به احکام الله و معاویه آزاد از تقید بدانها، و سیاست اموی را این لازم است، نه آن!!

در تمثیل قرآن هست که آن کس که چیزی را تمام دارد، بهتر است یا آن کس که شریکی دارد؟ پذیرش وحی، اعتقاد به توحید و انجام هر عملی، باید خالص برای خدا باشد. اگر چنین شد، حاصلش رستگاری است و الا چه بسیار

کسانی که گفتند لا اله الا الله و رستگار نشدند. آیا در کلام رسول حق، خدشه‌ای بود که فرمود قولوا لا اله الا الله تفلحوا؟ یا آنان که «اله» را طرد نکردند و «الله» را به کمال برنگرفتند تا به رستگاری دست یابند؟

علی علیه السلام که در میدان نبرد با پهلوانِ عرب، از سینهٔ خصم بر می‌خیزد تا خشم فرو نهد و تنها به خاطر رضای حق، جانِ او را بگیرد، شایستهٔ صفتِ «موحد» می‌گردد و برای هدایت مردم برگزیده می‌شود. او که پیام برائت رسول خدا را بر می‌گیرد و بی‌هیچ ملاحظه‌ای - نه برای مراعات جان و نه خوشایند و بدآیند کفار و مشرکین - تنها به انجام تکلیف که قرائت برائت خدا و رسول او از مشرکان است، می‌اندیشد، صلاحیت می‌یابد که سکان جامعهٔ مسلمین را در دست گیرد.

اینان که امروز در برابر زادهٔ رسول خدا صف آراسته‌اند، مرزهای دل خود را به روی هر چرنده‌ای گشوده‌اند و لذاست که گفتار حقِّ حسین علیه السلام و یارانش در دل آنان فرو نمی‌رود و چشمهایشان حسین علیه السلام را بر دوش پیامبر نمی‌بیند.

اینان، بارها اطاعت خدا و رسول او را در پای خوشآمدها و ملاحظه‌های قومی، منطقه‌ای و جهانی قربانی کرده‌اند، که امروز حجت خدا را قربانی امیال خود می‌کنند.

اینان، مکرر ملاک ارزیابی حق و باطل را زیر پا نهادند تا امروز ملاکشان فرمان یزید است.

اینان، قبلاً بر منبر رسول خدا پذیرای غاصبان، کج اندیشان و بداندیشان شده‌اند که امروز یزید را بر آن مسند، امیرالمؤمنین می‌دانند و حکمش را حکم خدا!!

اخلاص که رفت، نفاق می‌آید. پای فشردن بر احکام الهی که رفت، احکام غیر جایگزین می‌گردد. حاکم عادل و متقی که رفت، فرمانروای ظالم و

فاسد بر کار مسلط می‌شود. مرزها که شکست دلها چراگاه هر فکر، ایده و نظر می‌گردد. و اینها، یکباره و از آسمان نازل نمی‌شود که با یک لب‌خند، یک نشست، یک رضایت و یک احسنت شروع می‌شود و از بیرون و درون دست بیگانه و نفس به هم می‌رسد و کار به این جاکشانده می‌شود.

چرا حسین علیه السلام هدف قیام خود را، احیای سنت جدش، پیامبر اکرم معرفی می‌کند؟ سنت پیامبر، دستخوش چه بدعتها، مرزشکنیها و اندیشه‌های ناصوابی قرار گرفته بود که حسین علیه السلام جان خود و یاران و اسارت خاندانش را برای اصلاح آن به میدان می‌آورد؟

کربلا، میدان مقابله این دو گروه است؛ گروهی که سنگر اندیشه و عمل خود را به روی بیگانه گشوده است و میزان را تنها عقل خود قرار داده‌اند؛ عقلی که با اطاعت ناب از خدا و رسول پیراسته نگردیده و آلوده انحراف و طغیان گشته است. با گروهی که اندیشه و عمل خود را در زلال کوثر ولایت از هر بیگانه‌ای پاس داشته و سنگربان بیداری چون حسین علیه السلام را میزان صحت و سقم اندیشه و عمل خود قرار داده‌اند.

اخلاصی که در سعادت و کمال انسان، آن قدر حائز اهمیت است و بدون آن، اعمال انسانی، هباء منثور است، و چون گردی، با کوچکترین رویکرد دنیا پراکنده می‌شود، آن چنان که اثری از آن نماند، اوج جلوه نقش خود را در کربلا به میدان آورد.

اندیشه‌ها و باورهای پاک، خالص و ناب که در جهاد مستمر با نفس، از آلودگیها صیانت شده بود، در صف حسین علیه السلام به استقبال شهادت ایستادند و همایش ابدی، برای بیداری انسانها آفریدند، که تا دنیا باقی است، آن که رنگ خدایی دارد و مهر اخلاص بر کردار و اندیشه‌اش خورده است، در این صف در مقابل ناکسان و دین به دنیا باختگان بایستد و آن که رنگ غیرخدایی دارد، چه رنگ غربی و چه رنگ شرقی، یعنی رنگ غیر ولایت به خود گرفته باشد،

در صفِ دنیاطلبان در مصاف با حسینیان زمان قرار گیرد.

حسین علیه السلام با یاران ناهش در میدان کربلا ایستاد تا دل‌های گشوده به روی هرچرنده‌ای را رسوای تاریخ کند. ایستاد تا آنان که بر خوشآمد غیرخدا دل خوش کرده‌اند، به سراب پندارشان، حسرتی جگرسوز و به کردار زشتشان، پایانی دردناک را رقم زنند. ایستاد تا مرزهای عقیده و عمل، تا پایان دنیا با رنگ خون، معین و مشخص باشد. مرزها مقدّسند و دل‌ها حریم کبریا، و نامحرمان متجاوز به مرزها و حریمها را چه عاقبت، جز ننگ و شکست و این عبرت عاشوراست که «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا».

عاشورا، جلوهٔ تقابل دو تفکر است از دین؛ تفکری فربه شده از بسط شریعت، و تفکری پایبند به سنت نبوی

یک سوی میدان، تفکری فربه شده و بسط یافته از تسامح و تساهل نسبت به دین را به صف می‌یابیم. دین در این باور، نه محل بروز و صدور و اجرای احکام الهی است در پهنهٔ جماعت و کافهٔ مسلمین؛ بلکه خلاصه‌ای است در نماز، روزه، حج و ثواب اخروی. آن جاکه «شریح قاضی»، عالم مدعی، به فتوای قتل حسین بن علی علیه السلام می‌نشیند یا «ابوموسی اشعری» در مقام حکمیت، به عزل علی علیه السلام لب می‌گشاید، چه فربهی در معرفت دینی آنان حاصل شده است؟ اگر اقتضای زمان و عقل معیشت دنیا، معرفت دینی را فربه می‌سازد، این نتیجهٔ آن فربهی است و نتیجه با مقدمه کاملاً همخوان است. جایی که «ابوسفیان» و امویان چون «مروان» و «ولید»، آن تبعیدیان مادام‌العمر توسط رسول خدا، در صف شریعت خواهان و حاکمان دینی ظاهر می‌شوند و حکم در دست می‌گیرند و اجتهاد می‌کنند، چه بسطی در شریعت صورت گرفته است؟ اجتهاد اموی در برابر نص نبوی و علوی، نه آن بسطی است که میوه‌اش این است؟

مجلسی که در آن خلیفهٔ رسول‌الله!! دست به قلدح شراب می‌برد و خنیاگران می‌نوازند و رقاصان به رقص، آن هم در دارالخلافة، چه تسامح و تساهلی در احکام دین و سنت نبوی صورت گرفته است که توجیه و گذشتن از کنار هتک حرمت الله، عین دیانت و دین‌مداری تلقی می‌گردد؟ مگر دربار شام، خالی از صحابی و مؤمنان به دین بود؟ نه، بلکه آنان در جریان تفکر تغذیه شده از آزادشدگان رسول خدا و جذب شده به اسلام توسط غنائیم مسلمین، به باوری از دین رسیده‌اند که چنین محرّماتی را عین اقتضای زمان و

عقل معاش و تدبیر امت می‌دانند! اگر در کاخ معاویه و یزید، مشاوران غیر مسلمان، تدبیر سیاست و حکومت به امیر مؤمنان!! می‌آموزند، چه تسامح و بردباری مذهبی صورت گرفته که مرزها چنین مخدوش شده‌اند؟

مدارای در دین، به هر مفهومی باشد، اگر منتهی به زیر پا گذاشتن یک حکم از احکام الهی شود، مخدوش و القای ستمگرانی است که حَقانیت دین را دشمن دارند و طالب برجیده شدن قدم به قدم دین از صحنه اجتماعند.

اگر امام یا فقیهی عادل و با تقوا، در جهت مصلحت مسلمین، چند صباحی حکمی را تعطیل نماید، نه از باب مدارا و تسامح است که برای حفظ قدرت اسلام و تقویت مسلمین می‌باشد. «تقیّه» در این دیدگاه، سلاح است نه تسلیم، خود یک حکم الهی است نه نفاق، و یک تدبیر عقلانی و شرعی است، نه یک ضعف. علی علیه السلام، اگر پس از انحراف ولایت در «سقیفه»، شمشیر در نیام می‌کند، کسی او را به جُبْن و ترس و نفاق متهم نمی‌نماید؛ بلکه او را می‌ستاید که برای وحدت امت اسلام و تقویت آن، نفس خود را در رضایت الهی محبوس می‌نماید تا چراغ هدایت حق برافروخته ماند. آن گاه که حضرت امام، به رغم تحریضهای مکرر مردم به دفاع، قطعنامه را می‌پذیرد و جام زهر را گوارای جان خود می‌کند؛ جز رضای حق و مصلحت ملت فداکار و دل سپرده به اسلام نمی‌اندیشد. مدارا و تدبیری که از اسلاف یزید و خود او دیده می‌شود، هتک حریم احکام الله است و شکستن مصلحت و قوام و دوام مسلمین. مگر کسی می‌تواند تدبیر امت اسلام و حفظ قوّت و عزّت آن را بنماید؛ اما خود از اسلام و عزّتش بی‌بهره و کم نصیب باشد؟

آن جا که علی علیه السلام در «صفین»، حاضر نشد لشکریان معاویه را به محاصره اقتصادی کشد و شریعه آب را به روی آنان ببندد؛ ولی معاویه چنین کرد تفاوت تدبیر روشن گشته بود. علی علیه السلام بر احکام خدا پای می‌فشارد، و برای رسیدن به دنیای آباد، بر سر دین خدا معامله نمی‌کند و متعصبانه بر باور

دینی پای می‌فشارد؛ ولی معاویه همه چیز را مباح می‌داند و فرق این دو در همین معناست.

وقتی از علی علیه السلام خواستند تا چند صباحی معاویه را بر استانداری شام به رسمیت بشناسد، چیزی به «طلحه» و «زبیر» بدهد و آنان را راضی روانه بصره کند تا قدرتش استوار گردد و بعد آنچه خواهد، انجام دهد؛ این پیشنهاد، جز مدارا، تسامح و تساهل با اهل باطل و زیاده‌طلبان بود؟ چرا علی علیه السلام زیر بار نصیحت یارانِ غافلِ خود نرفت؟ مدارا در این جا، شکستن اسلام است. شکستنی که جبران آن ممکن نیست. اگر به دست ولی امر مسلمین، چنین شکافی در اسلام پدید آید، چه دستی توان پُر کردن آن را خواهد داشت؟ علی علیه السلام چه باک دارد از این که او را مدبّر بخوانند یا نخوانند؟ چه بیم دارد از این که شکست بخورد یا پیروز شود؟ مدحش کنند یا مذمّمش نمایند؟ پیرویش کنند یا مقابلش بایستند؟ او برای این چیزها زمام حکومت مسلمین را به دست نگرفته است که امروز دغدغه از دست دادن آن را با تدبیرها و تسامحهای این چنینی جبران کند. او برای خدا به میدان هدایت امت آمده است و ذره‌ای کردار و گفتارِ خلاف هدایت از او صادر نخواهد شد. او به رضایت حق نظر دارد و اطاعت او را آویزه گوش خود کرده است، نه دشمنان خدا را؛ پس نه چیزی می‌گوید و نه کاری می‌کند که دشمنان خشنود شوند. امروز هم حسین علیه السلام و یزید ادامه همان پیکار علی علیه السلام و معاویه هستند. یکی در اندیشه رضای حق و اطاعت از او که پایبندی بر شریعت است و جریان آن به مصلحت، عزّت و کرامت مسلمین و دیگری در فکر خوشآمد سلیقه‌ها و اندیشه‌های مختلف که در اثر بردباری، تسامح و تساهل، گرد هم آمده، دربار شام را مرکز خود ساخته‌اند و دغدغه عیش و نوش فراهم شده از این فربهی معرفت دینی، دین ابوسفیانی، آنان را وادار به هرکاری می‌کند. عدم پایبندی یزید و مشاوران و نزدیکان او به دین و احکام خدایی، معرفتشان را برای

سنخیت با جهنم فربه می‌ساخت؛ آن چنان که شکمشان با بلعیدن بیت‌المال مسلمین فربه می‌شد و رنگِ رخسارشان، سرخی آتش را به خود می‌گرفت.

و در آن سوی میدان، تفکر علوی، پیرو قرآن و سنت نبوی، در اندیشه جریان احکام الله در جامعه، خوش به رضایت خدای تبارک و تعالی، پشت به رضایت دنیاداران و افسار گسیختگان وادی تطمیع و ارباب، نه در قبض (تحجر و گوشه‌نشینی)، تا در گوشه عزلت، چون برخی نامداران زمانه، از رویارویی تمامی کفر با تمامی اسلام چشم‌پوشند و به ذکر بی‌فکر پردازند و از پاسخگویی به نیازهای زمانه بازمانند، و نه در بسط (تسامح و تساهل نسبت به حدود الهی) که یزید را در مسند امیرالمؤمنین پذیراگردند و دست در دست کفر اموی بگذارند و زر و قدح آنان را به رضوان الهی ترجیح دهند. اینان بر سر احکام خدا، غیرتمندانه ایستاده‌اند و بر سر آن حاضر به بردباری و معامله نیستند؛ اگرچه جان، سودای این ایستادگی شود و زنان و فرزندان‌شان به اسارت دینداران فربه شده درآیند. تفکر آنان از دین، در ولایت جهت یافته است و زنگار جاهلیت اموی و تبلیغات گسترده آنان، در دل آکنده از محبت آنان به اهل بیت بی‌تأثیر است. آنان اسب سرکش نفس و سوسوی علم و عقل را در دستهای باکفایت ولایت، در میدان ظلمات کفر و ضلالت جهل، به مرکبی رام و چراغی فروزان بدل کرده‌اند. آن چنان که برای همیشه، کشتی نجات و چراغ هدایت خلائق گشتند و راه خدا را برای همیشه بر دزدان معرفت دینی بسته و بر تشنگان هدایت ولایی، بازو هموار باقی گذاشتند.

«کسی تصوّر نکند که ما راه سازش با جهان‌خواران را نمی‌دانیم؛ ولی هیبهات که خادمان اسلام، به ملت خود خیانت کنند. البته ما مطمئنیم که در همین شرایط نیز آنها که با روحانیت اصیل، کینه دیرینه دارند و عقده‌ها و حسادتهای خود را نمی‌توانند

پنهان سازند، آنان را به ناسزا گیرند. ولی در هر حال، آن چیزی که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست، سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است که اگر بند بند استخوانهایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر زنده زنده در شعله‌های آتشیان بسوزانند، اگر زن و فرزندان و هستی‌مان را در جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز امان‌نامه کفر و شرک را امضا نمی‌کنیم» «من به تمام جهان، با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همهٔ دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست.»^(۱)

۱- «حضرت امام خمینی علیه السلام»، پیام به حجاج بیت‌الله الحرام، مرداد ماه ۶۶.

عاشورا، تلاقی دو نگاه است به رهبری؛ نگاه اسلام ناب و نگاه اسلام اموی

یک سوی این میدان به ظاهر کوچک، اما به وسعت تاریخ بشریت، آنانی به صف ایستاده‌اند که رهبری را نه یک نصب الهی در «غدیر خم» و مایهٔ اکمال دین و یأس دشمنان از اسلام، بلکه یک رویکرد مردمی می‌دانند که با رویکردی دیگر باطل گشت. آنان، به ظاهر، بیعت مردم را علت رهبری معرفی می‌کنند و رویکرد و بیعت مردم در «سقیفه بنی ساعده» را مشروعیت خود می‌دانند. اگرچه در مسیر این انتخاب، توطئه‌ها، دشمنی و بغض نسبت به اهل بیت رسول خدا ﷺ و شخص علی بن ابی طالب علیه السلام کاملاً روشن و ثابت شده است؛ اما در ادامهٔ توجیه اساس تعلق رهبری به افراد، وصیت خلیفهٔ اول را مشاهده می‌کنیم که انتخاب مردم را نقض می‌نماید و در ادامه، باز وصیت را در قالب شورایی مشاهده می‌کنیم که چیده شدن افراد در آن، خبر از آگاهی کامل وصیت‌کننده به انتخاب فرد مورد نظر (عثمان) است. اینک رهبری که در چم و خم سیاست جاهلی قریش، از آل الله غضب شده، از وراثت اموی سر در آورده است. یزید وارث عنوان خلیفهٔ مسلمین از پدرش معاویه می‌شود. آنان نه به نصب الهی عقیده داشتند و نه به تشخیص و انتخاب مردم؛ خلافت را می‌خواستند و برایش قبایی می‌دوختند تا در منظر مردم عوام آراسته و حق جلوه کنند. اگر انتخاب مردم حق است، آنان یک بار در غدیر خم پس از ابلاغ حکم الهی، با علی علیه السلام بیعت کرده و او را به جانشینی رسول خدا برای ادامهٔ سیرهٔ آن حضرت و استحکام وحی در جامعهٔ اسلامی پذیرفته بودند. بیعت آنان، حق ولایت را امکان جریان می‌داد، لکن پیرانِ خواص، شترِ خلافت را بر درِ خانهٔ خویش خوابانیدند و این‌گونه،

هم نصب الهی و هم بیعت مردم، هر دو را زیر پا نهادند در این نگاه، هر آن کس بر جامعه مسلط می‌شود؛ «ولی امر» خوانده می‌شود؛ اگرچه یزید باشد که دست به غارت بیت‌المال و کمر به هتک حریم احکام الله بسته است و حسین علیه السلام، اگرچه پسر رسول خدا باشد و سرور جوانان اهل بهشت، چون دست پاکِ خویش را در دستِ آلودهٔ یزید نهاده است، خارجی و خویش مباح می‌گردد و یهودیان و نصاریٰ در کسوتِ مشاوران و کارسازان، دوستِ خلیفه تلقی می‌شوند. ظاهری آراسته که دلِ دنیاداران دمکرات منش را جلب می‌نماید و چهره‌ای از دمکراسی دروغین بشری را که سراسر آغشته به مکر و فریب و فساد است، نمایش می‌دهد.

این همان دمکراسی است که آن روز در سقیفهٔ بنی ساعده شکل گرفت و ولی امر را که طبق صریح قرآن مجید، سایه و ظلّ خدا و رسول خدا معرفی شده است، در صورت معاویه، یزید، عمرعاص و امثال آنان نشانند و لبخند رضایت بر لبهای دشمنان اسلام نقش نمود. اگر ولی امر آن باشد که بر جامعه، به واسطه خیانتها، جنایتها، فریب و دغل، حکومت یافته است، باید حادثهٔ عظیم کربلا را در منظر تحخیر عالم دید. نتیجهٔ نگاه به رهبری از این زاویه، همین است و امروز هم در جهان اسلام جز این را شاهد نیستیم.

اما در آن سوی میدان، آنانی با استواری و صلابت، هرچند قلیل به صف ایستاده‌اند که رهبری را یک نصب الهی در غدیر، و بیعت مردم با انتخاب خدای بزرگ را امکان اجرای ولایت می‌دانند و اینک پارهٔ تن رسول الله، حضرت حسین علیه السلام را زیندهٔ هدایت مردم به سوی کمال و فلاح دانسته و گرداگردش حلقه زده‌اند. در این نگاه، ولی امر کسی است که پا جای پای پیامبر می‌گذارد و اطاعت مطلق از خدای بزرگ می‌نماید؛ اگرچه مردم در فریب و دغل دنیا گرفتار آیند و دست در دست آنان نگذارند. در این نگاه، غدیر اساس ولایت و ادامهٔ سیرهٔ رسول الله است و اهل بیت همراه با قرآن،

نجات دهنده امت اسلام هستند و یکی بدون آن دیگری، ناقص است و مصداق روشن این نقص، همین وضعی است که امروز در عاشورا فراهم آمده است. اگر قرآن کفایت می‌کرد و بیعت سقیفه صحیح بود؛ چرا باید کربلا مسلخ بهترین جوانان امت اسلامی بشود؟

در این نگاه، بیعت با یزیدبن معاویه، هدم اسلام و سیره نبوی است، استیلای شرابخواره زن باره‌ای است بر مصالح مسلمین، سپردن احکام الهی به دست فراموشی است؛ اگرچه مردم بی شماری با جهالت و فریب، گرد غاصبی که بر اریکه قدرت مسلمین تکیه زده است، جمع شده باشند. این جا کثرت و قلت ملاک نیست؛ این جا حق و باطل است، اسلام ناب است و اسلام اموی، جان و روح اسلام است و پوستین وارونه اسلام؛ لذا جان سپردن و محاسن به خون سر خضاب کردن، زندگی است و احیای اسلام ناب و دمیدن روح اسلام به آن، و تسلیم شدن به استکبار یزیدی و نظم برخاسته از آن، مرگ و خواری است.

«اگر ما با دست جنایتکار امریکا و شوروی از صفحه روزگار محو شویم و با خون سرخ شرافتمندانه، با خدای خویش ملاقات کنیم، بهتر از آن است که در زیر پرچم ارتش سرخ شرق و سیاه غرب، زندگی اشرافی و مرفه داشته باشیم و این سیره و طریقه انبیای عظام و ائمه مسلمین و بزرگان دین مبین بوده است و ما باید از آن تبعیت کنیم.»^(۱)

۱- «حضرت امام خمینی رحمته الله علیه» - وصیتنامه سیاسی - الهی.

عاشورا، نتیجه تعلل و کناره جویی و ترس خواص

لشکر بی شماری را که امروز در کربلا به صف ایستاده‌اند تا قلیل اصحاب حق را قربانی امیال خود کنند، چه کسانی گرد آورده‌اند؟ چگونه به مصاف خاندان وحی آمده‌اند؟ مگر نه این است که از جامعه‌ای که رسول خدا بنیاد نهاد، پنجاه سال بیشتر نمی‌گذرد و بسیاری را به یاد است سخنها و محبت‌های رسول خدا به این مردان بزرگ و سرور آنان، حسین بن علی علیه السلام؟ چگونه به این جا رسیده‌اند؟ چه انحرافی در جامعه ساخته و پرداخته منادی وحی ایجاد شده است که امروز چنین در کشتن حسین علیه السلام سبقت می‌گیرند آنچه امروز در این میدان به ظاهر کوچک، اما به وسعت تاریخ دیده می‌شود، حاصل انحرافی است که در سقیفه بر امت رسول خدا جریان یافت. آن هنگام که نصب الهی در غدیر کنار زده شد و رقابت و عناد در جمله «حسبنا کتاب الله» منعکس شد، انحراف آغاز گردید. اگر کتاب خدا کفایت از ولی، امام و رهبر عادل و آگاه به راه و دلسوز به امت می‌نمود، چرا خدای بزرگ، روز غدیر را روز اکمال دین، اتمام نعمت و یأس کفار از دین مسلمانان معرفی کرد؟ چرا رسول خدا در حدیث «ثقلین» بارها قرآن و عترت را برای هدایت مردم در کنار یکدیگر لازم دانست و جدایی بین آن دو را برابر با ضلالت و گمراهی معرفی فرمود؟

اگر در روز سقیفه، اصحابی که در میدان غدیر حاضر بودند، دنیای خود و می‌نهادند و رضای حق بر می‌گزیدند و بر کلام نادرستی که فریب و تزویر را در پشت نقاب خود داشت، می‌شوریدند، امروز چه کسی جرأت می‌کرد در کربلا به خیام رسول الله، به عنوان مخالفان امیرالمؤمنین یزید!! حمله کند؟ اگر

آن روز، آنان که در ب‌خانه‌شان توسط علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیهما - دو مشعل فروزان حق، که حق با آنان است و آنها با حَقّند و رضای خدا در رضای آنها و غضبش در غضب آنان است - کوبیده شد تا به غدیر شهادت دهند، از این کلام حق طفره نمی‌رفتند، شمشیر خود را در نیام دنیا طلبی و عافیت جویی فرو نمی‌بردند و زبان در پس مزمزه‌های دنیا به کام نمی‌چسبانند، چه کسی امروز سرهای عزیزان اسلام را از تن جدا و بر نیزه می‌کرد، بر بدنهای قطعه قطعه آنان هلهله شادی سر می‌داد و دروازه‌های شهر را آذین می‌بست که خارجیان اسیر را به شهر وارد می‌کنند!؟

انحراف در مدّت ۲۵ سال، چنان وسعت یافت که وقتی مردم عاصی از بی‌عدالتی، تبعیض، و ظلم و محروم از عطر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر در ب‌خانه علی علیه السلام به اصرار ایستادند تا او زمام امورشان را به کف با کفایت خود گیرد و بار دیگر، قرآن و عترت در کنار هم، مسلمین را به زلال هدایت الهی و جامعه نووی برسانند، علی علیه السلام گرفتار جنگهایی شد که بیشترین مدّت زمامداری اش به آنان گذشت و عاقبت در محراب عبادت به دست نطفه نامشروع همین جنگها، یعنی «خوارج» به شهادت رسید. علی علیه السلام نتوانست این شکاف را به هم برساند؛ چرا که آنان که در رحلت رسول خدا در ادای حق و شوریدن بر باطل، دنیا را برگزیدند، امروز بیش از آن زمان دل به دنیا سپرده و شیرینی دنیای تبعیض و اسلام و ارونه را زیر زبان خود چشیده‌اند. اگر آن روز زبان به شهادت باز نکردند، امروز بار شورش و مقابله بسته‌اند و بر جمل سرخ موی، بر علی علیه السلام خروج کرده‌اند. میدان کربلا در ناباوری جهان اسلام، دهانه باز این انحراف را نشان داد و جگرسوزترین حادثه تاریخ را در ابدیت حیات بشری آفرید تا نتیجه سکوت داعیان حق و شاهدان امامت را به عینیت دیدگان مردم تاریخ جلوه گر سازد. اگر آنان که حق را می‌دانستند، پروای جان خود نمی‌کردند، و بی‌هراس از شمشیرهای فتنه، تبلیغ رسالت حق

را می‌کردند، امروز دهانهٔ انحراف این چنین گشاده نمی‌گشت که علی و حسن علیهما السلام از بستن آن ناتوان گردند و حسین علیه السلام این عزیز خدا، در گشادهٔ انحراف آن، غرق در خون گردد.

خدا از دانایان عهد گرفت که بر علم و آگاهی خود، پردهٔ سکوت نکشند و آن‌گاه که شهادت بر حق لازم می‌آید، به وقت اقدام کنند. تأخیر در نمایاندن حق و بیان راست و راستان، همان خسارت را به بار می‌نشانند که سکوت و کناره‌نشینی می‌نماید. منحرفان از هر دو بهره می‌جویند و دهانهٔ انحراف از هر دو گشاده می‌شود. تعلل، روی دیگر سکهٔ سکوت است. در هنگام نگفتن، فریاد نکردن و برنخاستن، همچون کناره‌گیری از تقابل حق و باطل است. بودند کسانی از اصحاب که بعدها به اشتباه خود پی بردند؛ ولی دیگر امکان نداشت آب رفته رابه جوی باز گردانند و حسرت بر دل آنان ماند و شاهد مقصّر انحراف اسلام بودند.

«توآیین در تاریخ، عده‌شان چند برابر شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز کشته شدند، توآیین هم همه در یک روز کشته شدند. اما شما ببینید اثری که توآیین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند، نیست! برای خاطر این که اینها در وقت خود نیامدند، کار را در لحظه خود انجام ندادند، دیر تصمیم گرفتند، دیر تشخیص دادند... تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظهٔ لازم و اقدام خواص برای خدا، در لحظهٔ لازم باید حرکت لازم را انجام داد. اینهاست که تاریخ را نجات می‌دهد، ارزشها را نجات می‌دهد،

ارزشها را حفظ می‌کند. در لحظه لازم باید حرکت لازم را انجام داد. اگر گذاشتید وقت گذشت، دیگر فایده ندارد...»^(۱)

۱- «مقام معظم رهبری»، ۷۵/۳/۲۰ سخنرانی در لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص).

عاشورا، مقابلهٔ سقوط‌کنندگان از قلّهٔ رفیع جهاد با آنان که بر بلندای قلّه استوار ایستادند

از وجوه تمایز دو جماعتی که در کربلا رو در روی هم ایستادند تا بزرگترین حادثهٔ تاریخ بشری و تجربهٔ امت اسلامی و عبرت دیدگان مسلمین را بیآفرینند، آن است که یک جماعت پس از جهادِ اصغر، به جهادِ اکبر نپرداختند یا ندانستند که جهادِ اکبر، یک جهاد همه‌جانبه و مستمر است و جماعت دیگر، لحظه‌ای از جهادِ اکبر غفلت ننمودند و تفاوت این دو، فاصله‌ای است که امروز بین آنان در کربلا دیده می‌شود.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بزرگترین انسان‌هاست، برترین بیانها را دارد و بیشترین دانشها را نیز، و به وحی الهی، متصل است آن زمان که با یارانش از یکی از جنگهای سخت باز می‌گشتند و یاران، در دل از یاری رسول خدا و دین برگزیدهٔ حق خرسند بودند و با خود می‌اندیشیدند که چه سعادت‌مندند آنان که چنین توفیقی یافته‌اند، مورد خطاب رهبر عزیز خود قرار گرفتند که:

«از جهادِ اصغر بازگشتید، بر شما باد جهادِ اکبر!»

آن روز، چهره‌هایی درهم رفت و زبان به پرسش باز شد که جهادِ اکبر چیست یا رسول‌الله؟ و جواب شنیدند که «جهادِ با نفس» و شاید چندان در آن نیندیشیدند. و بودند اصحابی که برای این سخن رسول خدا، حسابی ویژه باز کردند و با خود عهد نمودند که یک مبارزهٔ دائمی با نفس خود داشته باشند. آنان دریافتند که رمز حفظ دستاوردهای عظیم پدر، احد، خیبر و حنین، این است و جز این نیست.

آنان بدرستی فهمیدند که پیام این جمله به این است که: اگر در جبههٔ

جهاد با دشمنِ خدا، به فوز شهادت نایل می‌شدید، ملائکه الهی به عروج شما غبطه می‌خوردند. حالاکه ماندید و در معرض آزمایشها و رویکرد حوادث و زیب و زیور دنیا قرار گرفتید اگر بخواهید آن فخر و همان ارزش و رستگاری را داشته باشید و در قلّه رفیع جهاد باقی بمانید، باید همیشه و هر لحظه از خودتان مواظبت کنید و در میدان مسابقه اهل دنیا وارد نشوید. باید به نفس خود همواره القا کنید که «ما عند الله خیر و ابقى».

جماعتی که آن روز این پند ارزشمند رسول خدا را شنیدند و بدان دل نسپردند، در دورانی که اسلام گسترش یافت، سفره مسلمان رنگین گشت، افراد سست ایمانی را مشاهده کردند که به چرب و شیرین دنیا روی آورده و به جمع مال و افزودن شتران پرداخته‌اند، یکباره خود را در معرکه مسابقه دنیا باخته یافتند و دست در کار جبران شدند و چه جبرانی! چنان گوی سبقت ربودند که شمشهای طلای آنان را با تبر می‌شکستند تا بین ورثه‌شان تقسیم کنند. حاصل چه شد؟ تمام ارزشها و محصول سالها جهاد و همنشینی رسول خدا از کفشان رفت و جز حسرت برایشان نماند. همچون آن صاحب باغ و بوستانی که گمان می‌کرد محصول او همیشه خواهد ماند و غافل از یاد خدا گشت و در صبحی، تمام محصولش به یک برق سوخت و چیزی نماند. کف به کف می‌مالید و از روی حسرت فریاد ندامت بر می‌کشید و کسی نبود که یاری‌اش کند: «فاصبح یُقَلَّبُ کَفَّیه» و اینان نیز در میدان جهاد اکبر، تمام دارایی و محصول خود را به یک غفلت از کف دادند. چه خسران و زیان عظیمی! چه واحسرتای دردناکی! میدان دنیا، میدان جولان نفس است و نگه داشتن و مالک شدن آن، مداومت در مراقبت و محاسبه می‌خواهد و باید به زهد، قناعت، تقوا و اطاعت خدای تبارک و تعالی واداشته شود.

مالک نفس شدن و امیر هواها گشتن، مجاهدت و مرارت لازم دارد و خوشباه حال آنان که توفیق الهی یارشان باشد و در این مجاهدت نیز پیروز

شوند.

اینان که امروز در سرزمین کربلا گرد آمده‌اند تا با حسین علیه السلام قتال کنند، جملگی در جهاد با نفس، یکسره میدان را به نفس اماره سپرده‌اند و شیطان، زمام امور آنان را به دست گرفته است. وعده‌های امارت و کیسه‌های زر، آنان را می‌فریبد که نفسشان به دنیا خو کرده و توان چشم‌پوشی و نگه داشتن آرزو و طمع خود را ندارند. پیروی از بزرگان قوم، قبیله و جمعیتها را آن گروهی حجت می‌دانند و به حق و ناحق آن توجه نمی‌کنند که نفسشان درگیر و دار جهاد، با حق خونگرفته و رنگ و بوی خدایی نیافته است. کینه و بغض جاهلی، در آن دلها می‌ماند و بوی تعفن آن درگستره کربلا به مشام اهل عالم می‌رسد که هرگز به جهاد با نفس خود نپرداخته و اهل چنین میدانی نبوده‌اند.

عهدشکنی و رو در روی میهمان قرار گرفتن، سیرت آنانی است که میدان جهاد با نفس را به حریف واگذار کرده و ذلت شکست از نفس را بر خود هموار نموده‌اند. تهدید در آن ضمیری کارگر می‌افتد که در انتخاب بین دنیا و آخرت، دنیا را گزیده است و آن که دنیا خواهد، در چنین میدانهایی، به آن صف می‌پیوندد که انتخابش از کف نرود و حظّ قلیلش دوام یابد. اینان هرکدام، به نوعی گرفتار نفس شدند و تمرین ناکرده و راز و رمز جهاد با حریف نادانسته را کی توان پیروزی است؟ اینان مرکب مقام، امارت، زر و زن شدند در حالی که گروه مقابل، همه چیز عالم را مرکب خود ساختند تا به هر مقصد و قرارگاهی که خود می‌خواهند، بدان سوی برند. «نفس» را اسب رامی ساختند که با آن، به سوی رضوان الهی بتازند و دنیا را تا آن جا برگزیدند که در معرکه‌های آزمایش الهی، مانع و رادع آنان از ره سپردن به سوی محبوب و مطلوبشان نشود. اگر نیمه‌های شب، گریان و اصرارکنان بر درگاه الهی زانو زدند و دستهای تمنا به سوی رب‌العالمین گشودند، روزها، نفس خود را از تمایل به ستمکاران و اشتیاق به دنیاطلبان باز داشتند. حلال و حرام خدا را

نیک شناختند و برای در امان ماندن از حرام، حلال آن را هم رها کردند. نفس را به زنجیر اطاعت بستند و بدین گونه پای در صراط مستقیم الهی نهادند و هر لحظه بر سرعت خویش در قرب حق افزودند. مشاهده عیش و نوش و افزون شدن مال دنیاخواران، آنان را وسوسه نکرد که توشه‌ای هم آنان برگیرند. «ابوذر» استخوان به دست، سبز نشینان کاخ دمشق را از دنیا برحذر می‌نماید و هشدارشان می‌دهد. او دنیا را پشت سر نهاده است که تبعید به «ریزه» و شهادت جانکاه را شیرین می‌یابد. آن را می‌پذیرد؛ اما ننگ پذیرش دنیا و تأیید معاویه و دارالخلافه «عثمان» را پذیرا نمی‌گردد. علی بن ابی طالب علیه السلام کفشهای پاره پاره را برای چندمین بار با دستهای مبارک وصله می‌کند و کیسه نان خشک را مهر می‌نهد و به نان بانمک قناعت می‌کند تا به همه جلوه‌های دنیایی و به دعوت نامخلصانی که او را به برکشیدن شمشیر بر روی خلیفه سوم می‌خواندند و به شرط شورای عمر مبنی بر پیروی از سنت شیخین، «نه» بگوید. «عباس بن علی» که امان نامه را رد می‌کند، قبلاً در میدان مبارزه با نفس، امان نامه‌ها را یکسره سوزانده است. «حربن زیاد ریاحی» که شرمسار و پای پیاده از حسین علیه السلام درخواست عفو می‌کند و فرماندهی فوج یزیدیان را وا می‌نهد و شهادت را برمی‌گزیند، در میدان جهاد بانفس، نفس را به ادب وا داشته است. «زهیر» که مکنت و زن و فرزند را یکباره وا می‌نهد، ولایت را در نفس خود، اعتباری بیش از نام و زن و تمام دنیا قائل است و اگر عشق حسین او را دگرگون می‌کند، زمینه را در نفس خود ایجاد کرده است. کربلا میدان مقابله و انهادگان جهاد اکبر با مجاهدان بانفس است. عبرتی که همیشه تاریخ، دیدگان نگران عاقبت، به آن سخت محتاجند.

«در میدان جنگ، انسان آسانتر می‌تواند چرب و

شیرین دنیا را مورد تحقیر قرار بدهد. اما دوران

بازسازی، آن دورانی است که خیلی‌ها پای سفره

چرب و شیرین دنیا از دستاوردهای معنوی غفلت می‌کنند... امروز همان دستگانهایی که در میدان جنگ می‌خواستند نیروهای مؤمن و حزب اللهی ما را زمینگیر کنند و مانع از پیشرفت، همان نیروها امروز دست‌اندرکارند... شما انسانید! اگر بخواهید به همان فاخری و ارزشمندی بمانید، باید جهاد کنید؛ جهاد اکبر. جهاد اکبر چیست؟ جهاد با نفس.»^(۱)

۱- «مقام معظم رهبری»، مهر ۷۴، لشکر ۲۵ کربلا.

عاشورا، ثمرهٔ به بار نشستن شبهه‌هایی که دینداران دین ناشناس، در سرزمین ایمان مردم کاشتند

اگر نیک به پروندهٔ مفتوح دو صفِ مقابل در کربلا بنگریم و پیشینهٔ آنان را در آن مرور کنیم، مشاهده می‌کنیم که با شکل‌گیری حکومت اسلامی در مدینه و روشن شدن سیرهٔ حکومتی اسلام در فرامین و احکام حکومتی رسول خدا، گروهی آرام آرام به یافتن یکدیگر و ایجاد تشکّل می‌پردازند و زمزمه‌هایی شروع می‌شود که اساس اسلام را هدف قرار داده است؛ ولیکن با سیاست گام به گام، از اعتراض به نوع تقسیم غنایم، تا نارضایتی از فرماندهی منصوب، آغاز می‌کنند. رسول خدا از چه باک داشت که در صحنهٔ غدیر، پیک وحی بر او می‌خواند که:

یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فسا بلّغت رسالتک والله یعصمک من الناس^(۱)

این چه بذر شومی بود که خدای متعال برای خنثی کردن آن و جلوگیری از به بار نشستن آن، دستور می‌دهد: فما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، هرچه را رسول برگرفت، برگزید و هرچه را رها کرد، وانهد. یا مؤمنان را به رضایت از حکم رسول فرامی‌خواند و ایمان را بدون تسلیم قلبی به حکم رسول، ایمان نمی‌داند: فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموا فیما شجریبینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً^(۲). تن

۲- سوره نساء آیه ۶۵

۱- سوره مائده، آیه ۶۷

دادگان به حکومت اسلامی، اما دل سپرده به دنیا و اسیر مقام و خاطر در حال و هوای جاهلیت مانده، پس از رحلت رسول خدا، روح اسلام را از پیکرش جدا ساختند و آن زمزمه‌ها را به تشکیک در وحی خدا و تأویل و تفسیر آن براساس منافع خود بدل کردند. با پراکندن جمله «حسبنا کتاب الله» ادامه نبوت در ولایت اهل بیت را زیر سؤال بردند و حاکمیت را از خانه رسول خدا به خانه خود برآوردند. غدیر را یک اظهار محبت و پاس احترام مجاهدتهای علی دانستند؛ هرچند با آتش زدن درب خانه زهرای اطهر و اهانت به علی علیه السلام آن را هم به پای شتر خلافت قربانی نمودند. نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ممنوع کردند تا ارتباط مردم با منبع رسالت و شریعت گسیخته شود و فضایل اهل بیت نقل نگردد. اینها و ده‌ها زمزمه مسموم دیگر، جامعه نمونه اسلامی را به سوی سست ایمانی و تهی شدن از معرفت ناب جوشیده از وحی کشاند.

رمز پیروزی اسلام و وسعت دایره حکومت اسلامی چه بود؟ آنان همین رمز را هدف گرفتند و با تیرهای مسموم بافته عقلهای وابسته جاهلی، اگر چه چند صباحی دایره ارض اسلام را وسیعتر کردند، اما دل‌های جهان اسلام را از اقتدار این رمز تهی نمودند و پس از چندی ارض واسعة اسلام، گرفتار نتایج بیماری مهلک درون شد و دشمنان پیکرش را هم مثله نمودند. رمز پیروزی اسلام در رهبری متکی به وحی خدا بود و اطاعت مؤمنان از آئینه مجسم اسلام و احکام الهی؛ این رمز با ده‌ها ترفند، به وسیله زبان‌ها و قلمهای حيله و تزویر در قالب انواع شبهه‌ها و القای ابهامها، با جعل احادیث، تأویل آیات و بهره‌گیری ناصحیح و مغرضانه از تاریخ، مورد هجوم قرار گرفت. «حسبنا کتاب الله» آغاز راهی بود که سرانجامش به شهادت علی، حسن و حسین علیهم السلام انجامید و سلطه امویان و عباسیان را توجیه کرد. سر اسلام را در سقیفه از پیکرش جدا کردند که امروز سرحسین علیه السلام را از بدنش در کربلا، شقی‌ترین جنایتکار عالم جدا می‌کند.

عاشورا و کربلا، تبلور به بار نشستن شبهه‌ها و باورهای دینی است. آن مغزهای متفکر، زبانهای گویا و قلمهای توانا، اما متأثر از جاهلیت و القای دشمنان، توانستند اصلِ قوام، دوام، قدرت و عزّت مسلمین را خدشه‌دار کنند و ذهنهای مؤمنین را از آن دور کنند. این عبرت بزرگی است برای ما که از کربلا عبرت را جستجوی می‌کنیم. آنان که ولایت را از رسالت جدا کردند تا تفسیر قرآن در خلافیتِ غاصبانه، به نفع جور و ستم و دشمنان اسلام جریان یابد، از داخل مسلمین بودند. آنان در بین مسلمانان، در شهرها و بلادشان زندگی کرده و جریانِ حق را از نزدیک دیده بودند. بیگانه از مسلمین نبودند. بی‌پیشینه از یاری رسول خدا و حتّی مجاهدت در جنگها نبودند. و اتّفاق را همین آشنایی و حضور بود که تیر آنان را مؤثر و جانکاه می‌کرد، کلامشان را نافذ می‌نمود و خودی را از درک حقایق و تأمل در گفتارها و مقایسه با سیره رسول خدا باز می‌داشت. یارانِ دیروز بودند که امروز صلاهی جدایی دین از اهل بیت را سر می‌دادند. سرداران و پیران صحابی بودند که امروز قرآن را برای هدایت امت کافی می‌خواندند و وصیّت خدا را به نصب ولایت با رأی مردم به انتخاب، نقض می‌نمودند. دموکراسی جاهلانه و قبیله‌گرایانه را بر غدیر رحجان می‌دادند و خود در هنگامه سلطه خویش، انحصارطلبانه، بنا به مصالح خود، به وصیّت و شورای جانشینی و وراثت روی می‌آوردند. پیروان دیروز رسول خدا بودند که در رحلت جانکاه او، نقل معارف او را ممنوع می‌کردند تا حق روشن نشود! درد اسلام این بود که پوستین آن را وارونه پوشیدند، حق را ناحق و ناحق را حق جلوه دادند و اینها در پناه کلام، زمزمه، جلسه‌ها و زرق و برق دنیای مادی ممکن شد. برای ناحق جلوه دادن حق استدلالها کردند، و در جامعه اسلامی پراکندند. بر تارک گفتار، کلمه‌ها را رنگ و لعابی فریبنده دادند تا دل‌های مؤمنان را بلرزانند و بلغزانند. دشمن

اسلام در روم کمین کرده بود و اینان در تخریب بنای ایمان و معرفت دینی مردم، مشغول، تا به زعم خود، چهره‌ای از اسلام بیاریند که خوش‌آیند زمان و موجب تمجید دشمنان باشد. تبدیل امامت و ولایت و آن سیرهٔ زمامداری رسول خدا ﷺ به سلطنت و زرق و برق دارالخلافة و آزادی در غارت، عیش و نوش و لاقیدی نسبت به احکام الهی و تعطیلی آنها از سوی حکومت و رواج فساد و تباهی در ایمان مردم و جوانان، و دوری هرچه بیشتر آنان از اسلام صدر، آن چهره‌ای از اسلام است که این زمزمه‌گرانِ تاخته براساس اسلام رقم زدند. اسلام اموی، اسلام ابوسفیان و اسلامی که در آن رهبر منصوب حق تعالی دور از حکومت! و حکومت در دست مدبران و عقلای اسیر هوی و هوس، همین اسلام، در کربلا، در برابر اسلام علوی ایستاده است و در پی آن است که همچنان که بعد از رحلت رسول خدا موفق به انحراف جامعه شد این بار نیز اسلام ناب را از بین ببرد و در اندیشه بود که آن را بکلی خاموش کند. اوج قساوتی که در عاشورا به وقوع پیوست، خبر از نقشهٔ دشمن برای هدم کامل و همیشگی اسلام ناب و اسلام ولایت داشت که خدای توانا آن را ناکام کرد.

عاشورا تلاقی دو صفی است که چنین پیشینه‌ای دارند. و آن صفی پیوسته با شیطان، به مدد و کمک آن زمزمه‌ها، تشکیکها، ابهامها و کلامهای ناحق و برداشتهای سوء و یکسویه از قرآن توانست مظلومیت بزرگِ صف پیوسته با حق را به وجود آورد. مظلومیتی که بزرگتر از شهادت آنان بود. مظلومیتی که از خانهٔ رسول خدا، آن‌گاه که نگذاشتند وصیت خود را بنگارد، شروع شد و با آتش زدن دربِ خانهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها، و خانه‌نشینی و شهادت علی و مسمومیت حسن علیهما السلام اینک به اوج خود در کربلا می‌رسد. اما به کربلا ختم نمی‌شود که، «کل یومِ عاشورا و کل ارضِ کربلا» و

این عبرت بزرگ دیگری است از کربلا که زبانها در کام و قلمها در دست همچنان در پی آفریدن مظلومیتها هستند و در اندیشه‌اند که حکومت اسلامی را از بُن و ریشه و رمز هستی خود، یعنی «ولایت فقیه» جدا کنند. آن جا پنجاه سال طول کشید تا زمزمه‌ها به بار نشست و کربلا آفریده شد و این جا؟ فاصله به اندازه عبرتی است که گرفته‌ایم و هوشیاری و بصیرتی است که عبرتها را به عمل می‌رساند.

«زبیر کسی بود که بعد از رحلت پیغمبر، ده، دوازده نفر آمدند، ایستادند صاف در مسجد پیغمبر (ص) از امیرالمؤمنین (ع) دفاع کردند. یکی شان زبیر بود؛ زبیر! شما ببینید چقدر دنیا سخت است. آن روزی که همه یک طرف بودند، صحابه، فلان عوام مردم، خواص مردم، سقیفه اتفاق افتاده بود با آن استحکام. امیرالمؤمنین (ع) خانه فاطمة الزهرا (س) و همه اینها که شنیدید. در این شرایط، در همه آن مجموعه مدینه، دوازده نفر ظاهراً، در تاریخ اسمشان ثبت است که اینها در مسجد پیغمبر (ص)، آمدند از امیرالمؤمنین (ع) و از حق امیرالمؤمنین (ع) دفاع کردند. یکی شان زبیر است. همان کسی که در جمل، در جنگ با علی (ع) کشته شد!! ببینید آدم حق دارد دلش بلرزد یا نه؟ قضیه سخت است عزیزان من. امیرالمؤمنین (ع) در جنگ با معاویه، در جنگ صفین فرمود: الا ولا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر چقدر هم زیباست، بصر و صبر حروفشان هم

یکی است... بدانید این پرچم را کسی نمی‌تواند
بکشد مگر کسی که اهل بصیرت و صبر باشد.
استقامت در میدان جنگ نظامی، خیلی آسانتر از
استقامت در مقابل جاذبه‌ها، جاذبه‌های حقیر
دنیاست.»^(۱)

۱- «مقام معظم رهبری»، ۷۶/۳/۱۳ دیدار با مسئولان سپاه.

عاشورا، محصول جدایی دین از سیاست و زمامداری به اصطلاح عاقلان بر امور دنیای امت

در یک سوی کربلا، نشان از قافله‌ای می‌یابیم که از منزل «سقیفه» به راه افتاده و در خانه عثمان آسوده است. این قافله، با این استدلال که علی عَلَيْهِ السَّلَام جوان است و تدبیر حکومت نمی‌داند، خود را به دست پیران قوم سپرده است و اینک هرچه قافله به پیش می‌رود، معلوم می‌گردد که مقصود از تدبیر حکومت در خلافت چه بوده است!!

تدبیر حکومت، یعنی فاصله گرفتن تدریجی از سیره و سنت رسول الله!! تدبیر حکومت، یعنی انزوای احکام الله!! تدبیر حکومت، یعنی بذل و بخشش بیت‌المال و فریه کردن اصحاب و مؤمنان صدر اسلام به زر، سیم، شتر و خانه و کنیزکان!! آنان جعفرین‌ابی طالب را دیده بودند و هم «اسامة بن زید» را که در عین جوانی از سوی رسول خدا، به فرماندهی سپاه‌یانی که پیران و سالخوردگان از صحابی حاضرند، گماشته می‌شوند. لکن تلبیس سیاست و تلقین عوامل قدرت که اینک در خط نفوذ به انحراف مسلمین از منبع قدرت، یعنی ایمان نبوی و ولایت علوی، پرداخته‌اند، آنان را مست‌سست‌ترین استدلال و عنکبوتی‌ترین تنیده‌های ذهنی کرده است. آیا همین تفکر نیست که در آن، معاویه، دنیادارتر و زیرکتر از علی شناخته می‌شود؟ زیرکی و هوش و دهای معاویه را کیست که نداند در چیست؟ معاویه در خریدن ایمان مردم، وارونه کردن اصول و احکام اسلام، و جلوه دادن باطل در لباس حق و حق را ردای باطل پوشانیدن پیش رفت. آیا این است تدبیر حکومتی و زیرکی در سیاست؟! آیا این، همان سیاستی نیست که امروز بین مستکبران و طاغوتیان

رایج است و گروهی به آن، تدبیر عاقلان قوم می‌گویند؟ اینک یزید و سرکردگان و سپاهیان وی، با همین سیاست به مصاف فرزند رسول خدا در کربلا آمده‌اند تا حکومت و سیاست اموی را با تدبیر سقیفه‌ای حفظ کنند! و همین تدبیر است که ابتدا در یک تلاش وسیع تبلیغی، فرزندان و اهل بیت رسول خدا را خارجی و خون‌آنان را مباح می‌نماید و سپس در سرخِ عاشورا، پیکر بی‌جان‌شان را بر رملهای تفتیده کربلا باقی می‌گذارد.

و در دیگر سوی این میدان، تدبیر را در پایبندی به سنت نبوی و اجرای احکام شریعت می‌یابی که هیچ نرمشی را در آن روانمی‌بیند. از آن هنگام که علی و فاطمه، سلام‌الله علیهما، «نه» گفتند، تا آن جا که علی در شورای تعیین خلافت، حاضر به ادامه روش شیخین نشد و آن زمان که در برابر نصیحت یاران، مبنی بر ابقای معاویه در حکومت شام برای چند صباحی، اصرار بر عزل معاویه نمود و در برابر زیاده خواهیهای طلحه و زبیر و... ایستاد و جنگ «جمل» را بر خویش هموار نمود و طمع منافقان کور دل را در جنگ «نهروان» از خود برید، خط ایستادگی بر احکام خدا و سنت رسول‌الله پی ریزی گشت و بر این گونه تدبیرها خط بطلان کشیده شد. دست بیعت دادن با یزید، نه تدبیر، که ضد تدبیر شناخته شد و دغلكارانِ نرمش خوی دشمن مدار، گرچه چند صباحی بر اریکه قدرت ماندند؛ لکن عاقبت رسوای تمام زمانها گشتند و این نشد جز به برکت پایمردی مدبرانِ خداجویِ صحنه عاشورا؛ مدبرانی که در ورای ظاهر چند روزه و های و هوی تبلیغاتی باطل، پیروزی حق را دیدند و تدبیرشان بر آن قرار گرفت.

اینان حکومت را دو شقه نمی‌دانستند که یکی را به یزید و اعوان و انصار او به عنوان عقلای قوم بسپارند و شقه کم نصیب دیگر را به علما و شریعت خواهان؛ بلکه حکومت، تدبیر و سیاست را عین دیانت و همراه با آن و لازم و ملزوم می‌دانستند. امام، هم خود حکومت‌دار، سیاستمدار، مدبر و برنامه‌ریز

بود و هم فقیه، شریعتمدار و حافظ احکام و سنن الهی.

یزید و یزیدیان حاضر بودند که حسین و یارانش آنان را به خلیفه بلاد اسلامی بشناسند و به سلامت در خانه‌ها، مساجد و دیار خویش به ذکر و نماز بنشینند؛ اما حاشاکه این دین ابوسفیانی است، نه دین محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ این دین مورد پسند دشمنان خداست، نه دین مرضی خدا و پیامبرش، اگر دین این بود؛ هیچ پیامبری به مسلخ شهادت نمی رفت. زمامدار مسلمین باید خود بیش از هرکسی و هر شخصیتی، پایبند، ناظر و مواظب احکام الله باشد. این، همان تفاوتی است که از صدر ظهور انبیاء، بین آنان و طواغیت جریان داشت و اینک در کربلا، در بارزترین شکل خود جلوه می نمود و بر مصداق «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» در امروز و فردا نیز ظهور خواهد داشت. دیده عبرت بین باید آن را در تمامی لباسهای مبدل بشناسد تا فریب دوباره تاریخ تکرار نشود.

یزید به مخالفان خود - بخصوص حسین عَلَيْهِ السَّلَام - پیغام فرستاده بود که با او بیعت کنند و او را به مسند خلافت، تدبیر، برنامه ریزی و آبادانی دنیای مؤمنان به رسمیت بشناسند و خود زنده و برخوردار از مواهب حکومتی!! به امور جاری خود و ارتباط شخصی با خدای متعال بپردازند. امر حکومت را بدو بسپارند و به سلامت در کمال ایمان قلبی!! زندگی کنند. چرا حسین عَلَيْهِ السَّلَام زیر بار این پیغام نرفت؟ در حالی که مخالفان دیگر با دور کردن خود از دسترس مأموران خلافت و سکوت و سر در گریبان فرو بردن، به این پیغام جواب مثبت دادند؟ حسین عَلَيْهِ السَّلَام بر سیره جد بزرگوار خود، بنیانگذار شریعت اسلام، آگاه است و بر آن پای می فشارد. حسین عَلَيْهِ السَّلَام ادامه این سیره را تنها راه نجات امت می داند و تحولات و پیشرفتهای افزون شدن ارتباطات و امثال اینها را ناقض این سیره نمی شناسد؛ تنها راه نجات، اطاعت از خدا، رسول او و اولی الامر است که بر اطاعت خدا و رسول او مشی می کند. افزون شدن جمعیت و

گذشت زمان و ترقیات مادی و اموری از این دست، دایره جریان امور را گسترش می‌دهد و شعاع تدبیر را افزون می‌کند. علی علیه السلام، بیست و پنج سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همان سیره را دنبال می‌کند. در کوخی به رتق و فتق امور مسلمین می‌پردازد و از مسجد تمام مسائل را تحت نظر می‌گیرد. استانداران او کسانی هستند که در برابر زر و مقام، کمرِ ذلت خم نمی‌کنند، و خود را خادم مسلمین می‌شمارند و این اساس حکومت بر مؤمنان است. اینک، این دو نگرش، رو در روی هم در کربلا به صف شده‌اند؛ همچنان که در قبل به صف بودند و بعدها هم به صف خواهند شد. همواره جدا کنندگان دین از سیاست، حکومت از ولایت، تدبیر و دنیاداری جامعه از دین و آخرت و لباسهای دیگری که بر اندام فرتوت و ضعیف و تزئین شده اسلام غیر ولایی پوشانده خواهد شد، به مصاف آنان که دین را عین سیاست می‌دانند و تجلی آن را در نبوت، امامت و فقاہت می‌شناسند، خواهند شتافت.

«با کمال جد و عجز، از ملت‌های مسلمان می‌خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت، به طور شایسته و به جان و دل و جانفشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله، دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست، چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره‌ای منحرف نشوند و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحرافی، مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است.»^(۱)

۱- «حضرت امام خمینی رحمته الله علیه»، وصیتنامه سیاسی - الهی.

عاشورا، صف آرایی مجذوبان چرب و شیرین دنیا در برابر آخرت طلبان

در کربلا دو صف به درازای تاریخ کفر و ایمان، رو در روی یکدیگر به مصاف هم آمده بودند.

هر دو صف خصوصیات بارز و جامع تاریخی خود را داشتند. آن صف که دنباله کفر بود، در نهایت رذالت، پستی، اوج کفر و خباثت بودند و آن گروه که در صف ایمان ایستاده بودند دنباله همه تقدسها، برکات، زیباییهای کمال انسانی و اوج ایمان بود و نقطه اوج درگیری کفر و ایمان، «کربلا» است. کربلا نتیجه دو گونه حرکت انسانها در تاریخ بوده و خواهد بود.

صفی که از ظلمت تاریخی کفر می آمد، ترجیح دنیا بود بر دین. اینان عقبه فرعونها، نمرودها و قارونها بودند که در برابر دعوت انبیاء، قدرت، شوکت، شهوت، مال و منال دنیا را برگزیدند و پیام آوران صالح و پیروان برجسته آنان را کشتند تا از دنیای خود دفاع کنند!

آنگاه که «عبیدالله بن زیاد» با حيله و تزویر و تهدید بر کوفه تسلط یافت و لشکر کوفه را برای مصاف با حسین عجل الله فرجه آراست، نیاز به فرماندهی داشت که هر چه فرمان می رسید، انجام دهد. چنان رذالتی داشته باشد که در برابر حسین علیه السلام آن خباثتها و جنایتها را مرتکب شود. «عمر بن سعد» نامزد این مقام شد و به وی وعده داده شد که ولایت «ری» به نام او نوشته خواهد شد. عمر بن سعد که یک بار رذالت خود را هنگام شهادت «مسلم بن عقیل» نشان داده بود و از همان جا مد نظر عبیدالله بن زیاد قرار گرفته بود، شبی را مهلت خواست تا در این باره بیندیشد.

زمانی که مسلم را دستگیر و به دارالخلافة کوفه برده بودند، در آخرین

لحظه‌ها، مسلم خواست تا وصیت خود را بگذارد. عیب‌الله اذن داد و مسلم که با عمر بن سعد خویشی داشت. او را برای وصیت خود برگزید و در گوش او گفت: «در این شهر هفتصد درهم قرض دارم، زره و شمشیر مرا بفروش و قرض مرا ادا کن. پس از آنکه مرا کشتند، جسد مرا از ابن زیاد بخواه و به خاک بسپار. نامه‌ای به حسین علیه السلام بنویس و او را از آمدن به این دیار برحذر دار...» وقتی وصیت مسلم تمام شد، عمر بن سعد رو به ابن زیاد کرد و گفت که مسلم این چیزها را از من خواسته است و تمام وصایای مسلم را برشمرد. ابن زیاد، آن مرد ناپاک و پست و رذل، از فرومایگی عمر بن سعد برآشفت و گفت: «کسی که امین شد خیانت نمی‌کند. اگر مسلم مرا امین خود دانسته بود و با من وصیت می‌کرد، هرگز راز او فاش نمی‌کردم»

حال عمر بن سعد فرصت فکر کردن می‌خواهد. دنیا یعنی خلافت ری!! برای او جلوه گر شده است. حبّ جاه، عاقبت بر او مسلط شد. با این که می‌دانست پذیرش فرماندهی، اگرچه به حکومت ری بینجامد با سیه‌روزی و خسران آخرت برابر است، پیشنهاد ابن زیاد را پذیرفت. نتوانست دنیا را رها کند و جان خود را از آن خلاص نماید.

حکومت ری برای ظرف کوچکی او، لقمه‌ای چرب و نرم جلوه کرد و شیطان نفس او را به زانو درآورد. امثال او در لشکریان ابن زیاد کم نبودند. «شبت ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن»، «محمد بن اشعث» و «کثیر بن شهاب» سرکردگانی بودند که هر یک به وعده‌ای قلیل، به مبارزه با خیر کثیر تشجیع شدند. یا آن‌گاه که «هانی بن عروه» - پناه دهنده مسلم بن عقیل - به واسطه جاسوسان عیب‌الله شناسایی و دستگیر شد و شکنجه سختی به او دادند و به گوشه زندان افکندند تا او را به شهادت برسانند، قبیله او بسرعت خود را تجهیز کرده و دارالاماره را در محاصره خود درآوردند. سه، چهار هزار مرد جنگی به حمایت از هانی آماده شدند تا به دارالاماره ریخته و او را نجات دهند و شرّ عیب‌الله را از سر مردم کوفه کم کنند. در این هنگام که عیب‌الله بازی

را باخته می‌دید و ترس وجودش را فرا گرفته بود، متوسل به یک حیله شد؛ رو کرد به «شریح قاضی»، از او خواست تا بر بام دارالاماره برود و به مردان قبیله هانی اطمینان دهد که او زنده است و نزد عیب‌دالله به احترام نشسته است. شریح که وضع هانی را می‌دانست و هانی از او سراغ مردان قبیله‌اش را گرفته بود که چرا برای نجات او نیامده‌اند، در این لحظه حساس، جرأت خود را از دست داد و از عیب‌دالله و تهدید او ترسید. دنیا را بر دین خود برگزید. بر بالای بام رفت و آنچه عیب‌دالله می‌خواست، گفت. مردم که شریح را مورد اعتماد و متدین می‌دانستند، به قول او اطمینان کردند، از اطراف قصر دور شدند و به خانه‌هایشان بازگشتند. سپس عیب‌دالله هانی را به شهادت رساند. اگر شریح دنیا را برنگزیده بود و حقیقت را می‌گفت، ای بسا کاخ ستم کوفه ویران می‌شد حسین علیه السلام به کوفه قدم می‌گذاشت و حادثه کربلا پیش نمی‌آمد. اما اینان در هنگامه‌ها و حوادث و آزمایشهای سخت و دو راهیهای امتحان، همواره با مرعوب و مجذوب شدن خود، مسیر حوادث و تاریخ را به سوی ناحق منحرف کرده‌اند. «تهدید» و «تطمیع»، دو سلاحی است که سست ایمانان را در خطر ترجیح دنیا بر آخرت قرار می‌دهد و چه زود تسلیم آنان می‌شوند.

و در آن سوی میدان، صفی که از هدایت الهی و دعوت انبیاء شروع شده است، پیشنهادهای بذل و بخشش دنیایی زمامداران کفر، در حرکت آنان، کوچکترین سستی پدید نیاورده بود. پیامبر اکرم در برابر پیشنهاد قریش، مبنی بر رهاکردن دعوی نبوت و هدایت مردم به سوی خدای متعال در برابر زرها، غلامان و هر آنچه از آنان تقاضا کند، دستهای خود را می‌گشاید و می‌فرماید: «به خدا قسم اگر ماه را در یک کف دستم و خورشید را در کف دیگرم نهید، دست از دین خدا و دعوت مردم به آن بر نمی‌دارم».

یزید برای عبدالله بن عباس، پسر عمّ علی بن ابی طالب علیه السلام نامه نوشت و از او خواست تا از حرکت حسین علیه السلام جلوگیری کند و به او نوشت:

«بر او بخششهای بیکران خواهم کرد و آنچه را پدرم بر او مقرّر داشته بود، از من نیز به او مرسوم خواهد بود و اگر از آن بیشتر بخواهد، تو آن را ضمانت کن که من دریغ نخواهم داشت.»

اما حسین علیه السلام، دنیا را نمی خواست تا به عطای یزید خرسند شود. همه حکومت دنیا و جهان، تا آن جا که گسترش یافته است، برای او جیفه، مرداری بیش نیست؛ اگر از دین خدا و احکام الهی در آن خبری نباشد. او دنیا را برای نغمه ملکوتی شهدان لاله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علی ولی الله می خواهد. او دنیا را برای جریان حکم خدا، تجلی عدالت اسلامی، و فلاح و رستگاری مردم می خواهد. هر کدام از یاران حسین علیه السلام اگر دست از یاری دین خدا بر می داشتند و می رفتند، مشمول چنین عطاهایی قرار می گرفتند. مگر شمربن ذی الجوشن، برای علمدار کربلا، ابوالفضل العباس امان نامه نیاورد؟ اگر او می رفت، مگر کمتر از آنچه که به عمر بن سعد پیشنهاد شده بود، به او می دادند؟

هیئات من الذلّه! ذلّت واقعی، تسلیم شدن در برابر دنیاطلبی است. زانو زدن در برابر زرداران است. گذشتن از دین و احکام خداست. ترسیدن از خیل بی شمار دشمن است. خوش آمدن از تعریف و تمجید دشمنان خداست. و حسین علیه السلام و یارانش را چه میانه با ذلّت؟!

پیشنهادها همواره در کمین ایمان و تقوای مجاهدان در راه خداست. دشمنان همیشه در کمینند تا مجاهدان در راه خدا را با تطمیع، از صف مؤمنان جدا کنند و با دست آنان، کار حق را یکسره کنند. چرا عمر بن سعد یک شب را فرصت خواست؟ فرصت برای چه؟ مگر در آن کفه سنجش، حسین بن علی علیه السلام، سرور جوانان بهشت نیست؟ دیگر فکر کردن برای چه؟ درنگ در پس زدن دست کفر، و این پا و آن پا کردن در برابر چرب و شیرین دنیا، عاقبتی این چنین دارد. دست طمع کفر را باید با سرعت و شدت از تن و جان خود برید. این عبرت عاشورا است و کل یوم عاشورا.

«نظام اسلامی، یک نظام مستحکم است. بافت این نظام، بافت مستحکمی است. طبیعت نظام اسلامی، طبیعت مستحکمی است. چرا؟ به خاطر این که تشکیل شده از آحاد انسانهاست؛ آن هم انسانهای با ایمان. دشمن درست روی همین نقطه تکیه می کند. این جا که می بینید این چند سال اخیر روی تهاجم فرهنگی تکیه می کنم، به خاطر این است. متأسفانه در دوران رژیم ستمشاهی، بنای کارهای فرهنگی در این کشور، بر همان توفان تهاجم به ارزشهای معنوی و اسلامی بنا گذاشته شده بود...»^(۱)

۱- «مقام معظم رهبری»، مهر ماه ۱۳۷۴، لشکر ۲۵ کربلا.

عاشورا، مصافِ مجاهدان امتیاز طلب با مجاهدان فی سبیل الله

آن صفِ بی‌شمار از تعداد، ریشه در اُحد دارد. آن جا که گردنه‌داران با دیدن فتح نمایان، نقضِ دستور رسول خدا کردند و گردنه را برای جمع آوری غنایم رها نمودند. ندانستند که دشمنِ زخم خورده، در پی رخنه به داخل مسلمینِ فاتح است و با شایعهٔ دشمن که رسول خدا کشته شد، فرار را بر قرار ترجیح دادند، و تنها پایمردی تنی چند چون علی بن ابی طالب، جان رسول خدا را حفظ و نهضت اسلام را تداوم بخشیدند. تا آن گاه که رسول خدا غنایم را به سست عنصرها می داد تا دلشان را به اسلام جذب کند و رها کنندگان گردنهٔ اُحد، زبان به اعتراض گشودند که سهم ما چه شد؟ و رسول خدا به آن بی‌فکران و کور باطنها فرمود که «من» سهم شمایم، این برتر است یا آن غنایم؟ آن روز ساکت شدند؛ اما هنگامی که تغییر سیرهٔ رسول خدا در خلافت ثلاثه - شتران سرخ موی و گوسفندان بسیار و زر و خانه و کنیزان - زیر زبانشان مزهٔ دنیا را چشانند، یکباره قدم در میدان جبران مافات!! گذاشتند و در برابر عدل علی و بازگشت به سیرهٔ رسول الله ایستادند تا از زر و سیم و شتران به یغما برده، دفاع کنند. اینک نیز در پی همین مادیت و غنایم است که به خیمه‌های آل الله چشم دوخته‌اند و گوشهای پاره و انگشت بریده در عاشورا، از طمع می که از گردنهٔ اُحد آغاز شده بود، خبر می‌دهد.

سرکردگان، طمع می بالاتر داشتند؛ سودای حکومت و فرمانروایی استانهای کشور اسلامی، آنان را در این میدان گرد آورده بود و در هر صورت، هرچه بود، حب دنیا بود که رأس تمام خطاها و انحرافهاست.

صف دیگر که آن رذالت را از لشکریان یزید می‌دانست، لباس کهنه بر تن می‌کرد تا در تاراج، پیکرشان بی‌تن پوش نشود و زیورآلات را از دست و گردن و گوش باز می‌کرد تا در چپاول لشکر یزید، حریم خاندان رسول خدا شکسته نشود. آن آزاد شده گان جدّشان رسول الله، امروز بر آزاد شده گان خدا از پلیدی و زشتیها یورش آورده بودند تا اهل بیت رسول الله را غارت کنند. اهل بیتی که پس از رحلت رسول خدا با از دست دادن «فدک» غارت شده بود و اهل دنیا نبود که چیزی برای غارت شدن داشته باشد. فدک بخشش رسول خدا بود که به یغما رفت. اینان قنات حفر می‌کردند و آب جوشان و خروشان آن را وقف می‌نمودند. باغات خرما به بار می‌نشانند و به فقرا می‌بخشیدند. سائلی نبود که از درب خانه این جوانمردان، دست تهی بازگردد. اینان ممدوح خدا قرار گرفتند؛ وقتی که سه روز غذای اندک افطاری خود را به سائیل بخشیدند. اینان جان و مال و هستی‌شان فدای اسلام بود. رضای حق تعالی آنان را بس بود و دنیا را سه طلاقه کرده بودند و حکومت در نزد آنان، از عطسه بُزی کمتر بود؛ مگر برای گرفتن حق و اجرای عدالت.

رهاکنندگان گردنه احد، اینک در صف یاران یزید، به پیکار فرزند علی آمده بودند که در جنگ احد، در دفاع از حریم رسول خدا، بیش از نود زخم بر تن خرید و دشمن را از دست یافتن به رسول خدا ناامید کرد. فرزندان جمل و صفین، به مقابله فرزند علی، در میدان کربلا آمده بودند تا خط زرها و شتران پدرانشان را پی گیرند و از گسستن این خط به دست حسین بن علی علیه السلام جلوگیری کنند. فرزندان رهاکنندگان گردنه احد و تارکان فرمان رسول خدا در میان صف مقابل حسین علیه السلام بودند؛ آنانی که در حریم خلافت غصب شده، به نان و نوایی رسیده بودند. اینک با چنگ و دندان و به بهای ایمان خود، در پی حفظ این غنایم بودند. آنان از ابتدا این سان دل به دنیا نداشتند. در دفاع از حریم اسلام، چه فداکاریها که نکرده بودند؛ همچنان که

قبل از آنان اصحابی چون طلحه و زبیر، چنین بودند. طلحه و زبیر نه ناشناخته بودند و نه از ابتدا در پی مال و دنیا رفته بودند. آنان ندانستند که نگهداری ایمان و مجاهدتهای راه خدا، سخت تر از فتح است. آنان در میدان جهاد اکبر با نفس ماندند؛ آن زمان که دنیا از راه خلافت عثمان و بخشش بیت المال به آنان روی آورد و به عنوان صحابی رسول الله، از بیت المال سهمی بیش از دیگران عایدشان شد. آنان ندانستند که در روی آوری دنیا به دست عثمان، چه باید بکنند؟ چگونه پشت به دنیا کنند و حب آن را در دل نگیرند؟ چگونه ضمن بهره گیری از دنیا، در حد ضرورتها بمانند و در وقت انتخاب، دین را بر دنیا ترجیح دهند؟ ثروتهای بادآورده ایمانشان را به باد داد.

آنان روی آورده را می گرفتند و می انباشتند!! اما علی ع نخل خود کاشته و باغ آباد شده دستهای خود را می بخشید. آنان بیت المال را غنیمت جهاد خود می دانستند و قدم در راه سازندگی و آبادانی بر نمی داشتند؛ اما علی قنات حفر می کرد و با شروع جریان آب، قلم به دست می گرفت و آن را وقف می کرد. تبعیدی ریزه، ابوذر، بخشش معاویه و عثمان را رد می کرد تا قدرت به دست گرفتن استخوان و زدن آن بر سر مشاور یهودی عثمان را داشته باشد و زبانش به اعتراض بر یغماگران بیت المال گشوده باشد؛ اما سرداران دیروز جهاد، بر سر میزان بخشش بیت المال چانه می زدند تا بیشتر نصیبشان شود!! طبیعی است که در وقت حکومت علی ع، هنگامی که خلیفه مسلمین سهم آنان را از بیت المال، همسنگ دیگران قرار داد و در اولین خطبه خود، وعده بازگرداندن بیت المال غارت شده را، ولو از کابین زنان داد، اینان بین حق و دنیا، بین علی و مال و زر اندوخته خود قرار گرفتند، انتخاب حق و علی، دل شیر می خواست و آنان طی سالیان برخورداری و بهره مندی، دل شیر خود را با حب دنیا، به رویاه مکار و ترسویی مبدل کرده بودند، و اینک در عرصه انتخاب، توان برگزیدن ایمان و آخرت و علی نمانده بود. شیرینی کساخواه،

کنیزکان، شمشهای طلا، شتران و گوسفندان بسیار، قلّه جهاد را به سرایشی سقوط رسانده بود و آنان مرد بازگشتن نبودند، که راه برگشت را شیطان استادانه بسته بود. از حلال دنیا گذشتن و به حرام آن آلوده نشدن، هنر مردان میدان جهاد با نفس است. بهره‌مندی از دنیا و دل نبستن به آن، از آن کسانی است که از موضع شبهه نیز می‌گذرند. آنان که مدعی اند با چنگ زدن به دنیا و مقام و منصب آن، می‌توانند دل به آن نبندند و با چشیدن چرب و شیرین مقام و شهرت، و نان و کاخ در هنگامه انتخاب، از آن بگذرند، این عبرتها را چه می‌گویند؟ ایمان و جهادشان قویتر از طلحه و زبیر و امثال آنان است؟ وقتی رسول خدا می‌فرمود این پرده رنگارنگ را از جلو چشمهای من دور کنید که مرا به یاد دنیا، می‌اندازد، چگونه اینان چنین ادعایی می‌کنند؟ آلوده نشدن به دنیا بسیار سخت و دشوار است و آن که دنیا را سه طلاقه کرده است، باز مشقت آن را لمس می‌کند و در خطبه‌هایش هم‌آره دنیا و فریب آن را برای مؤمنان به عنوان یک خطر بزرگ توصیف می‌کند. این میدان کربلا و آن بازماندگان یغمای بیت‌المال و علاقه‌مندان و دل‌بستگان به زیب و زیور دنیا! انتخاب حسین علیه السلام و خلافت ری؟! انتخاب حسین علیه السلام و کیسه‌های زر یزید؟! انتخاب حسین علیه السلام با شهادت یا یزید با چند روز زندگانی بیشتر در دنیا؟! این جا همه دل‌بستگان به زخارف دنیا، چون کفی بر آب نمایان گشتند و رو در روی پسر پیغمبر خدا ایستادند، و چه بدانتخابی کردند! اما انتخابشان ثمره طبیعی آلوده شدنشان به دنیا بود و امروز مایه عبرت نگرندگان به عاشورا.

عاشورا، تجلی بازگشت قاعدین دیروز و بی‌هنران امروز به صحنه حکومت

در یک سوی میدان، عناد و کینه جاهلی، سر از مسند حکومت در آورده و به انتقام خون برادران و اقوام خود که در میدان دفاع از شرک و جاهلیت، به دست سرداران توحید و طلایه‌داران تمدن اسلامی به خاک افتادند، به صف ایستاده‌اند تا خون حسین بن علی علیه السلام و یاران باوفای وی را بر زمین بریزند. حبّ و بغضی که برای خدا نیست. حبّ و بغضی که از باطن پلید و تسلیم نشده در برابر خدای بزرگ و فرستاده عزیزش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشأت می‌گیرد. آنان از آن هنگام که ابوسفیان از روی ناچاری به اسلام اقرار نمود، قدم به قدم در پی به دست آوردن قدرت مرکزی اسلام و انتقام از آن در ویرانی بتها و از دست دادن عیش و نوش جاهلی خود بودند و اینکه که در اثر سادگی، غفلت، انحراف و پراکندگی امت اسلام و حاکمان غاصب، توانسته بودند مسند خلافت رسول الله را اشغال نمایند و خلافت و ولایت را به سلطنت تبدیل سازند، اراده کردند تا سنگربان ولایت و حافظ دستاوردهای بدر، احد و خندق را به فجیع‌ترین وضع از میان بردارند. بغض آنان به خاندان رسول خدا، چون کینه «هند جگر خوار» به حمزه «سیدالشهدا(ع)» بود که او را وادار کرد تا جگر سردار بزرگ اسلام را از سینه برون و به دندان بگیرد و بدین وسیله عناد جاهلی خود را آرام کند. اینان نیز با بریدن سر فرزند فاطمه زهرا علیه السلام و تاختن اسب بر بدن او، همان کینه را بروز دادند؛ غافل از آن که کینه هند از پیروزی اسلام نکاست و تاختن اسب بر بدن عزیزان زهرا، اسلام را بیمه کرد و سنگربانی چون امام سجاد علیه السلام را برای تداوم خون شهیدان

نگه داشت. کینه، بغض و عناد جاهلی، امویان را واداشت تا زمام خلافت را که از سقیفه به دست غیراهل آن رسیده بود، به چنگ آورند و دل سرشار از پلیدی و شرک خود را پس از سالها عطش شیطانی، به خون جگر گوشه‌های اسلام ناب محمدی ﷺ سیراب کنند.

آن جا که پس از پایان صف آرایها و نبرد نابرابر عاشورا، سر مقدس حسین علیه السلام را یزید در دارالخلافة مسلمین!! روبه‌روی خود نهاد و با چوب خیزران بر لب و دندان مبارک آن حضرت نواخت و گفت:

«لیث اشیاخی بدر، شهّدوا جزع الخزرج من وقع الاملل؛ بلند شونند کشتگان ما در بدر، کجایند کشته‌شدگان ما در بدر، که ببیند باکشدگان آنان چه کردیم». تمامی جلوه‌های این کینه، بغض و عداوت جاهلی سر باز کرد و تعفن خود را به مشام اهل دنیا رساند. بغض، عداوت و حسادت، از بذری در دل امویان شروع شد و به بار تلخی چون کربلا ختم شد و همیشه این سلاح ناپیدای شیطان و نفس خبیث، چنین به کار می‌آید و ثمره می‌دهد.

چه دل‌هایی که به شوق مسندها و امتیازها یا از حقد و غصه از دست دادن آنها، به بغض و عداوت و کینه نمی‌نشینند؟! و با ظاهری آراسته می‌کوشند تا شاید عطش قدرت و زبانه سوزنده انتقام را روزی فرو و بنشانند. قضا را همان روز اگر پیش آید، روز شکست کامل آنان و بسته شدن در رحمت حق تعالی بر رویشان و تهی دیدن دستها از آبی که به گمان در کف می‌دیدند، است. چنانچه یزید در نهیب خطبه حضرت سجاد(ع) و حضرت زینب(س)، به یکباره همه چیز را از کف رفته دید و به خوارترین شکل، دنیای خود را نیز باخت.

و بیچاره عوام الناس که شراره‌های درون آنان را نمی‌بینند و دل به سابقه‌ها و شعارها خوش می‌دارند. دین خود را به پای کینه‌ها و بغضهای پنهان اصحاب بازگشته به جاهلیت، فدا می‌کنند و گمان دارند که اینان برای اسلام و مسلمین در میدان آمده‌اند!! چه دینها که برای صحنه چوب خیزران یزید بر

لب و دندان امام حسین، فروخته نشد؟! و اما در آن سوی میدان، قلبی پاک، سرشار از عطوفت به انسانها و حریص به هدایت آنان، که از خندق؛ شمشیرشان، جز برای رضای خدا و انجام تکلیف از نیام خارج نشده بود، شمشیرها را صیقل داده و به صف ایستاده بودند تا همچنان از دین خدا حفاظت کنند. چراغ هدایت الهی را فروزان نگه دارند و از عاشورا و کربلا، چراغ هدایت و کشتی نجات برای ابدیت تاریخ و همه نسلها بسازند. تن‌هایشان را به زخم تیر، نیزه، سنگ، شمشیر و محاصره کینه امویان بسپرند تا روحشان همچنان از زلال کوشر هدایت و رحمت حق سیراب شود.

آنان به انتقام و اینان به رحمت، آنان به ظلمت و اینان به نور، آن صف کینه‌توز و این صف رحیم و بخشنده، آن به حرص دنیا و این سرشار از شوق یار، آن گروه، دلخوش به نیاکان مشرک و تباهکار و این گروه، متکی به اجداد معصوم و مطهر از هر زشتی و پلیدی. دو نقطه مقابل هم، سفلی و علیا، زیر و زبر، پست و بالا. آن شجره خبیثه و این کلمه طیبه و پیوسته به «کلمه الله هی العلیا»، و چه تماشایی است این مصاف برای عبرت دیدگان عبرت بین و اندیشه‌های طالب حق!

آنان که روزی در برابر حق می‌شکنند، همواره در صددند تا روز دیگر حق را به شدیدترین وجه پایمال مطامع خود کنند و زیرکانه به خط نفوذ روی می‌آورند و این است آن عبرت بزرگ.

«آری دیروز، روز امتحان الهی بود که گذشت و فردا، امتحان دیگری است که پیش می‌آید و همه ما نیز روز محاسبه بزرگتری در پیش رو داریم. آنهایی که در این چند سال مبارزه و جنگ، به هر دلیلی از ادای تکلیف بزرگ طفره می‌رفتند و خودشان و جان و مال

و فرزندانشان و دیگران را از آتش حادثه دور کرده‌اند، مطمئن باشند که از معامله با خدا طفره رفته‌اند و خسارت و زیان و ضرر بزرگی کرده‌اند که حسرت آن را در روز واپسین و در محاسبه حق خواهند کشید. که من مجدداً به همه مردم و مسئولین عرض می‌کنم که حساب این گونه افراد را از حساب مجاهدان در راه خدا جدا سازند و نگذارند این مدعیان بی‌هنر امروز و قاعدین کوتاه‌نظر دیروز، به صحنه‌ها برگردند.

من در میان شما باشم و یا نباشم، به همه شما وصیت و سفارش می‌کنم که نگذارید انقلاب به دست ناهالان و نامحرمان بیفتد. نگذارید پیشکسوتان شهادت و خون، در پیچ و خم زندگی روزمره خود، به فراموشی سپرده شوند.»^(۱)

عاشورا، آوردگاه بیعت شکنان با امامی که به سوی خود خوانده بودند!!

یک سوی میدان، تا آن جا که می‌نگری، وعده شکنان، در برابر پذیرنده دعوت خود صف آرایی کرده‌اند. عجبا، نامه‌هایی که برای دعوت حسین علیه السلام نوشته‌اند! در همین میدان، توسط امام حسین علیه السلام به آنان نشان داده می‌شود و به نام، سرشناسان آنان، یکی یکی، صدا زده می‌شوند. مگر شما نبودید که ما را به سوی خود خواندید و گفتید که ما را امام خود می‌دانید و کمر به یاری ما بسته‌اید؟ چه شد آن میثاقها و آن عهدها و قرارها؟ این است رسم میهمانداری؟ آن بیعت شکنان را نه سر بود که بردارند و نه چشم که سلاله رسول الله را بنگرند و نه غیرت و حمیت که بر جوشند و بر پیمان، سر بگذارند و ننگ بر خویش هموار نسازند. مرد می‌خواهد که در میدان تهدید و تطمیع، بر سر عهد خود بایستد و سرخ رویی شهادت را بر چرب و شیرین دنیا برگزیند. در این صف جدا شده از حق و گم گشته از راه و زمام به گریگ سپرده، چه بسیارند که عهد خود را می‌دانند و مسؤولیت عهدشکنی را در نزد مردم و خدای توانا می‌شناسند؛ اما یا مرعوبند و یا مجذوب. آن گاه که «عبیدالله بن زیاد» سران قبایل را در کوفه جمع کرد و گروهی را به زر و وعده خلافت و امارت، و دسته‌ای را به تهدید، کشتار، زندان و شکنجه، از عهدشان با حسین علیه السلام برگرداند، تا اکنون که رو در روی جگر گوشه امت اسلام، نامه‌هایشان به، رخشان کشیده می‌شود، چند صباحی بیش فاصله نیست؛ اما فاصله‌ای به بلندای اختلاف بهشت تا جهنم را در این کوتاه مدت طی کرده‌اند و چه سقوط و هبوط وحشتناکی! آنان که در برابر کز و فرّ قدرت‌ها، بال و پر

عقیده و بیعت می ریزند، و در مصاف نفس با منادی حق، قدم به قهقرا می نهند و خائفند از مال و جان، قدرت «نه» گفتن به زورمداران و زرداران را از دست می دهند و همواره در مسیر خیانت، رسوایی، تباهی و پلیدی ره می سپرند. از کربلا تا قیامت، این سرنوشت محتوم دل سپردگان به دنیاست که در برابر زورمداران مستکبر تسلیم می شوند.

و آنان که با نمایش در باغ سبز دنیا، دست و دلشان سست می شود و با دیدن کبکبه و دبدبه اشراف، چشم سرو دلشان کور می شود، همین سرنوشت را دارند.

از آن گاه که قوم بی اندیشه موسی (ع) مجذوب مال و منال قارون شدند، تا آن گاه که زرهای صحابی رسول خدا را با تبر می شکستند تا بین ورثه آنان، تقسیم کنند و از آن زمان که علی علیه السلام از بی وفایی کوفیان ناله سر داد و حسن بن علی علیه السلام با همین عهد شکنیها و بی وفائیها مواجه و مجبور به صلح با معاویه گشت و تا امروز که کوفیان به وعده حکومت ری و امارت شهرها و روستاها و چنگ زدن به غنایم و زر و سیم یزید، در صف شده اند، همیشه مرعوبان زر و زور، دنیا را به آخرت برگزیده اند و عهد شکسته اند، همواره نیز رسوای تاریخ گشته اند. و اهل کوفه، این چنین با صفت بی وفایی و عهدشکنی و نامردی شهره گشته اند.

و اما صف مقابل که از ابتدای هدایت الهی، همواره قدرت را برای احقاق حق می خواستند و بیت المال را علی السویه برای امت، در محشر بیعت اهل مدینه با علی علیه السلام، می شنوند که: «این امارت و حکومت نزد من، از عطسه بزی بی ارزش تر است؛ مگر آن که حقی را با آن به صاحب حق بازگردانم.» و امروز در کربلا وارثان این خط و سیره، به صف ایستاده اند تا از تمام ارزشهای محصول مجاهدت انبیاء و ائمه علیهم السلام در برابر مرعوبان و مجذوبان تاریخ دفاع کنند. اینان می دانند که باطل، کفی است بر آب و رخ نمودن و

هیاهویش بی‌شمار؛ ولی دوام و ماندگاری‌اش بسیار اندک. نه فریب هیاهو و تبلیغاتش را می‌خورند و نه مجذوب خودنمایی و زر نشانش می‌شوند. مستقیم‌اند در راه خدا و ماندگارند بر بیعت خویش با رب‌العالمین، و می‌دانند که «ما عندکم ینفد و ما عندالله باق».

«خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسؤولین کشور ما، پشت کردن به دفاع از محرومین و روی آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد و اغنیاء و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار بشوند. معاذالله که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم‌السلام سازگار نیست. دامن حرمت و پاک روحانیت از آن منزّه است و تا ابد هم باید منزّه باشد...»

از آن جا که محرومیت زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست، جهان‌خواران در این مورد هم ما را آرام نگذاشته‌اند...»^(۱)

۱- «پیام حضرت امام علیه‌السلام»، به حجاج بیت‌الله الحرام، مرداد ۱۳۶۶.

عاشورا، صحنهٔ آزمونِ خواصّ و عوام

در یک سوی میدان، افرادی عوام که تشخیص چهار انگشت فاصله را نمی‌دهند، آنچه می‌شنوند، باور می‌نمایند و آنچه را می‌بینند، انکار می‌کنند! نه تحلیلی از مسائل دارند و نه بینشی که در پناه آن، حق و باطل را تشخیص دهند. آنان از هنگامهٔ سقیفه، در پی شخصیتها و خواصّ حرکت کردند. به جای آن که شخصیتها را با حق بسنجند، حق را در ترازوی آنان نهادند و به تعبیر قرآن، مفتونِ سادات و کبرای خود شدند. آنان در میدانِ جمل، صفّین و نهروان چشم به نامها و بیرقها دوختند و در پی کسانی که روزی در صف اصحاب رسول خدا قرار داشتند و اینک به خونخواهی خلیفهٔ سوم در برابر حقّ مجسم و عدالت محض ایستاده بودند، روانه شدند. خواصّ مقابل حق، در دشان این بود که دنیایشان با حکومتِ عدلِ علی (ع) تنگ گشته و سهمشان از بیت المال، همسان دیگران مقرر شده بود، اما بیرق حمایت از خونِ خلیفه را پوششِ نیت و مرهمِ زخمِ دنیایشان کردند و عوام چشم بسته، جان و مال به پای خدعهٔ معاویه، عمر بن عاص و اصحاب جمل و پیشانیهای پینه بسته جهّال نهروان نثار کردند. عجباً امروز هم، در میدانِ عاشورا، انبوه عوام، گوش تا گوش در برابر فرزند رسول خدا و جگرگوشهٔ فاطمه زهرا (س)، با هر چه در توان داشته‌اند از نیزه و شمشیر و سنگ، به صف ایستاده‌اند. در میان آنان، خواصّی دیده می‌شوند که بخوبی حق را می‌شناختند و جایگاه والای حسین بن علی (علیه السلام) را می‌دانستند. رفتار رسول خدا را با او دیده و سخنان و سفارشهای آن حضرت را در حق فرزندشان شنیده بودند؛ اما دنیا و طمع حکومت ری و بلادِ جهانِ اسلام، چشمایشان را کور کرده بود. آنان برای

رسیدن به دنیای کوچکی خود، انبوه بزرگی عوام را به دنبال خود کشاندند و عوام بی آن که به خود اجازه فکر کردن بدهند، آخرتشان را به این خاصان دنیا طلب هدیه کردند و نردبانی شدند برای عیش و نوش چند صباح آنان.

آن گاه که پیران صحابه، همزمان با رحلت رسول گرامی اسلام و مراسم کفن و دفن برترین بنده و آفریده خدا، گرد هم آمدند تا شتر خلافت را در خانه خود بخوابانند و اولین سنگ بنای انحراف جامعه اسلامی را ایجاد کنند، همین عوام، با همان خصلت جاهلانۀ قبیله‌گی، به رؤسای خود اقتدا نمودند و شمشیرهای آخته‌شان را به حمایت از سرکردگان خود که دستشان به عنوان بیعت در دست پیش افتاده غضب غدیر، قرار گرفته است، از نیام برآوردند. و آن گاه که معاویه با انتشار خبرهای کذب، علی را قاتل خلیفه سوم و خود را خونخواه او معرفی کرد، باز عوام در لشکریان بی شمار، گرد دو قطب فریب کاخ سبز شام، معاویه و عمرو بن عاص، جمع می‌شوند و قدم در راهی می‌گذارند که خلافت را به سلطنت تبدیل می‌کنند و امویان را بر مسند رسول الله می‌نشانند!!

در جمل، همین را دیده بودیم و در نهروان نیز، در مقابله امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه، همین را شاهد گشتیم، در کربلا هم اوج عوامیگری و دنباله‌روی آنان از خواص فریب خورده و دل به دنیا بسته، به نمایش دیدگان تاریخ درآمد. خیانت از خواص آغاز می‌شود و فساد از رأس، به توده‌ها سرایت می‌کند، و عوام، آخرت و دنیای خود را به پای استحکام بنای خیانت و فساد خواص نثار می‌نمایند. آنان که در پس شهادت علی علیه السلام از یکدیگر می‌پرسند: «مگر علی نماز می‌خواند؟»، «علی در مسجد چه می‌کرد؟» و آنان که به امام حسن مجتبی علیه السلام نیش می‌زدند که ای مدلل المؤمنین!! همانان پس از حادثه شوم کربلا، با شنیدن صوت قرآن و دیدن نماز اسرای به اصطلاح خارجی! در حیرت می‌شوند که خارجیان را چه به قرآن و نماز!! و در پی

خطبه‌های افشاگرانه حضرت زینب (س) و امام سجاد علیه السلام، ناگهان بیدار می‌شوند که خانه خراب شده‌اند و حریم رسول‌الله را خارجی دانسته‌اند!!

و اما در آن سوی میدان، همه خواص طرفدار حق که در انتخاب میان دنیا و فرزند رسول خدا، لحظه‌ای درنگ و تردید به خود راه ندادند که دنیا را فدای او کنند تا دینشان محفوظ بماند، پسند این کردند که با بدن پاره پاره به دیدار رسول خدا بشتابند، اما سرافراز و رو سفید باشند و به خوشیهای زودگذر دنیا دل نسپزند تا فردا در پیشگاه حق تعالی شرمگین و خاسر نباشند.

هرکدام که به میدان می‌آمدند، رجز می‌خواندند و خود را معرفی می‌کردند و بعد، سیّد و سالارشان، سیّد جوانان اهل بهشت را، تا همه، از آنان که در آن میدان حاضرند تا آنان که تا قیام قیامت بر تارک زمین خواهند آمد، بدانند که آنان با آگاهی و بینش و درک عمیق به این میدان پای نهاده‌اند. مولای خود را نیک می‌شناسند و هدفهایش را می‌دانند، و دشمن مقابل را هم خوب می‌فهمند و می‌دانند که قدرت و دنیا دلشان را سیاه و عقلشان را مست عیش نموده است. دل به دریای دشمن می‌زدند و زندگی را در شهادت می‌جستند و می‌دانستند که «خون بر شمشیر پیروز است». آرزو می‌کردند کاش ده بار به دنیا بیایند و در کنار حسین (ع)، جان جانان، شمشیر بزنند و تن‌هایشان پاره پاره شود! در عشق حسین، رضای حق را می‌یافتند؛ نه در خیمه‌های پسر معاویه و احکام فرمانداری بلاد و درهم و دینار بخشش شده از بیت‌المال. آنان همه، خواص بودند و آگاه به آنچه انتخاب کرده بودند. میان آنان کسی نبود که نداند چه می‌کند و چه راهی می‌پیماید. عاشورا می‌نمایاند که خواص را نقشی است که باید بدرستی بشناسند و پذیرایش گردند. آنان موظفند که بصیرت نسبت به حوادث و رویدادها را، با تصمیم‌گیری صحیح و بموقع و گذشتن از دنیای هرچند بسیار در وقت لازم و تلاش و اقدام برای خدا در لحظه ضروری همراه سازند تا نه جذب قافله ره گم‌کردگان گردند و نه مرعوب زورمداران

دنیاطلب، و نه آن گاه به صحنه آیند که آمدنشان هیچ سودی برای جبهه حق نداشته باشد.

«خواص یعنی کسانی که وقتی یک عملی انجام می دهند، موضوعگیری می کنند، راهی را انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل، می فهمند و تحلیل می کنند و عمل می کنند، اینها خواص اند. نقطه مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جو به یک سمتی می رود، آنها هم می روند، تحلیلی ندارند... فرض بفرمایید حضرت مسلم وارد کوفه می شود، می گویند پسرعموی امام حسین آمد. خاندان بنی هاشم آمدند، بروید، اینها می خواهند قیام کنند، می خواهند خروج کنند، تعریفشان می رود. دور و بر هیجده هزار نفر، بیعت می کنند با حضرت مسلم. پنج یا شش ساعت بعدش هم رؤسای قبایل می آیند داخل کوفه، به مردم می گویند چه کار دارید می کنید، با که دارید می جنگید، از کی دارید دفاع می کنید، پدرتان را در می آورند و چه، چه، چه. اینها می روند اول خانه هاشان، بعد که سربازهای ابن زیاد دور خانه طوعه را می گیرند که مسلم را دستگیر کنند، همینها می آیند باز بنا می کنند علیه مسلم جنگیدن. این از روی فکر نیست، از روی تشخیص نیست. از روی تحلیل درستی نیست.»^(۱)

۱- «مقام معظم رهبری»، ۲۰ خرداد ماه، لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص).

عاشورا، صدای قداست زدایی و حریم شکنی

مردی را دیدند که قفل از مغازه‌ای برمی‌گرفت، گفتند چه می‌کنی؟ گفت دُهل می‌زنم! گفتند پس چرا صدا ندارد؟ گفت: فردا صدایش درمی‌آید.

آنچه در کربلا واقع شد صدای دُهل‌ی بود که توسط رهزنان فکری مردم، آنگاه که قفل از قداستِ ولایت و احکام الله برداشتند، نواخته شد. آن روز جز قلیلی خدا ترس و مورد رحمتِ خدا، کسی نمی‌دانست که قداست شکنی چه صدایی دارد. عاشورا همان صدای قداست زدایی و حریم شکنی است.

منافقانِ کوردل و حسودان و خناسان دیده بودند که وقتی رسول خدا ﷺ وضو می‌گرفت، آب وضوی حضرت به زمین نمی‌رسید و مؤمنان به تبرّک، قطرات آب برمی‌گرفتند و به سر و صورت خود می‌زدند یا می‌آشامیدند. دیده بودند که در جنگهای سخت، ایمانهای استوار مؤمنان، چگونه نفس در گلوی کفر می‌شکست و تمامی کفر را در برابر اسلام به زانو درمی‌آورد. دیده بودند که ایمان آورندگان به رسول خدا، جوانانِ مؤمن بسیجی، چه سان به دنیای زر و شهوت یکسره «نه» می‌گویند و عزّت خود را در «بندگی» خدا می‌جویند و به پیشنهادهای آنچنانی، بی‌اعتنا و دستهای پیشنهاد دهندگان را پس می‌زنند.

دیده بودند که «اهل بیت» در دیدگان مردم چه مقام و منزلت و قداستی دارند. بوسه‌های رسول خدا را بر دستانِ دخترش زهرا (س) دیده بودند و خطاب «ام ابیها» به او را شنیده بودند. حسن و حسین علیهم‌السلام را بر دوش پیامبر دیده بودند و می‌دانستند که آنان سرور جوانان بهشتند. شنیده بودند که امین و وحی،

«اهل بیت» را می ستاید و آیات تطهیر و اطعام و صدقه در رکوع را در مدح آنان نازل می فرماید.

دیده بودند که هر جا که اسلام در سختی می افتاد و کفر را شادی پیروزی نزدیک می شد، رسول خدا، علی علیه السلام را به میدان روانه می کرد و مسأله برمی گشت، کفر به عزا می نشست و اسلام و مسلمین شادمان می گشتند.

حال چه باید می کردند؟ نفاق و حسادت و کینه اشان را چگونه باید فرو بنشانند؟

از آنجا آغاز کردند که در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: این مرد هذیان می گوید!! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قلم می خواست تا وصیت خود را در وصی بعد از خود بنگارد. اتهام هذیان اولین تیری بود که رسماً و علناً به حریم قداست نبوی رها شد. قبلاً بارها در نافرمانی و وسوسه مؤمنان به اعتراض کوشیده بودند اما جسارت توهین را نیافته بودند، اینک اولین خاکریز را می شکستند و کسی به دهان متجاوز نکوفت. فدک را از دختر پیامبر غصب کردند کسی اعتراضی نکرد. حدیث پیامبر و نقل آن را ممنوع کردند، احکام خدا را تغییر دادند، هزاران حدیث جعلی ساخته و پراکنده شد، کسی برنیاشویید. علی علیه السلام را برای بیعت اجباری کشان کشان به سوی مسجد بردند شمشیرها از غلاف بیرون نیآمد.

در خانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که رضایت او رضایت خدا و خشم او خشم خداست به آتش کشیدند و صورتش را نامردانه به سیلی نیلی کردند، غیرت ها به جوش نیآمد. و عجیب آنکه همه این طرحها و نقشه ها، حریم ولایت را هدف داشتند. سب امیرالمؤمنین علی علیه السلام در منابر و ابستگان معاویه آغاز شد و سب کنندگان به زیر کشیده نشدند. به امام حسن مجتبی علیه السلام اهانت شد و اهانت کنندگان پاداش گرفتند و ارتقاء مقام یافتند. خاکریزها یکی پی از دیگری شکست تا امروز، مرکز ولایت، حسین علیه السلام در سرزمین کربلا به محاصره دشمنان درآمده است.

آنان با مقدّس بودن این اسوه‌ها و الگوهای هدایت الهی از آن جهت مخالف بودند که راه بر خوشگذرانی و چپاولهای باد آورده و حرام آنان می‌بست و لذا بهانه‌ها آراستند تا به شکستن آن موفق شوند. آنان با «قداست» مخالف نبودند که با «قداست اینان» مخالف بودند و در قداست شکنی، بزرگی خود را طالب بودند. آن که قداست دین و دین مداران را می‌شکند، خود و راه و فکر خویش را در جایگاهی برتر از آنچه شکسته است قرار می‌دهد و قداستی به مراتب برتر از آنچه شکسته، پیرامون خود می‌کشد. چنانچه معاویه و یزید چنین کردند و آن غاصبان اول نیز همان کردند. امروز وقتی زین دینداری در اروپا، این مهد به ظاهر آزادی، با حجاب ظاهر می‌شود چگونه فریاد آنان بلند می‌شود که به حریم بی دینی تجاوز شد!! بی‌بند و باری در نظر آنان مقدّس است و هر تقیّد دینی تجاوز به مقدّسات آنان شمرده می‌شود!! آنان بر یافته‌های خود چنین غیرتمندانه و با تعصّب می‌ایستند و ما خام و غافل، به دست خویش مقدّسات الهی خود را پایمال امیال آنان می‌نماییم تا لبخند دروغین آنها را بر صورت‌های کربیه‌شان مشاهده کنیم!! چه حماقتی.

در طرح «قداست زدایی» جابجایی ارزشها مطرح است نه طرد ارزشها. حسین را «خارجی» می‌خوانند تا یزید را «امام عادل» نمایند. احکام الهی را «منزوی» می‌کنند تا مقررات و کیسه‌های زر کاخ سبز شام را جایگزین کنند. «بندگی» خدا را طرد می‌کنند تا طوق «بردگی» طواغیت را برگردن‌اندازند. و اینست جابجایی ارزشها.

قدّاره بندان قلم و زبان، سرگردنه عقیده را می‌گیرند تا منافع خود و اربابان را تأمین کنند. اجیرند و مأمور. فریب خورده‌اند و اسیر هوای نفس. جاهلند و شاگرد معلّمان گمراه. و کم نیستند کسانی که حاضرند قلم و زبان خود را به بهای اندک بفروشند. چنانچه کم نبودند آنها که دینشان را با یزید معامله کردند.

می‌گویند: حق مطلق در عالم نیست و باطل مطلق هم وجود ندارد!! تا هیچ

حمیت و غیرت مقدّس و خشم انقلابی باقی نماند.

می‌گویند: تقدّس خلاف عقل و علم است!! و عقل و علم را آن می‌دانند که خود و امثالشان دارند تا وحی را یکسره خانه‌نشین کنند.

می‌گویند: دین ارتباط شخصی با خدا و برای کسب آخرت است با دنیا چه کار دارد؟ دنیا به دست عقلای قوم باشد و آخرت بدست روحانیان!! نظر دارند که قدرت در اختیار آنان قرار گیرد و آنگاه یکسره آخرت و روحانیان را هم مثل دنیای مردم پایمال هوسهای خود کنند که در زمان پهلوی کردند.

می‌گویند: مرزهای فکری و اخلاقی چه معنایی دارد؟ همه باید با هم زندگی کنند و این نمی‌شود مگر با تسامح و تساهل یعنی چشم‌پوشی از اجرای احکام الهی و برنیاشوبیدن بر ضد ارزشها!!

می‌گویند: ولایت، وکالت است، پس هم مدّت دارد و هم موکّل هرگاه خواست می‌تواند وکیل را عزل کند!! تا ولایت یک منصب زمینی شود و جنبه‌های الهی آن نفی گردد تا با هوئی و هوس خویش آن را جابجا کنند، تا یزید و امثال او هم در مسند امیرالمؤمنین توجیه شوند!!

و دهها از این قبیل گفته‌ها که هم در خود تناقض خود را همراه دارند و هم در عالم واقع و در حکومتهایی که این نوع تفکّرات از آنها سرچشمه می‌گیرد، غیر از این مشاهده می‌شود. آنها خدا را نفی کردند ولی انسان را بجای او نشانند و مقدّس نمودند، آنها وحی را انکار کردند ولی علم را بجای آن پرستیدند. آنان عقل الهی و مهذب را طرد نمودند ولی شکم و شهوت و ظلم و حرص و ناامنی و فساد و بی‌عدالتی را به نام عقلاء، در عمق جامعه و خانواده‌ها به مرحله نگران کننده‌ای رساندند. احکام و مقرّرات خود ساخته را مقدّس نمودند و هر که را بر آنها شورید و حشیا نه نابود ساختند!

حریم شکنان را حوصله بسیار است. امروز می‌کارند که پنجاه سال دیگر درو کنند. از چیزهای به ظاهر کوچک‌چک آغاز می‌کنند و عکس‌العملها را محک

می‌زنند و آنگاه قدم بعدی را برمی‌دارند. اگر با مقاومت و حمیت جدی و دندان شکن مواجه نشوند جلو می‌آیند تا به مقصد برسند.

عاشورا، منظری است از حاصل شکستن قداست‌ها و تجاوز به حریم اعتقادات و زیر پا نهادن مرزها. روزگاری آب وضوی پیامبر را حرمتی بود و امروز عمّامه و عبای آن حضرت در تن امام حسین علیه السلام جاذبه‌ای ندارد! آن روز، حسین علیه السلام از «اهل البیت» بود و بر دوش پیامبر و مورد احترام امت و امروز تنها ایستاده و ندای «هل من ناصر» او را پاسخ دهنده‌ای نیست! یک روز، حبیب، عباس، قاسم، زهیر، اکبر و دیگر یاران حسین علیه السلام تاج سر مؤمنان بودند و امروز زیر سُم اسبان آنان! یک روز نور دیدگان امت بودند و حاجات آنان را برآورده می‌ساختند و امروز آماج سنگها، تیرها و نیزه‌ها و شمشیرهای مردمند در کربلا! یزید و پیوستگان به سفره او، حاصل حریم شکنی پیشینیان خود را درو می‌کنند. اگر خرم هستی حسین علیه السلام و یاران باوفایش در کربلا به آتش یزید می‌سوزد، جرّقه آن را «قداست زدایان» زده‌اند. اللهم العنهم جمعیا

حسین علیه السلام در پاسخ به ابوهرم در منزل رهیمه فرمود:

«ابن امیّه بافحاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند من صبر کردم، ثروتم را از دستم ربودند باز هم شکیبایی کردم ولی چون خواستند خون مرا بریزند از شهر خود خارج شدم.»

اولین قدم، قداست شکنی است با تهمت زدن و ناسزاگفتن و توهین و بعد تنهایی و ریختن خون. اگر حسین علیه السلام در برابر ناسزاگویی صبر کرد تا دفاع از شخص خود تلقی نگردد، مؤمنان را چه شده بود که برنیاشفتند تا آن مصیبت بزرگ رخ ندهد؟

اگر حضرت امام علیه السلام در برابر اهانت مرتدّی چون سلمان رشدی غیرت الهی را به نمایش نمی‌گذاشت و حکم اعدام او را صادر نمی‌کرد، سیاستگران

مستکبر چه چیزی از عقاید اسلامی را از تاراج مصون گذارده بودند؟ و چرا اینقدر اصرار در لغو این حکم دارند؟

قلمها و قدمهای فاسد، امروز دست اندرکار تکرار همان رُخداد عظیمند تا نور خدا را که در ولایت فقیه تجلی یافته است به گمانِ باطل خود خاموش کنند. کانون نویسندگان در سی امین سالگرد تاسیس خود در آلمان که با حضور روشنفکرانِ معاندِ مقیمِ داخل و خارج کشور تشکیل شده است بیانیه‌ای صادر می‌کند و در قسمتی از آن چنین می‌گوید:

«... در دنیای اندیشه، هیچ چیز مقدس نیست! قدوسی اگر هست نقد است و شک و همین فضای این سخن از جمله آن است که کلام و فکر و قلم حاجت به قیم ندارد. اندیشه و سخن، ولایت فقیه را بر نمی‌تابد. مردم عقل دارند و احتیاجی به فرمانده و رهبر و ولی فقیه ندارند!!»

در این چند سطر، چه نتیجه شومی جز تکرار عاشورا را می‌توان دید؟ کاشتنِ تخمِ نفاق و شک و عدم پای بندی به اعتقادات در دل مردم، بخصوص جوانان، چه محصولی را بار خواهد آورد؟ قیم، در منطق اینان، یعنی حدود الهی و مرزهای واجب و حرام و مصالح جامعه اسلامی و خطّ قرمز نظام اسلامی، اگر فکر و قلم و کلام این قیود را نداشت، غیر از آن می‌شود که بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی با حسین بن علی علیه السلام کردند؟ کلام و فکر و قلم بنی امیه و یارانسان مگر قیم داشت؟ اگر اندیشه و سخن از ملاکِ صحت و سقم یعنی ولایت فقیه بگریزد در کجا متوقف می‌شود و چه تضمینی برای برقراری حق و ازاله باطل در جامعه می‌ماند؟ اگر هر که هر چه خواست بعنوان «اندیشه و سخن» بگوید و نشر بدهد - گرچه وابسته به نفس و آلوده به گناه و مرتبط با دشمن باشد - از بنای استوار عزّت اسلامی چه می‌ماند؟ اگر مردم به فرمانده و رهبر و ولی فقیه نیاز

ندارند شما روشنفکران معاند برای چه تلاش می‌کنید؟ مگر شما قییم مردم هستید؟ مگر شما در زمان شاه وابسته و مزدور «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» سر نمی‌دادید؟ کج اندیشان و کوته فکراں بریده از مردم و جدا شده از محور حق یعنی خوارجی که در نهر و انگرود آمده بودند همین شعار شما را می‌دادند. آنان با سراب کلمه حق، لاحکم الله، رهبری را شکستند و مردم را در آغوش معاویه رها ساختند. سخن شما با آنان چه تفاوتی دارد؟ انسان بین دو قطب است - خدا و طاغوت - تا به کدام سو رود و جذب کدامین گردد. آنکه الله و حکومت او را در زمین نفی کند جز دامن طاغوت جایی ندارد، اگر داشت، شما در دامن آمریکا و انگلیس چه می‌کنید؟

قداستِ ولایت و ارزشهای الهی اسلام، همان خاری است که در چشمان حرامیان است و استخوانی است در گلوئی شیطان بزرگ و اذتاب او، در داخل و خارج. در مشروطه که ولایت مستقر نبود و تنها بارقه‌ای از قدرت ولایت و قداست آن را در حکم تحریم تنباکوی میرزای بزرگ شیرازی دیده بودند، صدها روزنامه و شبنامه چنان کردند که مدافع مشروعیت، شیخ فضل الله نوری، جلوی چشمان مردم بر دار شد و انگلیس از درب مشروطه، آزادی غربی را که همان قداست شکنی و حرمت ریختن بود وارد صحنه کرد. پاس حریم و قداست‌ها داشتن، اگرچه قیمت سنگینی برایش پرداخت شود، جلوگیری از تکرار عاشورا است. که تمام عالم وجود، دل و عشق و محبت و جوانمردی و عدالت و وفا و صفا و فضایل و زیباییها و هر آنچه جمیل است و جمال، قیمت آن روز شد.

کربلا عبرت است برای همیشه، که راه بستن بر قلم به مزدها و بداندیشان و بدکرداران و زبانهای هتاک، بر بیداران و خواص طرفدار حق و مؤمنان و بسیجیان امت اسلام واجب است و پاسداری از ارزشها و جلوگیری از جابجایی آنها مانع تکرار عاشورا است و هیچ بهانه‌ای در این راه پذیرفته نیست، اگرچه

هیاهوی دشمنان گوش فلک را کر کند. چنانچه امام لحظه‌ای درنگ نکرد و بهانه‌ای نگرفت، حتی با پیش‌بینی آینده‌ای که این حکم زیر سوال مغزهای ناتوان و بیمار برود درنگ را جایز ندانست. دیر کردن در اقدام، خسارت بار است و موجب خشم خدا، که یک دل‌اگراز «مقدّسات» دور شود، دنیایی عذر و بهانه کفایت آن یک دل‌رانکنند «من قتل نفساً به غیر نفس او فساد فی الارض فکائماً قتل الناس جميعاً» و یک دل‌اگر با تدبیر و اقدام به موقع خواص به «مقدسات و حریم کبریایی» رو کند و هدایت یابد با دنیایی برابری کند «و من احياها فکائماً احيا الناس جميعاً».^(۱)

«در آن جامعه، کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب‌الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است؛ زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است، زمان عمر مسلمان شد و زمان عثمان هم از دنیا رفت.

... احبار جمع حبر است. حبر یعنی عالم یهود. این کعب، یعنی قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد، بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابوذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابوذر عصبانی شد و گفت: تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟ ما این احکام را خودمان از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم.

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیا طلبی و مال دوستی بر انسانهایی حاکم شد که یک عمر با عظمت گذرانده بودند و سالهایی را با بی‌اعتنایی به زخارف دنیا سپری کردند و توانستند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سر رشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هر چه خودش بفهمد، می‌گوید - نه آنچه که اسلام گفته است - آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند!»^(۱)

عاشورا، نتیجه‌سست شدن تبعیت و پیروی از رهبری برگزیده خدا

اگر عاشورا، یک حادثه نیست و یک فرهنگ و جریان است، که هست، پس ریشه در تاریخ دور و نزدیک خود دارد. تاریخ عبرت آموز اسلام، از آنگاه که رسول خدا ﷺ رایت حکومت اسلامی را در مدینه برافراشت، نشان می‌دهد که هرگاه اطاعت و تبعیت از دل بود و بی چون و چرا، اسلام در همه صحنه‌ها، قدرتمند و پرصلابت پیش رفت و موانع را، اگرچه سخت و دشوار بودند، از پیش پای مسلمین برداشت و آنگاه که دل‌ها در گرو اندیشه‌های باطل و سوای دنیا و هوسهای چند روزه و ارتباط با دشمنان خدا، باب اطاعت را بر خود بستند و بهانه‌ها آراستند، مسلمین دست آوردهای گرانقدر را یکی پس از دیگری از دست دادند و در سرایش سقوط، هر آن سرعتی بیش یافتند.

حضرت امیر علیه السلام بر منبر کوفه از نافرمانی مردم شکوه سر می‌دهد:

«دشمن تا پشت شهرهای شما پیش آمده و شما در کار جهاد با آنان سستی می‌کنید، گویا منتظرید که به خانه‌هایتان در آیند. شما را به اردو و آمادگی برای جهاد فرا می‌خوانم، امرم را به فرادها و می‌گذارید، چه بی‌وفا مردمی هستید. آنها در باطلشان وحدت دارند و شما در حق گرفتار سستی و تفرقه‌اید، با شما می‌جنگد و شما جنگ نمی‌نمایید، خداوند را معصیت می‌کنند و شما

راضی هستید، ای نامردمانی که آثار مردانگی در شما

نیست، کاش من شما را نمی دیدم!!»

در زمان رسول خدا ﷺ نیز چون و چرا کنندگان و آنها که امر خدا را برای جهاد به زمستان و از زمستان به فصلی که محصولشان را درو کنند حواله می دادند، بارها قلب رسول خدا را آزرده و تنها آنها که ایمانشان ناب بود و تسلیم محض بودند، در اجرای فرمان می کوشیدند. همواره علی ع و اصحاب مخلصی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار در مأموریت‌ها و سیاستها، فرمان را آنچنان که صادر می شد بی کم و کاست می پذیرفتند و عمل می کردند.

هم اعتقاد و ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ چنین حکم می کرد و هم اقتضای عقل سلیم و تدبیر صحیح و قوام حکومت اسلامی در دنیای کفر و شرک و دورویی، این بود و لا غیر.

اعتراض نسبت به تقسیم غنایم و اعزام فرمانداران و نصب فرماندهان و انتصاب جانشین به امر خدا، بخشی از خدشه‌هایی است که در فرهنگ تبعیت و تسلیم و اطاعت وارد آمد و چنان شد که خدای متعال مؤمنان را به تسلیم، آنهم از عمق جان نسبت به حکم رسولش فراخواند و آن را نشانه ایمان واقعی قرار داد: «فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلموا تسلیماً»^(۱)

پس نه، بحق پروردگار تو، ایمان نخواهند داشت تا اینکه تو را حکم کنند در آنچه بینشان اختلاف است پس در جانشان نسبت به آنچه تو حکم می کنی ناخشنودی نباشد و گردن نهند و تسلیم محض باشند.

علی ع در میدان صفین، در حساسترین لحظه نبرد که با پیروزی فاصله‌ای اندک داشت گرفتار همین یاران سست ایمان و نابخرد شد. آنگاه که

معاویه در آستانه شکست کامل خود، قرآن بر سر نی‌ها کرد و دستور داد فریاد کنند که بین ما و شما قرآن حکم است. و مرتبطین با دشمن به ایجاد شک و شبهه در ایمان لشکریان امام پرداختند. فرمود: قرآن‌هایی که بر نی‌ها شده است حيله است به نبرد ادامه دهید، آنچه بر نی شده پوست قرآن است، اما سخنش را نپذیرفتند. فرمود: ما، قبل از جنگ، معاویه را به کتاب خدا دعوت کردیم دست رد به کتاب خدا زد و جنگ را او آغاز کرد، اکنون برای نجات از شکست چنین می‌کند، معاویه کجا و اسلام کجا؟ مهمه و جو سازیهای دوستانی که نه علی را می‌شناختند و نه باب اطاعت را، نگذاشت که این منطقی محکم، مؤثر افتد. ناچار به حکمیت تن داد و فرمود ابن عباس را برای حکمیت می‌فرستم، زیر بار نرفتند!! ابو موسیٰ را برگزیدند! ابو موسیٰ، عنصر متلون، ساده لوح، مرعوب و عاقبت طلب که سابقه عصیان و مخالفت داشت حکم شد تا با عمر بن العاص، مگار و نیرنگ باز زمانه به بحث بنشیند و مصلحت مسلمین!! را رقم زنند. آنگاه که حکمین رأی بر باطل دادند و ابو موسیٰ فریفته شد، باز به اعتراض برخاستند که رأی حکمیت را باطل اعلام کن! فرمود: به عهد و قرار خود پا بر جا می‌مانیم تا خداوند میان ما حکم کند. از او جدا شدند و فرقه خوارج را بنیان نهادند.

با فرزند او، حسن بن علی علیه السلام نیز همین رفتار را داشتند و جز قلیلی تابع و حقیقتاً مقلد، بقیه راه عصیان را کم و بیش پیمودند.

حکومت، امری وابسته به دلخواه و خوشآمد افراد شاخص و خاص نیست. حکومت متولی امر هدایت است و اداره جامعه، که بر تر از مصلحت‌های فردی و گروهی است. حکومت خدا و احکام او آنچنان برتر است و بالا که حسین بن علی علیه السلام جان خود و یاران و خاندانش را فدای آن می‌کند چنانچه پدرش و برادرش چنین کردند و مهدی موعود (عج) چنین می‌کند.

استحکام حکومت و ولایت و اجرای حدود الهی با چون و چرادر فرمان

چه سازگاری دارد؟

اگر رسول خدا معصوم است، که هست، و سخنش از روی هوای نفس نیست، که نیست، مخالفت یعنی چه؟

اگر ولایت ادامه نبوت است و متّصف به عصمت و طهارت، که هست، و انتخاب و انتصابش از سوی خداست و به امر او، که هست، زمزمه‌های مخالفت و فرار از اطاعت او چه معنایی دارد؟

اگر ولایت فقیه ادامه ولایت معصوم است در غیبت و متّصف است به علم و عدالت، که هست، و ولی عصر (عج) حجّت است بر ولی فقیه و او حجّت است بر امت، که هست، و او حافظ دین و نگهدارنده نفس از هواها و مطیع امر مولی است، که هست، بهانه جوییها برای زیر پا نهادن سیاستها و دستورها و رهنمودهای ولی فقیه چیست؟

اگر تهاجم اصلی دشمن به ولایت فقیه است و بی سابقه‌ترین حجم تبلیغاتی متمرکز به اصل اساسی حکومت دینی است، که هست، نافرمانی پنهان و آشکار و نشر مطالب مخالف نص صریح رهبری چه توجیهی دارد؟ پیش خدا، اگر حجّت شرط است برای پذیرش فکر و عمل، چه حجّتی بالاتر از ولی فقیه که به تصریح امام زمان علیه السلام حجّت است بر مردم؟

چقدر حکیمانه است این عملکرد حضرت عبدالعظیم حسنی که با تمام تقوی و زهد و علم و اجتهاد خویش، پیش امام خود می‌رود، زانو می‌زند و عقایدش را حتی عقاید واضح و متداول را بازگو می‌کند تا در صورت صحّت، اذن یابد که مردم را به این عقاید بخواند. و چه خام و خودخواه‌اند، آنها که به ذره‌ای از علم و ورقی از اسلام، خود را بی‌نیاز از کنترل عقاید، آنها هم در دایره حکومت اسلامی، می‌بینند! جامعه را با نظرات خود دچار تشویش و تفرقه می‌نمایند تا رهبر ناچار به اصلاح مسیر شود، اگر معاندان بگذرانند!!

شنیده‌ایم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام اصرار می‌کرد که چرا برای تشکیل حکومت قیام نمی‌نمایید؟ ما و هزاران چون ما، یاران شماییم و آماده

فرمان! حضرت سکوت فرمود و اصرارش را پاسخ ندادند تا آنگاه که یکی از یارانِ مخلص به دیدار امام آمد. حضرت بی مقدمه فرمود: در این تنور وارد شو!! تنورِ سرخ از آتشِ افروخته، و او بی هیچ پرسشی که برای چه؟ درون آن رفت. آن مدعی یاری امام، در شگفت و حیرت از این ایمانِ ناب و اطاعت بی چون و چرا، به درون تنور نظر انداخت و صحابه صدیق را سالم در میان آتشِ تنور دید. آن صحابه نمی دانست که آتش به امر حضرت بر او سرد خواهد شد ولی یقین داشت که آنچه حضرت می گوید از هوای نفس نیست و بر خود، اطاعت امام را فرض و واجب می دانست امام فرمودند: اگر ده تن چون او داشتم درنگ نمی کردم.

والی بلاد اسلام را چنین اطاعتی لازم است. آنکه در برابر فرمان رهبری، صلاهی آزادی و انتخاب سر می دهد، یا ولایت فقیه را با اصولِ دمکراسی وارداتی غرب سازگار نمی بیند و استبدادش می انگارد، یا توصیه های او را برای خود و آزادیش، پوزبندی بر دهان می داند؛ چه چیزی را زیر سوال می برد؟ و چه نتیجه ای بدست می آورد؟ چرا ولایت را محور دین و شرط قبولی طاعات و عبادات قرار دادند و محبت اهل بیت و ولایت آنها را شرط نجات و ورود در بهشت؟ آیا می توان نبوت را، ولایت را، فقاقت را، احکام خدا را، حکومت دینی را، صحنه آزمایش گرفت و تمرین آزادی و دمکراسی در آن کرد؟ میدان تجربه، تاریخ بشری است. سیاست، آزمایشگاهش تاریخ است و اینها در دسترس ماست و عاشورا بالاترین تجربه است در سیاست و حکومت و چه نیازی است به آزمودن آزموده ها؟

در صدر اسلام، خوارج و منافقین و ناکثین و مارقین این مسأله را آزمودند و هلاکت نصیب آنها شد. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

آل پیغمبر، نگهدارنده راز نهان و پناه فرمان آن حضرت می باشند... و مانند کوههایی هستند برای حفظ

دینش ... آنها که در راه باطل قدم گذاشتند، تخم نافرمانی را در کشتگاه دلشان کاشتند و با غفلت و فریب آن را آبیاری کردند و در نتیجه هلاکت نصیب آنها شد و جز گمراهی درو نکردند. پس هیچیک از این امت با آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طرف مقایسه نیست و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش ایشان بهره‌مندند با آنان برابر نیستند. آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند^(۱).

ولایت که قداستش و ضرورت عقلانیش و شرایط تحققش، در صحنه مخالفت و انکار و شبهه و نافرمانی قرار گرفت، به هر بهانه‌ای و توجیهی که باشد، نتیجه طبیعی آن عاشورا است. یعنی امامی که تبعیت نمی‌شود و ندای هل من ناصری که لبیک‌گو ندارد و رملهای تفتیده‌ای که به خون عزیزان اسلام رنگین شده است و سرهای بریده‌ای که بر نی‌ها شده‌اند و بدنهایی که زیر سُم اسبان کوبیده شده‌اند و خاندان پیامبر که به اسارت در شهرها گردانیده می‌شوند! سقیفه اوج مخالفت‌های جسته و گریخته‌ای بود که با غضب ولایت بروز کرد و عاشورا تجلی زیر پا نهادن فرامین و دستورات و نظرات پیامبر خدا و امیرالمؤمنین علی و امام حسن مجتبی علیهم‌السلام است. اگر غدیر جاری می‌شد کجا حسین عَلَيْهِ السَّلَام تنها می‌گشت؟ اگر امام علی عَلَيْهِ السَّلَام اطاعت می‌شد کجا عاشورا تحقق می‌یافت؟ اگر امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام بیعت عاشقانه می‌شد کجا کربلا رنگ خون بخود می‌گرفت؟

حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ به مروان بن حکم که در مدینه او را به بیعت با یزید فرا می‌خواند فرمود:

سمعت جدی رسول الله ﷺ يقول: الخلافة محرمة على آل ابی سفیان فاذا رايتم معاوية على منبری فابقروا بطنه و قدراه اهل المدينة على المنبر فلم يبقروا فابتلاهم الله بزيد الفاسق.

«شنیدم از جدّم رسول خدا که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید او را بکشید. ولی مردم مدینه او را در منبر دیدند و نکشتند و اینک خداوند آنان را به یزید فاسق مبتلا و گرفتار نموده است.»

چرا معاویه را نکشتند؟ اصلاً معاویه را علیرغم برخورد رسول خدا با او و طردش، چه کسانی به فرمانداری شام نصب کردند و حمایتش نمودند؟ مگر این حدیث را فقط حسین بن علی علیه السلام شنیده بود؟ آیا اینجا هم جای بازی آزادی و تمرین دمکراسی است؟ کسی را که حضرت امام بخاطر ساده لوحی و ضربه زدن به نظام و نفوذ عناصر منحرف در بیت او و خروج از عدالت، حکم به عزل از قائم مقامی و عدم دخالت در سیاست داد، چه کسانی احیاء می کنند و هدف آنان چیست؟ این همان نکشتن معاویه بر منبر رسول الله نیست؟ چه کسانی بانیش قلم و در یک طرح سازمان یافته به حذف ولایت فقیه دل بسته اند و چه کسانی راه را بر آنان هموار می کنند؟ آیا حیطة ولایت، حیطة آزادی قلم و بیان است؟

ولی فقیه را باید از دل پذیرفت و عاشقانه اطاعت کرد و شکستن حریم و فرمان او، اگر چه بقدر ذره ای باشد، شکاف در ارتباط عاشقانه مردم و رهبری است و باید بر آن برآشفست. کسی که بخاطر دشمنی با علی علیه السلام معاویه را بر منبر رسول خدا تحمّل می کند در عاشورا سهیم است. کسی که بخاطر حب ریاست و قدرت و دنیا، که در نزد معاویه آن را تأمین یافته می بیند و در نزد علی نه، حدیث و برخورد رسول خدا با معاویه را زیر پا می نهد نیز در کربلا نامش در ردیف

یزیدیان ثبت است.

مالک اشتر، سردارِ باوفای علی علیه السلام، یک لحظه در پذیرفتن فرمان مولایش در برگشتن از جبهه و دست کشیدن از پیروزی قریب الوقوع درنگ نکرد نه تردید، و پیغام داد که یکساعت تا خیمه گاه معاویه فاصله است و فرصت می خواهد. فرمان دوم رسید و مالک برگشت. بزرگان همین یک درنگ را جایز نمی دانند. اطاعتِ ناب لازم است و دلی مطمئن. اطاعت، پس از شناخت و درک، باید بی چون و چرا باشد و تسلیم، حق رهبری الهی است بر مردم و علی الخصوص بر خواص.

رهبری اسلام یک بُعد الهی دارد و یک اندازه و تعریف مردمی و قانونی، که در بُعد الهی خود نایب امام زمان علیه السلام و حجّت او بر مردم است. اینجاست که رهبری اسلامی جایگاهی برتر از رهبری مطرح در دنیای مادی دارد، و قداست آن، محبت و عشقی هوشیارانه می آورد که منشأ همه تبعیت‌ها و ایثارها و جانفشانی‌ها و انجام تکلیف‌هاست. باز کردن باب نقد و انکار و مخالفت نسبت به این نوع رهبری، گسستن رابطه آن با مردم و سست کردن ریشه اطاعت است. آنجا که فردی وابسته و شیطان صفت چون سلمان رشدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توهین می‌کند و اهانت او مقدمه است برای انزوای اسلام و شکستن حریم احکام الهی و دور کردن مردم و جوانان از دین و ایمان دینی و گشودن راه سلطه بیگانگان بر مسلمانان، جزای او کشتن است اگر چه توبه کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء را عفو می‌کند اما آنها که وجود مبارک او را هجو و تمسخر کرده‌اند به امر خدا نمی‌بخشاید و امر به تعقیب و مجازات آنان می‌دهد. سخریه و اهانت، سست کننده پایه تبعیت عاشقانه و عاقلانه است. سب و دشنام، علی علیه السلام را در محراب نماز، مظلومانه به شهادت می‌نشانند. و این امر به یکباره صورت نمی‌پذیرد که تدریجاً و با زمزمه‌های شیطنت‌آمیز، زمینه آن فراهم می‌آید تا آنگاه که در آخر خود، مظهر حق و

حاکمیت الهی را در مسلخ، با تیغ پنهان در پس تبلیغات، و استبداد مخفی در پشت آزادی! سر می‌برند!!

اویس قرن، به مدینه می‌آید تا پیامبر خدا را ملاقات کند و یک روز از مادر خود برای اینکار اجازه و مهلت دارد. پیامبر در مدینه نیست و او که یکبار هم رسول خدا را ندیده است، در کوجه‌های مدینه قدم می‌زند و بوی رسول‌الله را عاشقانه از در و دیوار استشمام می‌کند و نادیده آن می‌کند که دیده‌ها در حسرت آن می‌سوزند. دلش چنان به محبت و عشق نبی‌الله گره می‌خورد که تا آخر ثابت می‌ماند. رسول خدا وقتی به مدینه باز می‌گردند بوی عاشق خود را استشمام می‌کنند و سراغ او را می‌گیرند در حالیکه اویس نزد مادر خود بازگشته است، چه حیبی و چه محبوبی!

آسیه، زن فرعون، هیچ چیز کم ندارد اما دلش در نور ایمان به خدا چنان شعله‌ور است که همه هست‌های دربار فرعون، تفاله نفرت آوری شده که مانع رسیدن او به محبوبند. به چهار میخس می‌کشند و به شهادتش می‌رسانند ولی ایمانش استوار می‌ماند.

سحره فرعون چون تجلی حقیقت را در معجزه موسی می‌بیند به او ایمان می‌آورند و چنان تسلیم او می‌شوند که تهدید فرعون به قطع اعضاء بدن و دار آویختن خود را، سعادت می‌دانند!

در آنسوی هم نمونه‌هایی چون زن لوط و زن نوح و پسر او را می‌یابیم که در کنار پیامبران عظیم‌الشان الهی، هیچ نوری از ایمان و باور و تسلیم، قلب تاریک و ظلمانی آنها را روشن نمی‌سازد. بایگانگان طرح دوستی می‌ریزند و با تباهاکاران مرتبط می‌شوند. از بیت رسول خدا بند اما حریم او را پاس نمی‌دارند و قداست و حرمت و اطاعت پیامبر خدا را پیش پای امیال خود و یارانشان قربانی می‌کنند.

مگر در جنگ احد چند مسلمان واقعی جان رسول‌الله را در میان گرفتند تا

قطب عالم اسلام و جان جهان را حفظ کنند؟ چرا علی علیه السلام نود زخم بر تن گرفت ولی اذن نداد تا مشرکان بر رسول خدا دست یابند در حالی که گروه کثیری از اصحاب و یاران، به شایعات شیاطین، از میدان گریختند؟ چرا علی علیه السلام در ماجرای هجرت رسول خدا از مکه به مدینه در جای پیامبر بی هیچ پرسشی و تردیدی می آرامد و شمشیرهای کینه توز مشرکان را بر جان خود متوجه می کند تا پیامبر بتواند از جریان توطئه ها به سلامت هجرت کند؟ هر که را عشق خدا در دل است و عقلش در زلال وحی صیقل یافته و ایمان ناب در دلش جایی برای شک و تردید و ابهام و شبهه و اما و چرا نگذاشته چنین کند والا تن به سلامت برد و روح به شیطان سپارد.

کربلا نشان داد که حریم تبعیت و اطاعت بایستی حفظ شود و هر تیری که بر این حریم رها می شود مسلمانان باید خود را سپر آن کنند تا عزت و ایمان و سعادتشان که در رهبری متجلی است حفظ گردد. در کربلا چند یار با وفادهای تیر و سنگ و نیزه را به سر و صورت و بدن خود پذیرا شدند و خود را در مسیر تیرها قرار دادند تا رهبر عزیزشان نماز ظهر را به پایان رساند و تا یک تن از اصحاب ناب امام زنده بود و پا در رکاب داشت، دشمن موفق به دست یابی به امام حسین علیه السلام نشد.

عاشورا تجلی بیعت عاشقانه است از یکسو و نتیجه شکستن حریم رهبری الهی است از دیگر سو، و این عبرت بزرگی است برای آنها که خواهان استمرار هدایت و زعامت و مدیریت رسول خدا و عترت او بر جامعه مسلمین اند.

«بزرگترین حق ها که خداوند سبحان

واجب گردانیده حق والی است بر رعیت و حق

رعیت است بر والی و این حکم را خداوند

سبحان برای هر یک از والی و رعیت بر دیگری

واجب فرموده است و آن را سبب نظم و آرامش

و اینکه یکدیگر را دوست بدارند و دینشان ارجمند بماند قرار داده است. پس حال رعیت نیکو نمی‌شود مگر بخوش رفتاری حکمفرمایان و حال حکمفرمایان نیکو نمی‌گردد مگر بایستادگی رعیت در انجام دستور ایشان. پس هرگاه رعیت حق والی و والی حق رعیت را اداء نمود، حق در بین آنان بزرگ و قواعد دین برقرار و نشانه‌های عدل و درستکاری، ظاهر و سنت‌ها در مواضع خود جاری گردد، و بر اثر آن روزگار اصلاح شود و به پایداری نظام و دولت امید رود و طمعهای دشمنان از بین برود و اگر رعیت بر والی غلبه یابد (اوامر و نواهی او را بکار نیندند) یا والی بر رعیت تعدی و ستم کند، آنگاه اختلاف کلمه رخ دهد و نشانه‌های ستم آشکار و تباهکاریها در دین بسیار و عمل به سنتها رها شود، پس به خواهش نفس عمل گشته و احکام شرعیّه اجرا نشود و دردهای اشخاص (ناامنی و گرانی و گرفتاری) بسیار گردد و برای ادا نشدن حق بزرگ (ولایت و حدود الهی) و اجرای باطل و نادرست کسی اندوهگین و نگران نشود. پس آن زمان نیکوکاران خوار و بدکاران ارجمند گردند و بازخواست خدا از بندگان (به سبب گناهان بیشمار آنها) بسیار شود. پس در ادای آن حق بر شما باد اندرز دادن و کمک کردن

بیکی دیگر...»^(۱)

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (علم به قانون و عدالت) باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام از همه بیشتر است، لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد».^(۲)

«اصل ولایت فقیه و پیوستن همه راههای اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه درخشان نظام اسلامی و تحقق آن یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ است. مردم، در طول یازده سال اخیر وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل در همه میدانها نشان داده‌اند و امام عظیم‌الشأن ما خود بزرگترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۲۰۷

۲- حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - ولایت فقیه.

پذیرای جدی همه آثار و لوازم آن بود. این اصل همان ذخیره پایان ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساس‌ترین لحظات و خطرناک‌ترین گردنه‌های مسیر پُر خطر جمهوری اسلامی حل کند و گره‌های ناگشودنی را بگشاید. دفاع غیورانه امام عزیز از مسأله ولایت و رهبری، که بی‌گمان تصدی رهبری بوسیله خود آن بزرگوار کمترین تأثیری در آن نداشت، ناشی از درک و ایمان عمیق به همین حقیقت بود و امروز اینجانب به پیروی از آن بزرگوار، با همه وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهیم کرد و به کمک الهی به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهیم کرد.

خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیت نظام اسلامی است و اینجانب این را از هیچ کس و هیچ دسته و گروهی تحمّل نخواهم کرد»^(۱).

عاشورا، نماد توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون محوریت ولایت و عدالت

عاشورا نتیجه سقیفه است و سقیفه توطئه‌ای بود که توسعه جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مسلمین را تأمین کرد لکن با محوریت غیر ولایت و کم رنگ شدن ارزشها و احکام الهی و در یک کلمه جابجایی ارزشها. هر جا که چنین توسعه‌ای تکرار شود نتیجه آن برپایی مجدد عاشورا است در کربلای آن سرزمین.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دعوتِ دو قطب بزرگ استکباری جهان آن روز و اذنب آنان، نامه‌هایی نوشتند و محورِ دعوتِ خود را که دینِ اسلام بود و حکومت دینی و دعوت به ایمان آوردن به خدا و پیامبری خویش، بر آنها عرضه نمودند. لکن امکان و فرصت تحقق این دعوت پیدا نشد تا آنگاه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت فرمودند و توطئه سقیفه شکل گرفت و به بار نشست.

سرزمینهای وسیعی در دوران خلفای اول و دوم به نیروی ایمان اسلامی گشوده شد و جغرافیای دنیای اسلام هر روز وسعت بیشتر یافت و مردم سایر کشورها با پیام اسلام و ارزشهای آن آشنا گشتند و به آن ایمان آوردند. وسعت جغرافیایی موجب توسعه‌ی اقتصادی شد. ثروتهای کلان به بیت‌المال مسلمین راه یافت و توسط عاملان سقیفه به جامعه اسلامی تزیق شد. انحراف سیاسی که در زمان عثمان بیشتر شده بود این ثروتها را بدون ضابطه و براساس بدعتها به بخشی از اصحاب بخشید و آنان ثروتهای باد آورده را در اختیار گرفتند. آمار

عجیب و سرسام آوری از ثروتهای آنان نقل شده است.

- طلحة بن عبدالله صحابی پیامبر یک ملکی داشت در نزدیکی کوفه به نام «نشاستج» که والی کوفه به آن اشاره می‌کرد و می‌گفت اگر این ملک را من داشتم گشایش مهمی در زندگی شماها (اهل کوفه) پدید می‌آوردم!!

- ابوموسی اشعری صحابی دیگر پیامبر وقتی برای جهاد از قصرش خارج شد، اشیای قیمتی خود را بر چهل استر بار کرد!!

- خمس (یک پنجم) غنایم مربوط به فتح افریقیه (منطقه تونس و مغرب) را که خیلی زیاد بود «مروان بن حکم» به پانصد هزار درهم خرید!!

- طلاهای مانده از یکی از صحابه را برای تقسیم بین ورثه، با تبر شکستند و بین آنها تقسیم کردند!!

علاوه بر توسعه جغرافیایی و اقتصادی، اقوام مختلفی در دایره اسلام وارد شدند، تضارب آراء آنان و گاه القاء تفکرات بدون پالایش و عرضه به محوریت صالح و آگاه به اصول و اساس اسلام، آرام آرام فرهنگ جامعه را به الگوی غیرالهی توسعه داد. تلاش گسترده حضرت امام صادق علیه السلام برای تبیین و نشر مبانی فکری و فرهنگی و فقهی و سیاسی و اقتصادی اسلام ناب، اسلامی که از دریچه عترت به آن نگریسته می‌شود، و مباحثه‌های آنان با اهل فرق گوناگون، از توسعه فرهنگی با ضریب بالایی از التقاط و انحراف در این مدت حکایت می‌نماید. در همین دوران فرقه‌های مختلف سیاسی تشکیل شد و امت اسلامی را به بیش از هفتاد فرقه تقسیم نمود!! فرقه‌هایی که هر کدام صراطی داشتند و آن را بر حق می‌دانستند و عملاً به تکثر دینی روی آورده، بودند!! حضرت علی علیه السلام که در توطئه سقیفه از ادامه هدایت و اداره جامعه براساس قرآن و سنت رسول الله محروم گردید، پس از ۲۵ سال که شاهد گسترش جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی نظام نوپای اسلامی بود، با رویکرد مردم و اصرار آنان بر استقرار ولایت امام، زمام امور جامعه اسلامی را در دست می‌گیرد و در اولین خطبه

خویش به توسعه‌ی اقتصادی منهای عدالت به شدت حمله می‌کند. علی علیه السلام همه را متوجه می‌سازد که آنچه از بیت‌المال به غیر حق خارج شده است و لو به کابین زنان رفته باشد به آن برمی‌گرداند و چنان دایره عدالت را تنگ می‌گیرد که توسعه یافتگان بر او می‌شورند و جنگ جمل را بر پا می‌سازند. اصحاب بزرگی که روزی برترین خدمات را در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده و به القاب بزرگی هم از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نایل آمده بودند؛ امروز در محکمه عدل علی علیه السلام متهم هستند و آنچه می‌یابند سهمی است مساوی با محرومان و مستضعفان، لذا بر او خرده می‌گیرند که برخلاف توسعه‌ی اقتصادی عمل کرده است و جامعه را برای سرمایه‌داران بزرگ ناامن نموده است و در مقابلش می‌ایستند!! علی علیه السلام دل به خدا سپرده است و خوشایند غیر او را ملاک عمل خود قرار نداده است و این محرومان هستند که گرداگردش حلقه می‌زنند.

عدالت محرومیت زدایی می‌کند و از ظلم و انباشت ثروت در دست افراد معدود جلوگیری می‌نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مظهر عدل است و علی علیه السلام پیرو آن حضرت در عدالت. اگر چراغ را خاموش می‌کند تا به سخنان شخصی طلحه و زبیر، دو نوکیسه جدید، گوش فرادهد، و اگر سفارش می‌فرماید که نوک قلمها را نازک و سطرها را نزدیک کنید؛ و اگر آهن گداخته را بر بدن برادرش عقیل نزدیک می‌سازد تا از خواسته بیش از سهمش دست بکشد، اگر در دادگاه با یک فرد یهودی در برابر قاضی یکسان می‌ایستد و پاسخ می‌دهد و علی‌الظاهر محکوم نیز می‌شود؛ اگر در اجرای حدود الهی، انگشتان دست خطا کاری که از شیعیان مخلص اوست قطع می‌کند؛ اگر تازیانه در دست در بازار کوفه می‌گردد تا از اجحاف تجار پیشگیری کند؛ اگر در کوچه‌های داغ کوفه قدم می‌زند تا در دسترس ستم‌دیدگان برای احقاق حقشان باشد؛ اگر با دستان خود قنات حفر می‌کند و آن را وقف می‌نماید یا نخلستان بار می‌آورد و وقف محرومان می‌سازد؛ اگر نان خشک و نمک تناول می‌کند و لباس ساده و کفشهای پینه‌زده با

دستان خود را می پوشد؛ اگر کیسه نان و خرما بر دوش در گوشه و کنار شهر در پی محرومان گرسنه می گردد؛ و اگر ... همه گویای اولویت عدالت بر توسعه است و نشاندهنده آنکه مسیری که بعد از رسول خدا ﷺ پیموده شد انحراف بزرگی بود، آن چنان که او همه چیز را بر عدالت پایه نهاد و عاقبت نیز در آن راه به شهادت رسید. اگر در زمان رسول الله محرومی یافت نمی شد که خمس مال به آنان داده شود اینک در سرراشیب سقوط و انحراف سیاستگذاری دستگاه خلافت، طبقه ای نوکیسه و دارای ثروتهای کلان پدیدار شده بود. خواص را مال و منال بسیار بود و محرومان در حسرت نان شب بودند، زرق و برق سگه ها و کاخهایی که برافراشته می شدند و کنیزکانی که از دیار رُم به بزمهای شبانه راه می یافتند و دهها نشانه دیگر، همگی این انحراف را تأیید می کردند.

جنگِ جمل، مقاومت طبقه ای است که با ولایت علی علیه السلام، ثروتهای کلان خود را در معرض خطر می دید و امکان افزودن بر آن را از دست رفته می یافت. آنان چهره های وجیه را پیش انداختند تا مانع ثروت اندوزیهای خود و منادی عدالت، یعنی علی علیه السلام را از پیش پای بردارند!

جنگِ نهروان، مقاومت قومی است که التقاط، اعتقادات و تفکرات آنان را زیر نفوذ خویش قرار داده است، پیشانی های پینه بسته و قرائت قرآن و سوابق مبارزاتی، دست آویزی است برای مقابله با حق. آنان حقِ امام را در اداره جامعه و امر و نهی او را برسمیت نشناختند و در مقابل به یک حکومت و تدبیر دسته جمعی روی آوردند!! حکم را از آن خدا و قدرت را در دست توده مردم!! دانستند بی آنکه جایگاه و ویژه گیهای حاکم را روشن کنند! کلمه حقی بر زبان راندند که مرادشان باطل بود و آن، کنار گذاردن امام المسلمین با تمسک و توسل به توده مردم بود.

جنگ صفین، مقاومت گروهی است که در وادی توسعه ی سیاسی عثمان به حکومت شام رسیده اند و علی علیه السلام آنان را که مَهر گمراهی و تبعید رسول الله بر

پیشانیان نقش بسته، یک لحظه در مسند اداره مسلمانان تحمل نمی‌کند. روزگاری بود که همه در برابر رسول خدا ﷺ احساس عشق می‌کردند و تسلیم بودند و مخالفتها، اگرچه اندک بودند، مجال بروز نداشتند، اما امروز در سرزمینهای وسیع اسلامی، نفوس به جولان آمده، مخالفتها شکل می‌گیرد و گروهها هر یک با مستمسکی به عرض اندام پرداخته‌اند. نه آن عشق و تسلیم مانده بود و نه آن باور و اعتقاد ناب و نه مبارزینی که به خاطر خدا و رسولش در صحنه‌ها حاضر می‌شدند و لا غیر. و چه دردمندانه علی ع شکوه می‌کند:

« کجایند گروهی که به اسلام خوانده شده، آن را پذیرفتند، و قرآن را خوانده آن را محکم و استوار ساختند (طبق آن عمل کردند) و به جهاد خوانده شدند پس شیفته آن شدند مانند شیفتگی شتران به بچه‌هایشان و شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده بسوی دشمنان شتافتند، بعضی کشته شدند و برخی به سلامت ماندند ... چشمشان از گریه خوف خدا سفید شد و شکمشان از روزه لاغر ... آنان برادران من بودند که رفتند پس سزاوار است تشنه ایشان بوده از فراق و دوریشان دستها بدندان بگزیم»^(۱).

امارت ناشایستگان، زیر پاگذازدن احکام الهی در منظر عام، سب و دشنام به عترت و ولایت در مناظر و معابر و رسانه‌های آن روزی، بی‌اعتنایی به سنت‌ها و کلمات رسول خدا ﷺ، تمسک به بدعتهای خلفای غاصب، دست‌اندازی به بیت‌المال مسلمین و مختار دانستن خود و اقربا و دوستان در هرگونه دخل و تصرفی در اموال عمومی، ظهور فساد در جامعه و ابای عمومی از عمل به تکلیف

امر به معروف و نهی از منکر، اباحه‌گری و ظهور تفکرات آمیخته به انحرافات متأثر از دنیای شرک و کفر (یونان و رُم و ایران باستان) و دهها نشان شاخص، منظری از جامعه بیمار اسلامی را به چشم می‌آورد که ظاهر گسترده آن، جذّاب ولی باطن تنگش تنفّر آور بود. از جامعه‌ای که رسول‌الله ساخته بود و روحی که در آن دمیده بود و نهالی که او بارور نموده بود، اینک معدود نشانه‌هایی مانده بود که درگذشت زمان، روز به روز بیشتر رنگ می‌باخت.

علی علیه السلام نتوانست عدالت را به توسعه‌ی اقتصادی و حدود و ارزشهای الهی را به توسعه‌ی فرهنگی و ولایت را به توسعه‌ی سیاسی بازگرداند و خود شهید این راه شد.

حسن بن علی علیه السلام نیز در نیمه راه، با خیانت خواص، از رفتن بازماند و پاره‌های جگر خود را پشتوانه دین حق و صراط مستقیم الهی و حزب الله ساخت. اینک حسین علیه السلام در کربلا آمده است تا برای ابد، بر پیشانی باطل، اگرچه رنگ حق خورده باشد، مَهر بطلان زند و خون خود و یارانش را مایه رسوایی آنان سازد.

حسین علیه السلام آمده است تا نشان دهد که یک دین حق وجود دارد نه دینهای حق! و یک صراط مستقیم هست نه صراطهای مستقیم. تا یزید با تکیه بر صراطها، حق جلوه نکند.

حسین علیه السلام آمده است تا مال حرام و لقمه‌های بناحق خورده شده از توسعه‌ی اقتصادی را در شکمهای سپاهیان مقابل خود آشکار کند و عاقبت این نوع توسعه را ترسیم نماید.

حسین علیه السلام آمده است تا بگوید تفسیر دین و شرح شریعت نه کار همه است که وظیفه امام است که همراه با قرآن است و بسط شریعت تأثیر فرهنگ کفر است همانگونه که تحجّر باطل است و کار خوارج.

حسین علیه السلام آمده است تا بگوید دین با امامت کامل است و این است که

توان ادارهٔ جامعه را دارد و پیروز و ماندگار است و آنکه دین را بی امامت و ولایت می‌خواهد، شریعت را از سیاست جدا کرده است و توسعه‌ی سیاسی منهای ولایت همانی است که مظهرش شام است و یزید!

حسین علیه السلام آمده است تا بنمایاند که اگر کعب الاحبارها (یهودی تازه مسلمان شده) و تمیم الداری‌ها (مسیحی تازه مسلمان شده) در میدان فرهنگی جامعه راه پیدا کنند و معارف اسلامی از زبان آنان جاری شود، چه عاقبت شومی در انتظار جامعهٔ اسلامی از این توسعه‌ی فرهنگی است!

حسین علیه السلام جان کلامش این است که هرگونه توسعه‌ای باید بر مدار ولایت و عدالت باشد، محور توسعه باید امام عادل و دین شناس و دین باور و با حمیت نسبت به احکام الهی باشد و غیر آن هر چه باشد پیشزی ارزش ندارد.

چه ارزشی دارد آن جامعه‌ای که سر حسین علیه السلام و یارانش در آن بر نی گردانده شود اگر تمام زمین و آسمانها مایملک آن جامعه باشد؟! چه ارزشی دارد آن جغرافیای پهناور سیاسی و فرهنگی که نور چشم رسول الله و پارهٔ تن او و سید جوانان اهل بهشت را در این گسترهٔ بظاهر اسلامی، جایی نباشد؟! اگر حسین علیه السلام بماند و قدرت پیدا کند همان رویه را دنبال خواهد کرد که علی علیه السلام پیمود؛ یعنی محور شدن عدالت و تقوا و جلوگیری از خودکامگی‌ها و لذا او باید به مقتل برود تا یزید بر اریکهٔ قدرت بماند و گرد آمدگان حول آل ابوسفیان در چپاول ثروتها و گستردن بساط عیش و نوش و رواج حرام‌ها باقی بمانند.

سیاست و فرهنگ و اقتصاد مخدوش و تأثیر گرفته از تفکرات شوم دیار کفر و غرب آن روز و ره یافتگان مشکوک به اسلام، امروز کار را به جایی رسانده است که حسین علیه السلام و یاران معدودش با تمام درخشندگیها و ویژگیهای منحصر به فرد، باید در کربلا، تشنه و غریبانه به شهادت برسند و خیم آنها به آتش کشیده شود و ناموسشان به اسارت برده شود تا آن دیدگاه منحرف پا بر جا بماند.

آنها با فقه و علم اهل بیت مخالف بودند. آنها با سیره و روش و تدبیر و

سیاست عترت رسول خدا مخالف بودند. آنها با عدالت اهل بیت مخالف بودند. اگر حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد چه مخالفتی با او داشتند؟ بیعت با یزید یعنی صحه گذاردن بر این تفکر و سیاست و تدبیر و اقتصاد و فرهنگ و چنین چیزی یعنی هدم اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حسین علیه السلام را چه به این ذلت و ننگ؟! و حسینان را در طول همه زمانها و همه مکانها چه به بیعت با مستکبرین و فرهنگ و سیاست مورد نظر آنان؟

«در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشوری نمونه که در آن، رفاه مادی همراه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان انقلابی، با برخورداری از ارزشهای اخلاقی اسلام، تأمین شود. هر یک از این چهار رکن اصلی، ضعیف یا مورد غفلت باشد بقای انقلاب و عبور آن از مراحل گوناگون، ممکن نخواهد شد.

رفاه مادی به معنای ترویج روحیه مصرف گرایی نیست که خود، یکی از سوغاتهای شوم فرهنگ غرب است، بلکه بدین معنی است که کشور از نظر آبادی و عمران، استخراج معادن و استفاده از منابع طبیعی، تأمین سلامت و بهداشت جامعه، رونق اقتصاد و رواج تولید و تجارت، با تکیه بر استعدادهای ذاتی نیروهای انسانی خودی، به حد قابل قبول برسد و علم و فرهنگ و تحقیق و تجربه، همگانی شود و نشانه های فقر و عقب افتادگی رخت بر بندد.

عدالت اجتماعی، بدین معنی است که فاصلهٔ ژرف میان طبقات و برخورداریهایی نابحق و محرومیت‌ها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئن‌ترین و وفادارترین مدافعان انقلابند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت، حرکت جدی و صادقانه انجام می‌گیرد. با قوانین لازم و تأمین امنیت قضایی در کشور، بساط تجاوز و تعدی به حقوق مظلومان و دست‌اندازی به حیطةٔ مشروع زندگی مردم، جمع شود ...

روحیه و آرمان انقلابی، بدین معنی است که میل به زندگی راحت و مرفه، جامعه و مسئولان را به سازشکاری و تسلیم در برابر زورگویی قدرتهای جهانی و غفلت از توطئهٔ استکبار و بی‌اعتنایی به پیام جهانی انقلاب نکشاند. آن روزی که خدای نخواستہ جمهوری اسلامی، رفاه و آبادی را هدف عمدهٔ خویش قرار داده و در این راه حاضر به چشم پوشی از آرمانهای انقلابی و جهانی و فراموشی از پیام جهانی انقلاب بشود؛ روز انحطاط و زوال همهٔ امیدها خواهد بود و خدا چنین روزی را ان‌شاءالله هرگز نخواهد آورد ...

برخورداری از ارزشهای اخلاقی اسلام،

بدین معنی است که روح فضیلت و پرهیزکاری و
وارستگی و بردباری و اجتناب از شهواتِ ممنوع
و دوری از حرص و آز و دنیاطلبی و حق‌کشی و
نامردمی و مال‌اندوزی و روی آوردن به خلوص
و پاکی و پارسایی و دیگر خصلت‌های اخلاقی، در
جامعه رواج یابد و به صورت ارزش‌های اصلی به
حساب آید.»^(۱)

عاشورا، محصول ضعف در دشمن شناسی و غفلت از آنها

گویا همهٔ عبرت‌های عالم در عاشورا نقش بسته‌اند و هر یک به اندازهٔ تأثیر خود در ایجاد آن رُخداد عظیم سهم یافته‌اند. از عبرت‌های مهم دیگری که بستر کربلا را برای عاشورا فراهم آورد، غفلت از دشمن و ضعف در دشمن شناسی است.

تا آنگاه که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قید حیات ظاهری بود و به مشرکان و کافران و معاندان «نه» گفت و از آنان برائت و بیزاری جست و به تعبیر قرآن، با مؤمنان رحیم بود و با دشمنان شدید، دشمن را یارای نفوذ و اجرای توطئه میسر نشد. و زمانی که غاصبانِ غدیر، سیرهٔ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها کردند بستر کربلا آرام آرام شکل گرفت.

دشمن کیست، کجاست، چه می‌خواهد و چه می‌کند؟ خوشبینی کجاست و بدبینی کجا؟ خودیها کیانند که مشمول رحماء هستند و دشمن کیست که برخورد اشداء با او سزاوار است؟ تسامح و تساهل و سیله‌ای برای جذب به اسلام و سهولت در اعمال و رعایت احوال مسلمانان است یا اسباب فروریزی مرزهای اعتقادی و سیاسی و ارزشی و سر در آوردن دشمن از خانه؟ دشمن را تنها باید در بیرون مرزهای جغرافیایی جست یا درون خانه هم دشمن، دشمن است اگر چه در لباس دوست، و با او چه رفتاری باید داشت؟ صورت دشمن چیست و باطن او چگونه است؟ دشمن مستقیم عمل می‌کند یا غیر مستقیم و عوامل او چه کسانی هستند؟ در چه شرایطی، دشمن چگونه صف آرایی می‌کند و چه ابزارهایی را

بکار می‌گیرد؟ اینها و دهها سؤال از این قبیل در عرصه دشمن‌شناسی باید پاسخ داده شود تا جبهه خودی، مستحکم و خلل‌ناپذیر در برابر توطئه‌های رو به افزون دشمنان مقاومت کند.

راستی چه شد که اصحاب جمل، معاویه را باز گذاشتند و به سوی علی علیه السلام برای جنگ آمدند؟ آنها که خود از ناراضیان از عثمان و شورندگان بر او بودند و هم معاویه را نیک می‌شناختند و هم علی را و با او بیعت هم کرده بودند؟! آیا پیراهنی که دختر ابابکر بر نیزه کرد تا عوام را به فریاد آنان را نیز فریفت؟

چه شد که خوارج، که زمانی بر علی علیه السلام خروج کردند که چرا با معاویه نمی‌جنگد و حکمیت را لغو نمی‌سازد، آنگاه که امیر مؤمنان صلابت جنگ با معاویه را سر داد، در نهروان گرد آمدند تا با علی علیه السلام نبرد کنند و معاویه از رهگذر حماقت آنان، آسوده از لشکر علی علیه السلام، بر مسند خلافت شام بی‌آرامد و به توطئه‌ها ادامه دهد؟

معاویه، هنگامی که در پی سیاست توسعه‌ی سیاسی عثمان، به امیری شام آمد، پایه‌های حکومت خود را از همین ضعف مسلمانان مستحکم کرد. او می‌دانست که مسلمانان دشمن شناس نیستند. آن‌زمان که گروه گروه به پیروی از سرکردگان و امرا و رؤسای قبایل خود، با علم به غدیر و حقانیت علی علیه السلام، دست در دست غاصبان نهادند فهمیده بود که آنان در شناخت دشمن بصیرت لازم را ندارند. و آن‌زمان که شورای شش نفره، عثمان را برای خلافت برگزید بدین منطق که او آماده ادامه روش شیخین است ولی علی علیه السلام تنها به قرآن و سیره رسول‌الله و اجتهاد خود عمل می‌نماید، یقین کرد که عثمان اهل مداراست و خانه او محلی امن برای دشمنان اسلام چون مروان بن حکم تبعیدی است.

معاویه از همین نقطه ضعف بخوبی بهره گرفت. اگر پیراهن خون آلود عثمان را بر نیزه‌ها به علامت خونخواهی خلیفه به اصطلاح مظلوم برافراشت و

اگر قرآنها را بر نی کرد می دانست که در بین اهل شامات و لشکر امام، هم در میان خواص و هم در میان عوام، بسیارند آنها که دشمن شناس نیستند. و همینطور هم بود و شد آنچه نباید می شد. وقتی پای عمر و عاص به میز مذاکره رسید، آنچه را در میدان جنگ نتوانسته بودند بدست آورند، با فریب نماینده تحمیل شده بر امام، بدست آوردند.

اگر کیسه های زر به خیمه گاه فرماندهان لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام می فرستاد می دانست که آنان به او می پیوندند و این نشانه عمق نداشتن شناخت آنان از امام و معاویه است. آنکه تا دیروز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امام می دانست و در سپاه او بود و سلاح بر تن می کرد تا با دشمن دین یعنی معاویه بجنگد و امروز به سپاه معاویه پیوسته است و امام را تنها رها ساخته است، چه شناختی از دشمن و دوست دارد؟ آنکه پاشنه اعتقاداتش چنین روان می چرخد و دشمن را دوست می گیرد در حالی که از دشمنی او چیزی کاسته نشده است، چه جای اعتماد به او است؟ آنها نه ایمان مستقر دارند و نه شناخت عمیق و صحیح از دشمن و لذا مستحق ملامتند و آتش بیار معركة نفاق.

اگر معاویه به دنبال خواص در لشکرگاه علی و حسن علیه السلام می گشت تا آنان را به مذاکره و رابطه ترغیب کند می دانست که هستند کسانی که فریب زبان چرب و دروغهای رنگ و لعاب دار او را می خورند و در پای سفره مذاکره به معامله می نشینند. اگر خواص سپاه علی علیه السلام دشمن را به خُلقِ عناد و کینه و استکباریش می شناختند و فریب دعوت به مذاکره او را اگرچه حول قرآن باشد، نمی خوردند، کجا عاشورا در کربلا شکل می گرفت؟ سپاه علی علیه السلام تا خیمه گاه کفر ابوسفیانی یک هجوم فاصله داشت و برق شمشیر مالک اشتر چشمان معاویه را به وحشت انداخته بود، اما مردمی که دشمنان را شناساند، خواصی که فریب لبخند دشمن را بخورند و شمشیر کینه را در پشت سر او نبینند، جز حسرت و ندامت چه حاصلی درو کنند؟

دشمن که سالیان دراز، در کینه و عداوت نسبت به اسلام و اهل بیت شناخته شده است و خاندان و قبیله آنها به خُلق شرک و کفر و ضدیت با پیامبر معروف گشته‌اند، امروز شاخهٔ زیتون در یک دست گرفته و قرآن در دست دیگر و پیک‌هایشان دائم در اردوگاه مسلمانان رفت و آمد می‌کنند تا دل‌های بی‌ثبات در ایمان و متمایل به دنیا را به خود جلب و در لحظه‌های حسّاس و ادار به خیانت کنند، که کردند. هم معاویه را در مسندِ خلافت و امیری نشانده و هم تخم اختلاف و کینه‌ای عمیق و گسترده را در میان یاران امام کاشتند که خوارج و شهادت مظلومانهٔ امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ثمره کوتاه مدّت آن بود و کربلا ثمرهٔ دراز مدّتش.

از صورت‌های برجستهٔ پردهٔ عاشورا، بازگشت عجیب و حیرت‌آور کسانی است که سوابق سوء و پیشینهٔ سراسر عناد و کینه و مخالفت با اسلام آنان برای همگان روشن بود و باور اینان توسط مردم و خواص عجیب‌تر. مروان بن حکم تبعیدی مادام‌العمری است که به جرم اهانت به اسلام و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی رسول الله از مدینه، مرکز خلافت اسلامی، تبعید شده است. عثمان این قوم و خویش خود را بر خلاف دستور صریح پیامبر، که دو خلیفهٔ قبل از عثمان نیز بخود اجازه لغو حکم رسول خدا را نداده بودند، به مدینه بازگرداند و مشاور اعظم خود قرار داد. مشاوری که در قتل عثمان، سه جنگ و وحدت سوز امت اسلامی یعنی جمل و صفین و نهروان، مظلومیت حسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و تحمیل صلح به آن حضرت و آراستن صحنهٔ کربلا نقش بالایی دارد و بعد نیز مدّت کوتاهی در مسند امیرالمؤمنین نشست!! کم نبودند کسانی مثل مروان که مطرود بودند و به صحنه بازگشتند. ولید از آنهاست معاویه و عمرو عاص و ابن زیاد و... از این گروه‌اند.

مردم شنیده بودند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و اگر

روزی معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید^(۱).
 زود باشد که مردی از امت من که حرص و آز او
 عظیم باشد بر مردم غلبه کند، می خورد و سیر نمی شود و
 گناه ثقلین را بر خویشتن حمل می کند و در طلب امارت
 بیرون می شود، چون او را دیدار کنید از وی کنار گیرید
 (بلکه شکم او را بشکافید) این کلمات را فرمود و چیزی
 که در دست داشت بر شکم معاویه گذاشت^(۲).

با این همه، چطور اینها توانستند به صحنه بازگردند؟ و امروز رو در روی
 علی علیه السلام بایستند و عدالت را قربانی امیال خود کنند؟ مردم و خواص چرا به امر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از روی هوی نیست، عمل نمودند؟

طرد شدگان و کینه بدل داران از اسلام و ولایت نبوی و علوی می دانند که
 بایستی یکدوره صبر کنند تا زمینه مساعد شود. می دانند که کسانی هستند که با
 تساهل و بدعت گذاری در سیره بنیانگذاران اسلام و نظام دینی و عدول از قلعه
 مستحکم وحی و عزت و ارزشهای الهی، زمینه را برای ورود مجدد آنان آماده
 می کنند. آنان هم تاریخ را با همه فراز و نشیبش نیک می دانند و هم این نرم
 خویان یکسونگر به اسلام را می شناسند.

اگر خواص و مردم همواره بر اجرای بی کم و کاست و نه یک کلمه کم و نه
 یک کلمه بیش اسلام و نظام آن و سیره بنیانگذارش پای می فشردند، کی صحنه
 برای بازگشت طرد شدگان و دل آلوده ها هموار می گشت تا اینگونه عقاید و
 ایمان و دنیای مردم را با تفسیرهای آلوده و مدیریت منحرف خود به بازی
 گیرند؟

۱- این روایت را حضرت امام حسین علیه السلام در پاسخ به مروان بن حکم که در مدینه آن حضرت را
 دعوت به بیعت با یزید می کرد فرمود.

۲- این روایت را انس ابن مالک نقل می کند - ناسخ التواریخ جلد ۵ ص ۲۱۲.

آنکه اول خلافت را غصب کرد و آنکه بعد از او سگان را بدست گرفت، ارزشها را جابجا کردند و روزنه‌هایی گشودند که در طول زمامداری عثمان و عملکرد خواص آلوده شده به دنیا و اغراض نفسانی، چنان دهانه گشود که عاشورا، با همه عظمت یک تاریخ را در خود جای داد.

وقتی که دزد در جمع تعقیب کنندگان خود درآید و همراه آنان برود و فریاد برآرد که آی دزد، آی دزد!! کجا دزد بدام افتد؟ و اگر انگشت اشاره به سوی صالحی کند و او را متهم سازد، در آن غوغا و همه‌مه و بهم ریختگی و تنش، که کمتر جای اندیشه سالم است و وجدان بیدار، چه کس متوجه واقعیت می‌شود؟

آنها که عنادشان با اسلام، از زخم عمیقی حکایت دارد که از اسلام برداشته‌اند و نیلی صورتشان، قصه سیلی‌ای است که از اسلام ناب خورده‌اند نباید به صحنه سیاست و حکومت و اداره جامعه و میدان فرهنگ و باورها و ارزشهای مردم بازگردند. آشنایان و خواص به هیچ بهانه‌ای نباید راه بر آنان گشایند و مردم نگران سعادت دنیا و آخرت نیز نباید عوامانه و چشم و گوش بسته در پی شخصیتها و جمعیت‌ها روان شوند و راه‌شناس و تمیزدهنده چاه از راه، امام و ولی و فقیه عادل با تقوای سیاستمدار مدیر مدبر و دشمن‌شناس است و اطاعت ناب از او موجب رستگاری است.

همواره باید طردشدگان عنود و حسود و کینه‌داران و سیلی خوردگان و آنها که داغ ننگ انحراف از اسلام و رهبری آن بر پیشانی‌شان توسط رسول خدا ﷺ و امام معصوم علیه السلام و فقیه عادل خورده است، دستشان از فکر و عقیده و ایمان و امور مردم کوتاه بماند. هیچ توجیهی برای بازگشت آنان معقول و مقبول و شرعی نیست. چرا فشارهای سیاسی و اقتصادی دشمنان اسلام و تمایل به رضایت و لبخند آنان به این توهم که گره‌گشای مشکلات و تقلیل فشارهاست، باید خواص را به گفتارها و رفتارهایی بکشاند که دشمن را دلشاد و

دوستان را مایوس و مضطرب سازد؟ مگر دشمن جز تسلیم محض مؤمنان و دست کشیدن از باور ناب و عمل به احکام الهی، چیزی می‌خواهد و به کمتر از آن قانع است؟

تبعید شدگان توسط امام، آنهاکه عکسشان یک شبه پائین کشیده شد و از ورود به صحنه‌های سیاسی ممنوع شدند؛ جمعیت‌ها و گروه‌هایی که فکرشان توسط امام باطل و انحرافشان از اسلام و منافع واقعی مردم محرز اعلام شده است؛ حزب‌هایی که با تخطئه احکام صریح قرآن، از سوی امام مرتد شناخته شدند؛ آنهاکه بالتقاط در اعتقادات، سر پاسداران و مؤمنان را در سفره افطار گوش تاگوش بریدند، به صحنه باز آمده‌اند که چه؟ و چگونه باز آمده‌اند و برای چی؟ اگر آنها از رخنه‌هایی که خودی‌ها ایجاد می‌کنند سر بر آورند و ما باورشان کنیم چه تضمینی است که بی‌وفایی اهل کوفه و تنهایی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و عاشورای حسینی تکرار نشود؟ اگر فشارها، موجب چرخیدن پاشنه اعتقادات خواص از اصول اساسی انقلاب اسلامی بشود جز تکرار رنج و مظلومیت صدر اسلام، می‌توان انتظار دیگری داشت؟

نظام دینی ولایت فقیه یعنی آن اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که محورش عدالت است و تقوی، تافتح خیمه‌گاه استکبار یک هجوم بیشتر فاصله ندارد. همان چشمان نافذ و گوش‌های شنوا و دل مرتبط با خدا و ولی الله اعظم (عج) که صدای خرد شدن استخوانهای مارکسیسم را شنید و با اعلام آن، دنیا را در بُهت فرو برد، صدای نابودی فرهنگ فاسد و مبتذل غرب و خرد شدن استخوانهای نظام ناعادلانه و استکباری و سرمایه‌داری غرب را نیز در ورای ظاهر آراسته و قدرت نماییش، شنیده است. حال چه توجیهی دارد باور شاخه‌های زیتون برافراشته و پیکهای در رفت و آمد غرب؟ چه جمعیت‌ها و گروه‌ها و افرادی در داخل صفوف انقلاب، آمادگی جذب و تمایل به دشمن را پیدا کرده‌اند، جز سلیبی خوردگان از اسلام؟ اینها به صحنه آمده‌اند که در بین صفوف خودی تفرقه

ایجاد کنند؛ پذیرش مذاکره و رابطه را القاء کنند؛ دشمن را از شکست قریب الوقوع برهانند؛ استقامت و وفاداری ملت مؤمن را از هم بگسلند؛ ارزش و نظام دینی و رهبری آن را ناتوان از ادارهٔ جامعه در عصر تکنیک و علم جلوه دهند. آمده‌اند تا علی را تنها کنند. آمده‌اند تا با مظلومیت علی، کار را به قربانی شدن بهترین فرزندان اسلام و بندگان خدا در عاشورا بکشانند.

آن روز قرآن را بر سر نی کردند، امروز حقوق بشر و دموکراسی و آزادی را. آن روز کیسه‌های زر بود که به خیمه گاه راه می‌یافت امروز وعدهٔ ابزارهای پیچیده و تکنولوژی و وامهای کلان اقتصادی و قیمت نفت و امثال آن. آن روز اشعث بن قیس‌ها جذب شدند و به تهیج لشکر علی علیه السلام به تن دادن به مذاکره با معاویه پرداختند امروز نهضت آزادی و جبههٔ ملی و گروههای ریز و درشت و عناصر متلون. آن روز در لوای ارادهٔ باطل از قرآن و با شعار قرآنی «لا حکم الا لله» بر علی علیه السلام خروج کردند، امروز در لوای ارادهٔ باطل از قانون و قانون اساسی. آن روز امثال کعب الاحبار و تمیم الداری به القاء شبهه در اصول و ارزشهای اعتقادی اسلام پرداختند، امروز روشنفکرانِ مرعوبِ غرب. آن روز با عنوان «روش شیخین» هر بلایی خواستند بر سر اسلام و ایمان مردم آوردند و امروز با نام «آزادی و اختیار انسان» همان نتیجه را جستجو می‌کنند!

آن‌ها که گمان دارند، دشمنی و توطئه علیه اسلام و نظام دینی و رهبری آن، امری توهم‌آمیز است خود به نوعی با دشمنانِ نظام دینی، دوستی می‌کنند. توهم دانستن عناد و کینه و توطئه دشمنان و بری دانستن نظام دینی از دشمنی استکبار، غفلت ملت را در پی دارد که بزرگترین فرصت را برای نجات دشمن از شکست نزدیک او فراهم می‌سازد و وحدت ملت را نیز دست خوش تفرقه و تنش و جدالها می‌سازد.

دشمن، چه داخلی و چه بیرونی، از ما دینمان را می‌خواهد. او می‌خواهد ما نسبت به احکام الهی حساسیت نشان ندهیم. او می‌خواهد اجرای حدود الهی

تعطیل شود. او می خواهد آزادی مورد نظر فرهنگ غربی، آزادی وارداتی و استعماری، حاکم شود؛ چراکه در این میدان توهین به اسلام و مقدّسات ممکن می شود. او می خواهد اگر سلمان رشدی به پیامبر عظیم الشان اسلام توهین کرد حکم اعدام او صادر نشود و اگر فقیه مجتهد عادل و امام چنین حکمی صادر کرد؛ دولت؛ خود را متعهد به اجرای آن نداند. او می خواهد اگر هزاران مسلمان را در بوسنی هرزگوین و فلسطین و عراق و افغانستان و کشمیر و کوزوو به خاک و خون کشید سخنی بر زبان جاری نکنیم و اهتمام به امور مسلمین ننماییم. او می خواهد مراسم حج ما از برائت و بیزاری از مشرکان تهی باشد. او می خواهد اصراری بر امر به معروف و نهی از منکر نداشته باشیم. او می خواهد ما به اسلام و مظاهر و شعائر و ارزش های آن علی الخصوص به ولایت فقیه، عشق و محبت و اطاعت نداشته باشیم. او می خواهد رابطه مستقیم امام و امت و حزب الله را در احزاب و گروهها و جمعیتها محدود و وحدت را متفرّق در گروهها کند و همه حرفها را از زبان آنها بگوید. آنها می خواهند ما از صلاهی نام امام و ادامه راه او و پای بندی به سیره اش و عمل به وصیت نامه سیاسی الهی وی دست بکشیم. و در یک کلام عزّت و استقلال و دیانت ما را لگدمال کنند.

«أَنْتِ سَلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمُ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمُ الی یوم القیامه».

تا اینها محقق نشود، ریشه دشمنی استکبار و عوامل او با اسلام خشک نمی شود و تاریخ خشک نشود به وعده ها و وعیدها، به چراغ سبزه ها و لبخندها امید بستن، گور خود کردن است و دشمن را به خانه دعوت نمودن. و کیست که حاضر باشد، با سخن گفتنش، با موضع گیریهایش، با اقداماتش و با نوشتنش اینهمه دست آورد و برکات و نور و نعمت را بدهد و صدقه سری بگیرد؟! اینها ما میملک کسی نیست که بخواهد در لباس دوستی آنها را بدهد.

اینها حاصل خون شهدای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور و چهلم های سراسر

ایران و ۲۲ بهمن و هفتم تیر و هشتم شهریور و هشت سال دفاع مقدّس است.

اینها حاصل رنجها و مشقات جانبازان و ایثارگران و آزادگان و خانواده معظّم آنان و شهداء است.

اینها حاصل مجاهدت و تلاش و ابتکار و سازندگی و بی توقّعی هزاران سرباز گمنام و بسیجی مخلص و حزب الله پابرهنه و پاسداران عاشق و سنگرسازان بی سنگر است.

چه کسی را اذن و جرأت سازش با دشمن و حراج مایملک انقلاب است؟ آنها که رأی دادند و مسئولان را در هر نهاد و مسئولیتی برگزیدند و رهبری این رأی را تنفیذ و مشروعیت بخشیدند، نه برای معامله بوده است که برای حراست و حفاظت از داراییهای گرانبهای انقلاب بوده است و چون امامشان، هر وقت که جز این ببینند هر آنچه به هر که داده اند بازستانند تا کربلا تکرار نشود.

دشمن شناس باید بود و دشمن ستیز و بایستی دانست که او زبان زور می فهمد و تیزی شمشیر بر سر جایش می نشاند. منطق و استدلال، دلهای خالی از کینه و بغض راکار ساز است. «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم»^(۱).

دشمن بسیار پُر حوصله است و همواره مترصد فرصت های مناسب و دست اندرکار اجرای طرحهای توطئه. دشمن چون گرگ است که اگر احساس فرار در طعمه کند یورش آورد و چون ایستادگی بیند در جای خود میخکوب شود و چشم بر هم نزند تا آنی غفلت مشاهده کند و هجوم آرد.

عاشورا حاصل بازگشت طرد شدگان و معاندان به صحنه است.

عاشورا حاصل توطئه ی قرآن بر سر نی کردن دشمن در صفین است.

عاشورا حاصل نغمه های سازش و مذاکره فریب خوردگانی چون اشعث

بن قیس و یاران اوست.

عاشورا حاصلِ حکمیتِ ابو موسی اشعری در پای میز مذاکره است.

عاشورا حاصلِ گمراهی و بد دلی و کینه ورزی و اراده باطل نهروانیان است.

عاشورا حاصلِ خامی و خوش خیالی مجاهدان کوفه نسبت به ابن زیاد است.

عاشورا حاصلِ خوش رقصی های دوستان نادان است که کفه را بسود

دشمن سنگین می کند.

عاشورا حاصلِ جریانی است که از یک کینه آغاز و به کینه ای ختم شد.

کینه ای که در سقیفه ظاهر شد و ناشناخته ماند و در کربلا ظاهر شد و شناخته

گردید.

عاشورا حاصلِ فضا سازی و دشمن را دوست و دوست را دشمن وانمود

کردن است.

عاشورا حاصلِ نداشتن تحلیل سیاسی صحیح و قوی از اوضاع زمانه و

نقشه های منافقانه و دستهای خائنانه است.

عاشورا حاصلِ پوک شدن مسلمانان از درون و مشتبه شدن امور بر آنان

بواسطه تبلیغات دشمنان و عوامل مزدور آنها و عملکرد غلط دوستان است.

عاشورا حاصلِ رواج فساد و شهوت و ثروت های حرام و باد آورده و

کم رنگ شدن حساسیت مؤمنان به گناه و اجر نکردن فریضه امر به معروف و نهی

از منکر است.

عاشورا حاصلِ سست شدن رابطه عاشقانه و مقدّس امام و مردم توسط

دستهای واسطه ای است که این رابطه سدّ راه قدرت آنان است.

عاشورا را دشمن اسلام ناب آفرید در حالی که قربانی که فرزند رسول

خدا ﷺ بود و مدافع اسلام ناب، دشمن خلیفه اسلام و خارجی قلمداد شد.

عاشورا را مردمی با قصد قربت الی الله و نابود کردن دشمن خلیفه اسلام

بوجود آوردند!!

عاشورا، تجلی دشمن ناشناسی خواص و مردم مسلمان است و عاشورا مکرر است و کربلا هر سرزمینی می تواند باشد. «فاعتبروا یا اولی الابصار».

«ولید بن عقبه را بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت (عثمان). او هم از بنی امیه بود و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟ چون ولید هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه شریفه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» در باره اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است، چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند، و بعد آیه آمد که «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» اگر فاسقی خبری آورد، بروید تحقیق کنید، به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این متعلق به زمان پیامبر است.

میعارها و ارزش و جایابی آدمها را ببینید. این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بوده، همان قرآن را هم مردم، هر روز می خواندند، حالا در اینجا حاکم شده است!»^(۱)

«من بعد از ده سال از پیروزی انقلاب

اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی از تصمیمات اول انقلاب در سپردن پُست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الآن هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند.

... ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان

خود را به گروهها و لیبرالها می‌خوریم ...

نکته مهم در این رابطه این است که نباید تحت تأثیر ترخّم‌های بیجا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سوال بروند. من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می‌برند، من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام

می‌کنم:

تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به
دست لیبرالها بیفتد.

تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین،
اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند.

تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی
عدول نخواهم کرد.

تا من هستم دست ایادی آمریکا و
شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه خواهم کرد و
اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول
همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی
هستند.»^(۱)

عاشورا، محصولِ نداشتنِ تحلیلِ صحیح و غفلت از مسایل جامعه‌ی اسلامی

در بحبوحهٔ جنگِ صفین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌ای که انشاء فرمود، به همهٔ مؤمنان نکته‌ای را یاد آورد که امروز رازِ ماندگاری در جبههٔ حق و سرّ سقوط به جبههٔ باطل در همان نکته نهفته است.

حضرت فرمود:

«أَلَا وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ».

بدانید و آگاه باشید که پرچم مبارزهٔ با باطل و کفر را جز آنها که اهل بصیرت و صبر هستند و به جایگاه و موضع حق علم دارند نمی‌توانند بردوش کشند.

میدان مبارزهٔ حق و باطل، میدانی است مستمر و محدود به زمان و مکان خاصی نیست. آنانی در این میدان، در صفِ حق پایدارند و مقاوم، که بینش درست داشته باشند و بر طریق حق، صابر باشند و آنها که فاقد این دو خصیصه باشند کجا توان بر دوش کشیدن پرچم حق را در مبارزه با باطل خواهند داشت؟ رمز سقوط از حق و پیوستن به جناح باطل، نداشتن بصیرت کافی و صبری است که دنبالهٔ آن بصیرت است و جزء لوازم اولیه آن، که بصیرت را صبر به نتیجه می‌رساند و صبر نیز می‌تواند مقدمهٔ بصیرت قرار گیرد.

در تحولات جامعهٔ اسلامی و رخدادهایی که اجتناب‌ناپذیر است، همواره

آنها که نگران عاقبت خویشند و سودای ماندگاری در جبهه حق را در سر دارند بایستی خود را به بینش و تحلیل صحیح وقایع مجهز کنند. بینش و تحلیل درست، تنها در نماز شب و تلاوت قرآن نیست که اصحاب خوارج و نهر و انیان از این خصوصیات چیزی کم نداشتند، پیشانی‌شان از سجده‌های طولانی شب‌ها، پینه بسته بود و زبان‌شان همواره به تلاوت قرآن در کام می‌چرخید. امانه حق را می‌شناختند و نه محور و مدار آن یعنی امام علی علیه السلام را، نه باطل را می‌شناختند و نه مرکزیت آن یعنی معاویه را، قرآنی که از عترت جدا شده بود آنان را سودی نداشت و عاقبت نیز در چنبره شیطان، دین فروختند و ظالمانه به دیار باقی شتافتند.

وقتی دشمن پیراهن عثمان را بر بیرق خود به نشانه خونخواهی نصب می‌کند و علی علیه السلام را متهم به حمایت از کشتگان عثمان و قاتلان او می‌نماید، معلوم می‌شود که چه کسی بصیرت دارد و چه کسانی کورند! زمانی که قرآن برنی می‌کنند و سپاهیان علی علیه السلام را به مذاکره حول محور قرآن فرا می‌خوانند روشن می‌شود که اهل بصیرت کیست! آنکه اسلام را با رنگ و بوی ابوسفیانی از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم باز نمی‌شناسد کجا توان فهم درست این حوادث را دارد؟ این است که علی علیه السلام می‌فرماید:

جنگِ امروزِ من با اهل قبله است! آنان که در ظاهر

با دین دم‌خورند! تنها آنان یارای برافراشتن پرچم نبرد با

این بی‌بصیرتان را دارند که اهل بصیرت باشند.

چرا اهل قبله و مسلمانان به رویارویی با امام علی علیه السلام آمده‌اند؟ زر و زور

و تبلیغات در دل آنان که به مواضع حق آشنا نیستند مؤثر است. اگر چه خواص که

به مواضع حق عالم بودند بواسطه دنیا و زرق و برق آن، حق را رها ساختند و خود

باطلی شدند در برابر حق، لکن توده مردم و آنهایی که به خواص نزدیک بودند

بواسطه نداشتن بصیرت که تحلیل صحیح وقایع است، فریب خوردند.

یکی را دنیا کور می کند چنانچه علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع،

بیشتر زمین خوردنهای عقلها آنجاست که برق طمع

می درخشد.»

و یکی را جهالت و ناآگاهی نسبت به دنیا و فراز و نشیب و دوران آن

می فریبد:

«من ابصر بها بصّرته و من ابصر اليها

اعتمته» آنکه دنیا را وسیله بیند و به آن دل نبندد و بداند

که دنیا چیست و چگونه دست بدست می گردد و فرازش

چیست و نشییش کدام است، این دانستن و دل نیستن،

مایه بصیرت و بیداری اوست و آن کس که دنیا برایش

هدف شد و چشم سرش به دنیا بازگشت، چشم دلش که

مایه بصیرت اوست، بدان کور شود.»

و سوسه ها، نفوذ در بیوت، اطلاع رسانی غلط، القاء شبهه ها، برافروختن

آتش حسد و لجاجت، بازیهای سیاسی، تشخص ها و منیّت ها، همه علمهای

باطلند و اسباب کوری دل و مایه تحجّر یا تجدد، افراط یا تفریط، عقب ماندن از

امام و مدار حق یا پیش افتادن، هلاکت یا گمراهی.

آنکه در برابر توصیه امام که، بگونه ای سخن بگویند که دشمن شادمان و

آب به آسیاب او ریخته نشود، می گویند که خوب است پوزبند به بما بزنند!!،

آنکه در کوران دشمنی و کینه و هجوم استکبار جهانی به فکر تسویه حساب

شخصی و جناحی می افتند!! آنکه زیر کشیده شدگان انقلاب و امام را به انواع

حیله ها بر می کشد!! آنکه ماندگاری بر اصول انقلاب و ارزشهای آن را خلاف

دیپلماسی و عرف بین المللی و شکستن آن را مایه رفع مشکلات و رفاه می داند!!

بر کدام طریق مشی می کند؟ طریق بصیرت و صبر و موضع حق یا طریق غیر آن؟

بازیچهٔ بازیگران سیاسی نشدن، تحت تأثیر القاء دشمنان که شب و روز در حال دیدن آن هستند قرار نگرفتن، نفوذیها را در بیوت راه ندادن، با تدبیر و حوصله و آگاهی و تحقیق عمل کردن، به حق اندیشیدن نه به شخصیتها، و محک زدن هر چیز با حق که مدار آن امام است و فقیه عادل، و در رأس تمام اینها اطاعت از امر و نهی الهی و داشتن حمیت و غیرت بر ارزشهای دینی و خروشدن بر منکرات و زشتیها و عوامل فسادانگیز، و در یک کلمه تقوا در همه ابعادش، راه بصیرت است و یافتن تحلیل صحیح.

آنجا که امام معصوم، محک شناختن سخنان و اوامر خود را انطباق با قرآن ذکر می‌کنند و در صورت منطبق نبودن، دستور زدن آن را به دیوار می‌دهند، شیعه را بینش می‌آموزند. قال الصادق آنجا معتبر است که با قرآن که ملاک حق است و حق مطلق، منطبق باشد. در این آموزه، جای سخنان دیگران به طریق اولیٰ زباله‌دان است اگر منطبق بر وحی الهی نباشد.

رهزنان فکری، سالها تلاش کردند تا روشنفکری و روشن بینی و علم و آگاهی و اطلاعات را در طیف خاص خود محدود و محصور کنند تا بتوانند خط دلخواه خود را جاری و ساری و حاکم کنند. در جاهلیت مکه نیز چنین بود و ابوسفیان علم تشخص را حمل می‌کرد و پیامر خدا، این بُت جاهلیت را شکست و از مسلمانان افرادی فکور، آگاه، غیور، موحد، متعبد و اهل تشخیص نه تشخص، ساخت و در جاهلیت پهلوی، روشنفکران علم رهنزی را بر بلندای ۲۵۰۰ سال جاهلیت شاهنشاهی نصب کردند و پنجاه سال از آن حراست نمودند و این امام خمینی علیه السلام بود که بت آنها را شکست و از ملت ایران، امتی سیاسی، متدین، حاضر در صحنه‌ها، دشمن ستیز دشمن شناس، فداکار و عاشق و مطیع ولایت ساخت و جوانان این ملت را به بلندای عرفان و اتصال به محبوب و معبود کشاند و همه را حزب الله کرد، تمام گروهها و جمعیتها و قطره‌ها بهم پیوست و حزب الله شد در برابر حزب شیطان، تمامی اسلام شد در برابر تمامی کفر.

صدای آن بت شکن زمانه هنوز در گوش است که در سالهای ابتدای انقلاب که دشمن از داخل و خارج دست بهم داده بود و ریشه‌های گسندیده را جمع می‌کرد تاریخ انقلاب را بسوزاند و صدها گروه ریز و درشت هر روز اعلام موجودیت می‌کردند و هر گروهی خواسته‌های خود را مطرح و دنبال می‌کرد. فرمود، شما بینش سیاسی ندارید. الان وقت دعوا نیست. اختلاف و شکستن وحدت بزرگترین معصیت و از گناهان کبیره است و... و خطاب به قلم‌ها و قلم زنان فرمود: چه بسا این قلم‌ها، قلم شیطان است، این زبان‌ها، زبان شیطان است در حالی که نماز شب هم می‌خوانند و ...

امروز که انقلاب اسلامی همچون صدر اسلام، با مساوات و عدالت همه را در یک کفه اقتصادی نشانده و از لحاظ صلاحیت‌ها، تقوی را مایه برتری دانسته و بر مدیریت ایمانی و علمی توأمان تکیه نموده است؛ خناسان را سنگین آمده است. آنان دنبال سفره ننگین خود در دوران جهالت پهلوی هستند که لقمه‌ای خود می‌خوردند و لقمه‌هایی چرب‌تر را اربابان و آمریکای می‌بلعیدند. آنان نه بفکر مردمند و نه آزادی می‌شناسند و نه علم و نه عقل را و هیچ دلبستگی به این مقوله‌ها ندارند. آنها می‌خواهند موج بیافرینند و بر آن سوار شوند، تنش ایجاد کنند و وحدت الهی ملت را بگسلند، شبهه‌ها پراکنند و ایمانها را سست کنند، مسایل جزئی را بزرگ کنند و حواس‌ها را از مسایل اصلی و مهم باز دارند، دایره توسعه را به محدوده‌های قرمز نظام و ارزشهای آن بکشند و حریم بشکنند، خود بینند و خودخواه و در عین حال مرعوبند و مجذوب، های و هوی بسیار دارند ولی بی‌جربزه‌اند و همواره دنبال یک زنگی مست مثل رضاخان هستند تا در پرتو تباهی و سیاهی او به نوا برسند. همه اینها تجربه شده‌اند و از مشروطه تا حال، تاریخ ما مشحون است از این تجربه‌ها.

سیاسی شدن چیزی است و سیاست باز شدن امر دیگر است. بینش سیاسی

مقوله‌ای است و دلبستگی سیاسی مطلب دیگر. آنچه امروز لازم است، بینش است و تحلیل درست وقایع تا خدای نا کرده پیشگویی امام راحل به تحقق نپیوندد که ده سال دیگر صدور حکم اعدام سلمان رشدی هم با تحلیلهای آنچنانی خلافِ مصلحت اسلام و منافع ایران قلمداد شود!! تحلیلهای انحرافی همیشه هستند چنانچه در جنگ هم بود و امام از وجود چنین تحلیلهایی از خانواده شهداء عذر خواست!

بینش‌ها و تحلیلهای بایستی به ملائک حق عرضه شود و اگر با آن راست نیامد، زباله‌دان بهترین جای آنست. ملائک، حجّتی است که ولی عصر ارواح العالمین له‌الفداء برای امت تعیین فرموده‌اند یعنی فقیه‌ی که دل به دنیا ندارد، به اسلام آگاه است، نفس خود را از آلودگیها صیانت نموده است، آگاه و بیدار و مطیع امر خدا و امام زمان علیه‌السلام است. او حجّت بر امت است و امام زمان حجّت بر او، و همه باید بینش و تحلیل خود را به او عرضه کنند و صحت و سقم آن را از او بخواهند. علی علیه‌السلام که فرمود، قرآنهاى بر سر نی شده را وقعی نگذارید، باید اطاعت می‌شد تا دشمن نا کام می‌گردید. واسطه‌ها همواره باعث فاصله شده‌اند. حزب اشعث واسطه لشکر با امام شد. حزب او گفته‌های خود را، گفته‌های مردم می‌دانست و امام را تحت فشار خود قرار داد و موضع خود را در لشکر پخش کردند که لشکریان، همان را از امام بخواهند!!

نسخه نجات، امروز در دسترس همه هست، رابطه امام و امت مستقیم و متصل است و واسطه‌ها هر چند با قلم و زبان در پی ایجاد فاصله‌اند اما همچنان نا کام و در ارزیابی عشق و علاقه و شور مردم به رهبری در مانده‌اند. وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام برای همه نسلها در پیش روست و تحلیلهای از سوی هر شخصیتی و جریانی و گروهی با نص این نسخه سنجیده می‌شود و با رهبری که همواره بر راه امام و ملائک بودن وصیت نامه تأکید فرموده است.

کربلا، صفی از نا آگاهان و بی بصیرتان را در مقابل حسین علیه‌السلام و یاران قلیل

او نشان می‌دهد. صفی که سره را از ناسره تشخیص نمی‌دهد. یزید را امیرالمؤمنین می‌شناسد و حسین را دشمن و خارجی!! کجای چنین دیدگاهی با بصیرت سازگار است؟ چطور شد که امتی که پیامبر اسلام تربیت کرد به چنین جهالت و حماقت و کوتاه فکری مبتلا شدند؟

سایه سنگین قومیت پرستی، علاقه‌های مانده از جاهلیت، کینه‌ها و عنادهای ناشی از برچیده شدن سفره کفر و شرک و رسوبات افکار جاهلی و نفوذهای قطب‌های قدرت، در چنین تغییر رویه‌ای مشهود است.

آن دستی که در حضور خلیفه دوم شمشیر از نیام برکشید که اگر از اسلام منحرف شوی با این شمشیر راست می‌کنم کجا رفت؟! چطور دستهایی، شمشیرها از نیام برنکشیدند تا در برابر آن همه انحراف و ظلم و بدعت و فساد بایستند؟

بصیرت بود که دست به شمشیر می‌برد و دشمن را می‌شناخت و هدف می‌گرفت و این بصیرت در زیر خروارها آوار جاهلیت مدرن مدفون شده بود. در کربلا، دستهای آلوده، شمشیر از نیام برکشیدند تا بر تارک تاریخ، بی‌بصیرتی خود را به ثبت رسانند. به عالم بیاوراند که در هر لحظه و هر زمان و هر مکان بصیرت است که با همراهی صبر، سعادت را رقم می‌زند.

رجزهای یاران حسین علیه السلام مظهر بصیرت و آگاهی و علم و ایمان و یقین آنها بود. دشمن که رجز نداشت برای این بود که بصیرت نداشت. شعارها نشانه بصیرتند و شعور. شعائر الهی شعور مؤمنان است و بصیرت آنان تعظیم این شعائر است. «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب»^(۱).

کربلا، فرسودگی پیکر امت اسلام را از بی‌بصیرتی به نمایش گذارد.

کربلا، فروپاشی نظام آلوده به اسلام ابوسفیانی را فریاد کرد.

کربلا، تن رنجور مردمی که گرفتار بیماری ناآگاهی و جهل شده بود به خاک انداخت.

کربلا، عاقبت جدایی امت از امام، و جدا شدن تفکر و سیاست و پیش را از مدار و محور حق نشان داد.

«بنده در قضایای تاریخ اسلام این مطلب را مکرراً گفته‌ام، چیزی که امام حسن مجتبی علیه السلام را شکست داد نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود. تحلیل نداشتند. آن چیزی که فتنه خوارج را بوجود آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام را آن جور تحت فشار قرار داد و قدرتمندترین آدم تاریخ را آن جور مظلوم کرد نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود و الا همه مردم که بی‌دین نبودند. مردم تحلیل سیاسی نداشتند. دشمن یک شایعه‌ای می‌انداخت، فوراً این شایعه همه جا پخش می‌شد و همه قبول می‌کردند. چرا باید اینجور باشد؟ اگر ملت هشیاری لازم را داشته باشد شایعه‌ی دشمن مثل یخی است در زیر آفتاب»^(۱)

«اینها آمدند پسر پیغمبر، پسر فاطمه زهرا، پسر امیرالمؤمنین را به عنوان خروج کننده بر امام عادل - که آن امام عادل، یزید بن معاویه است - معرفی کردند و کارشان گرفت!

آنها که دستگاه حکومت ظالمند؛ دلشان هر چه می‌خواهد می‌گویند، چرا مردم باور کنند؟! چرا مردم ساکت بمانند؟! آن چیزی که من را دچار دغدغه می‌کند، این جای قضیه است؛ ملتفتید؟ من می‌گویم چه شد که کار به این جا رسید؟ چرا امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنی دقت داشت، در یک چنین قضیه واضحی، این قدر دچار غفلت و سستی و سهل‌انگاری بشود که یک چنین فاجعه‌ی به وجود بیاید؟! این مسأله، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین قرصتر و محکم‌تریم؟»^(۱)

عاشورا، محصول فضای مسموم و تبلیغات مذموم

شاید عجیب‌ترین صحنه در مصافِ عاشورا، رویارویی دو گروهی است که علی‌الظاهر هر دو اعتقاد به اسلام دارند و به یک قبله نماز می‌گذارند و هدایت را از کلام و روش و منش یک پیامبر دریافت کرده‌اند. اگرچه در جمل و صفین و نهر و آن نیز چنین بود اما عاشورا شاخصه‌هایی دارد که آن را از سابقه‌هایی که نام بردیم برجسته‌تر می‌نماید.

آنان را که در سر، سودای حکومت است، و سراپِ قدرت؛ حقد و کینه و انتقام را در دل‌هایشان شعله‌ور ساخته است؛ می‌دانند که بایستی چهره واقعی خود را از خلق خدا پنهان نگهدارند و بلکه دینداران را با تظاهر، فریب دهند تا هم آنان را همراه خود سازند و هم نامعتقدان به دین و احکام الهی را با خود داشته باشند.

آن زمان که رسول خدا ﷺ، آیاتِ هدایتِ الهی را بر مردم می‌خواند تا آنان را از ظلماتِ جاهلی و نفسانی به نور ربّانی برساند کفّارِ تشنهٔ قدرت و هراسان از اضمحلال ریاست، بر این توطئه مصمم گشتند که به هر نحو ممکن از رسیدن پیام خدا بر جان بندگان خدا ممانعت کنند. ابتدا مبارزه‌ای تبلیغی و فرهنگی را آغاز نمودند. تهاجم حساب شده آنان این بود که فضای فکری جامعه را مسموم کنند آن سان که گوشها شنوای سخن حق نباشند و دل‌های مشتاق حق، در جو آلوده و پُر هیاهو، راه به جایی نبرند.

گفتند؛ محمد ﷺ مجنون است، آنچه می‌گوید از سوی خدا نیست و

القاء عجم است، قرآنی که می خواند شعر است، او ساحر است و قرآن سحر. مکّه را پُر کردند از این تهمت ها تا بلکه قداست محمد ﷺ و کلام وحی را بشکنند و آن را چون مهملات بشری جلوه دهند و تشنگان هدایت را به برکه های گنداب نفوس خود بکشانند. غافل از آنکه خدای قادر متعال، قرآن را بر قلوب می نشاند و سدهای سست آنان را به اراده خود و شیوایی وحی می شکند.

گفتند؛ انگشت ها را بر گوش گذارید تا از شنیدن کلام محمد ﷺ در امان بمانید. اما ندانستند که گوش جان را چه کنند.

گفتند؛ غوغا کنید و همه مه تا صدای محمد ﷺ به گوش مردمان نرسد. اما ندانستند که نفوذ عطر دین خدا و بنده خالص او محمد ﷺ را چه کنند.

از آن زمان این حربه هر از چندگاهی آزمایش می شد. در ماجرای سقیفه در زمان عثمان، در مصافِ مظهر حق و عدالت علی علیه السلام با مظهر پلیدی و خیانت معاویه و در مظلومیت تاریخی امام حسن مجتبی علیه السلام همواره، غوغا سالاری و مسمومیتِ فضای فکری جامعه و تبلیغاتِ دروغین و انحرافی، حرفِ اول را می زد و بُرنده ترین سلاحی بود که مظلومیت را به اردوی حق می بُرد، علی علیه السلام را در محراب عبادت به خون نشانند در حالیکه برخی انگشت به دهان داشتند که علی در مسجد چه می کرده است؟! و پاره های جگر حسن بن علی علیه السلام را در تشت ریخت در حالیکه او را خوارکننده مؤمنان می خواندند؟!

امروز که کربلا پذیرای دو صفِ مسلمان است، باز میوه تلخ و شوم فضای مسموم است که به بار می نشیند.

عجیب این است که همه می دانند حسین علیه السلام کیست و اگر در بین آن لشگرِ ظلمت، کسی بود که نور را نمی شناخت، حسین علیه السلام خود به معرفی خویش پرداخت تا نا آگاهی در آن انبوه گرد آمده از تباهی نباشد. عمّامه رسول خدا ﷺ را بر سر نهاد، عبای او را بر دوش کشید، خود را و پدر و مادر خویش

را و جدّش رسول خدا را معرفی کرد، آنان را به یادِ خاطره‌هایی که از علاقه و محبّت رسول خدا با حسین داشت انداخت، گفته‌های جدّش را به یاد آنان آورد. اینها را حسین علیه السلام برای چه می‌گفت و چرا با این هیأت بسوی آن قوم ستمکار رفت؟ جز برای زدودن شبهه و تردید و شکافتن فضای مسموم؟

زبانها و قلمها و قدمهای فاسدِ بنی‌امیه و نفوسِ مریضی که به طمع نام و نان گرد این دودمانِ رو سیاه جمع شده بودند، چنان فضایی از شک و تردید و شبهه و تهمت و دروغ و شایعه نسبت به حسین علیه السلام و یارانِ قلیل او از یکطرف، و قدرت و شوکت و رحمت و مدیریت و مردم‌داری و اسلام‌خواهی خود، ساخته بودند که جز گروهی که می‌دانستند ولی‌گوشه‌ی عزلت اختیار کرده بودند تا سر به سلامت داشته باشند و گروه اندک‌تر از اینان که با حسین علیه السلام ماندند و ماندگارِ عاشورا را آفریدند، مابقی به گردابِ فریبِ تبلیغات در غلطیدند و باور کردند که حسین علیه السلام خارجی است!! باور کردند که او بر امیرالمؤمنین یزید، خلیفه‌ی رسول خدا شوریده است!! باور کردند که جنگ با حسین علیه السلام موجب رضایت خداست!! چنان این باور در جانشان نشسته بود که آنها را که تیر و کمانی در کار نبود، دامن از سنگ پر می‌کردند و چوبی برمی‌گرفتند تا از این ثوابِ بزرگ محروم نمانند!! آنهایی را که اسبی بود یک توپره جو گرفتند و آنها که اسبی نداشتند بدون همین جیره‌ی قلیل، بسوی کربلا شتافتند تا سهم خود را از سفره‌ی قتل حسین بگیرند!! سران آن لشکر یعنی خواص می‌دانستند چه می‌کنند، هم حسین را می‌شناختند و هم یزید را، آنان به سودای حکومت بلادِ مسلمین و درهم و دینار کاخ سبز شام دلخوش داشتند اما توده‌ی لشکر این زیاد هوایی را استنشاق کرده که پرده‌ی سنگین غفلت و جهالت را بر دیدگان و گوشها و دلهاشان کشیده بود.

تجربه‌ی تمامی تاریخ کفر در آلوده ساختن فضای جامعه در میدان کربلا تجلّی می‌کرد و برجستگی عاشورا در همین نکته است که اوج را در هر بُعد از

حادثه خود، همراه دارد.

از آن هنگام، که غاصبان غدیر، فرمان به جلوگیری از نقل حدیث از رسول خدا ﷺ را دادند؛ راه بر نشر اکاذیب باز شد. جعل بیش از چهل هزار حدیث از سوی سبیلی خوردگان از اسلام ناب، ذهنها را مشوّش و دلها را مضطرب ساخت. حکومت به ظاهر مردمی و منتخب با روش دموکراسی مآبانه سقیفه، مردم را در بی خبری از وقایع سیاسی و حوادث نگهداشت. دلها اگرچه با اهل بیت علیهم السلام بود اما تزویر اهل سیاست و گردانندگان افکار عمومی، زبانها و شمشیرهای آنان را در مسیر اهداف خود بگردش درآوردند و از اطراف اهل بیت علیهم السلام دور ساختند تا عطر اسلام ناب نبوی به مشام آنان یا نرسد و یا کمتر تأثیر کند. بدینگونه بود که مردم فاقد تحلیل سیاسی صحیح شدند. و آنکه را باز شناختن چاه از راه میسر نباشد چگونه برای او اطاعت از هادیان راه ممکن است؟ آنچه در آن زمان قلمها و زبانهای فاسد به عنوان احادیث، در زمین اذهان مردم رها ساختند؛ هنوز هم دامان علماء و حوزه‌ها و مردم را گرفته است که باز شناختن سره از ناسره خود یک رشته مفصل از فقه اسلامی شده است و ناسره‌ها دست آویزی گشته برای معاندان و آنها که در دلهاشان نسبت به اسلام مرض است تا هر چند گاه یکبار با تمسک به آنها به کوییدن حوزه‌ها و علماء که سنگربانان اسلامند بپردازند. امروز که با بهانه قرار دادن بافته‌های آن روز مفسدینی که در پناه آزادی نفوس آلوده، این جعلیات مسموم و مذبوم را ساختند، اینگونه به دین و مقدّسات آن می‌تازند و خط بطلان بر هر چه تقدّس است می‌کشند، از آنچه در آن روزگار بر مردم گذشت بهتر آگاه می‌شویم و درمی‌یابیم که ایجاد فضای شبهه و تردید توسط قلمها و زبانهای مزدور چه نقش ویرانگری داشته است. اگر بگوییم سر حسین علیه السلام و یاران وفادارش بر قلمهای مزدوران شد و در شهرها گشت سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

قلمها هستند که ویرانه‌های باطل را آب و رنگی جذاب می‌دهند.

قلمها هستند که ناله جفدان شب گسترِ ظلمت پسند را آواز بلبلانِ روز جلوه می دهند.

قلمها هستند که گنداب فساد و عُفن شهوات را عطر آزادی می زنند و لجام از نفوس اماره برمی دارند.

قلمها هستند که حق را به هزار اما و چرای ناحق و بی منطق و ناصواب می آلاینند و آن را از دسترس قلوب و اندیشه ها دور می کنند.

قلمها هستند که با ایجاد تنش ها، گروهی را منزوی و برخی را ناامید و فوجی را تند می کنند تا زمینه برای زر داران و زور مداران، که قلمها را اجیر کرده اند باز شود.

قلمها هستند که مظلومیت ایجاد می کنند، یکی را مظلومانه در مسند ظلم می نشانند و دیگری را ظالمانه در کرسی مظلومیت شهره آفاق می سازند.

قلم بود که علی علیه السلام را قاتل عثمان کرد و معاویه را خونخواه او!!
قلم بود که علی را سخت و خشن و انحصار طلب نمایاند!! و معاویه را رثوف و مهربان!

قلم بود که حسن علیه السلام را خوار کننده مؤمنان معرفی کرد و معاویه را عزت بخش آنان!!

قلم بود که سیره رسول الله را در انبوهی از جعلیات فرو برد تا حسین علیه السلام خون خود و یارانش را، و اسارات خاندانش را، برای بازشناسی و شفافیت مجدد آن سیره در کربلا نثار کند!!

قلم بود که یزید را امیرالمؤمنین و حسین علیه السلام را خارجی ساخت!!
قلم بود که شراب خوارگی و زن بارگی و سگ بازی و انباشت ثروت و انتصاب ناصالحان به امارت و لاقیدی نسبت به احکام الهی را، اسلام سممه و سهله، و سخت گیری نسبت به بیت المال و عدالت اجتماعی و تقید به ارزشهای الهی و پای بندی به احکام اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر و

سازش ناپذیری با دشمنانِ اسلام و مستکبرین را اسلامِ خشن و متعصبانه معرفی کرد و لذا معاویه، امیرالمؤمنینِ رئوف و مردم‌دار شد و علی علیه السلام متعصب و خشن و سخت‌گیر!!

آزادیِ معاویه پسند، نتیجه‌ای جز این نمی‌توانست داشته باشد. آن آزادی که رسول‌الله آورد کجا و این آزادی کجا؟! آنجا آزاد بودند از استکبار، از نفس‌اماره، از بندگی غیر، از حقارت و زبونی و خواری در برابر ثروت و مقام و شهوت، از دروغ و نیرنگ و فریب، از حرام و ترک واجب؛ و اینجا آزادند از اطاعت خدا، از مقدّسات، از حدود الهی، از راستگویی و صداقت و مقیدند به منافع شخصی و گروهی و گرنش در برابر شهوت و مقام و ثروت.

این، تهاجمی سازمان یافته بود بر باورها و ارزشهای بنیانگذاری شده توسط رسول‌الله، و حسین علیه السلام به میدان آمده بود تا این تهاجم را خنثی کند. صفِ آلودگان به درهم و دینار و خواب رفتگان از وسوسه‌های قلمها و زبانهای فاسد، در برابر حسین علیه السلام با عمّامه و عبای رسول خدا چون تلی از سنگ ریزه ایستاده بود و اتمام حجّت او را می‌شنید. عمر سعد که می‌دانست برق سگه‌های طلا و وعده امارات، دلِ فرماندهان او را سخت کرده و تبلیغات حساب شده، کار افراد لشگرش را ساخته است، باز برای پیشگیری از هر احتمالی، دستور داد تا هلهله کنند و صدای حسین علیه السلام را در میان جنجال ناپدید سازند. حسین علیه السلام به سوی یارانِ خود بازگشت در حالی که خطاب به لشکر ابن زیاد فرمود:

«از این پس بسیار باید بگریید و خنده از لبانتان دور باد.»

چرا باید اجازه داد تا فضا آلوده شود؟ آنکه را حق خوش‌آیند نیست و جز شبهه پراکنی و انشأ حقد و کینه و حسد و عناد در قالب الفاظ، هُنری ندارد با چه توجیهی قلم بدستش باید داد؟ و رهنمی فکری و گمراه کردن مردم، حرام شرعی هست یا نه؟ مگر عقل و دل و عمر و دنیا و آخرت و ایمانِ مردم، صحنّه آزمایشگاه است؟ ما را خوش‌آیند دشمنان و رضایت آنان و اذن ورود به جرگه

مدنیّت غربی هدف است یا خشنودی حق تعالی؟ قلمها که بسیار شدند و زبانها در کامهای ناسالم چرخیدند، همان هیاهویی بر پامی شود که کفار در زمان رسول خدا بر پا کردند، لشکر عمر سعد در کربلا به آن متوسّل شد.

نزدیکتر از عبرتِ عاشورا، عبرتِ مشروطه است. صدها روزنامه در ابتدای مشروطه، موجی از فرهنگ غربی را در ذهن و دل مردم عدالت خواه ایجاد کردند، چه اهانت‌ها که به اسلام نشد، چه تهمت‌ها که به علماء بزرگوار و هوشیاری که شیطنت آنها را تشخیص داده بودند نزدند، چه قلب واقعیّت‌ها که نکردند، چه مسایل جزیی که بزرگ نکردند و مسایل بزرگ و اصولی که به فراموشی نسپردند، دشمن بزرگ چون انگلیس و روس را در بوته فراموشی سپردند و دین داران مؤمن را دشمن کشور و ملت جا زدند، و نتیجه آنکه شیخ فضل الله نوری، متعهد بزرگ تهران را، در میدان توپخانه بر سر دار کردند و مردم در پای دار به علامت پیروزی بر استبداد!! کف زدند، شیخ فضل الله نوری شد مظهر استبداد و اتابک و پیرم ارمنی و تقی زاده غربی شدند آزادیخواه!!

آزادی ای که طلیعه‌اش شکستن قداستِ حق و حق داران است و شبهه در اصولِ مسلم عقلی و الهی، قربانگاه حسین علیه السلام خواهد بود. آزادی ای که یک سر آن در آخور دشمنان اسلام و یک سر آن در خود باختگان مرعوب زر و زور باشد، میوه‌اش دل‌های سختی است که با هر چه می‌یابند به کربلا می‌شتابند تا از قتل و غارت اهل بیت عقب نمانند!!

چرا در اسلام، که حریت انسان از قیود غیرالهی یک اصل مسلم است، دعوت به کفر و شرک و نفاق، حرام است و سردمداران آن به کیفر سخت دنیا یعنی قتل و عقوبت ابدی آخرت تهدید شده‌اند؟ چرا فرمان به شکستن قلمهایی که حریم انبیاء و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار و احکام ضروری اسلام را پاس نمی‌دارند و بی حرمتی می‌کنند، داده شده است؟ جز این است که اینها جنود ابلیس‌اند و جلوگیری از آنها یعنی حراست و صیانت از والایی جایگاه انسانیّت و

پاسدارای از حریم هدایت و راهبری بسوی سعادت؟ و کدام عقل سلیمی است که این را نپسندد؟ و علفهای هرزه را فرصت دهد تا کشت زارِ محصولِ زحمات بسیار را جولانگاه خود سازد و تباه نماید؟

در چنین دیدگاهی است که سلمان رشدی یک مرتد است و قتل او واجب و اگر توبه هم کند، پذیرفته نیست. قلم او، اجیر استکبار است و استکبار با اهانت به مقدّسات الهی در پی چیدن میوهٔ ایمان از دلِ مسلمانان است. اگر چنین تو ذهنی کارساز و خردکننده را دریافت نکند، تکرار کربلا دور از دسترس آنان نخواهد بود.

فضای مسموم و تبلیغات مذموم همان کند که علفهای هرزه کنند و اگر بموقع پیشگیری و درمان نشود انگشت حسرت به دندان گزیدن، سودی نخواهد داشت. عاشورا، صحنه‌های عبرت دیدگان بصیر است و این، توشه‌ای است از آن عبرتها برای امروز که عاشورا مکرّر است اگر همان عوامل فرصت ظهور یابند.

«اگر ما از اوّل که رژیم فاسد را شکستیم و این سدّ بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم. این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد...»

من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم و من اعلام می‌کنم به این قشرهای فاسد در سر تا سر ایران که اگر سر جای خودشان ننشینند ما به طور انقلابی با آنها عمل می‌کنیم. مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام، آن مرد نمونه عالم، آن انسان به تمام معنا انسان، آن که در عبادت آنطور بود و در زهد و تقوا آنطور و در رحم و مروت آنطور و با مستضعفین آنطور بود، با مستکبرین و با کسانی که توطئه می‌کنند - شمشیر را - می‌کشد هفتصد نفر را در یک روز (چنانچه نقل می‌کنند) از یهود بنی قریظه که نظیر اسرائیل بود و اینها از نسل آنها شاید باشند، از دم شمشیر گذراند.

خدای تبارک و تعالی در موضع عفو و رحمت، رحیم است و در موضع انتقام، انتقامجو، امام مسلمین هم اینطور بود، در موقع رحمت، رحمت و در موقع انتقام، انتقام. ما نمی‌ترسیم از اینکه در روزنامه‌های سابق، در روزنامه‌های خارج از ایران برای ما چیزی بنویسند، ما نمی‌خواهیم و جاهت در ایران ... در خارج از کشور پیدا بکنیم، ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد»^(۱).

عاشورا، محصولِ گفتمان با بد دلان و معاندان و دشمنان و فرصت خواستن از آنان برای انتخاب!!

در میان سرکردگان سپاهی که از کوفه به کربلا آمده است تا از حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای یزید بن معاویه بیعت ستاند و یا سر از او و یارانش برگیرد و بر نی کند و به دارالخلافت شام به علامت پیروزی ار مغان بَرَد، کسانی بودند که به گمان خویش با تن دادن به یک گفتمان کوتاه با ابن زیاد، از مخصمه رویارویی با حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خلاص می شوند. غافل از آنکه این پندار خام، آغاز سقوط آنان در دام و سوسه هایی است که اصحاب شیطان در آن استاندند و با اطلاع دقیق از نقاط ضعف اینان، بخوبی جانشان را به آتش حرص و خوف می سوزانند.

«إِنَّهُ يَزِيكُم هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»^(۱) بدرستیکه شیطان و یارانش از جایی شما را می بینند که شما آنها را نمی بینید.

راستی، گفتمان با کفر و باطل و ظالم برای چی؟ بر چه مداری؟ توسط چه کسانی؟ و با چه معیاری؟ هانی بن عروه که از سوی ابن زیاد به دارالخلافت کوفه دعوت شد تا با هم لحظاتی به گفتگو بنشینند، اگر لختی می اندیشید که بین او و ابن زیاد چه سخنی هست که باید گفته شود و اگر در شخصیت ابن زیاد

می‌اندیشید و در ورای ظاهر فریبده و لبخند او، دشنه را در دستهایش و کینه و دشمنی را در جانش شعله‌ور می‌یافت، هرگز این دعوت را نمی‌پذیرفت و جان خود را چنین آسان در اختیار این زیاد مکار قرار نمی‌داد و قبیله‌اش آن سان فریب شهادت دروغ شریح قاضی را نمی‌خوردند و شاید، حادثه کربلا به آن گونه رقم نمی‌خورد.

علی عَلِيٍّ آن سنگ زیرین و محور و مدار حق مطلق، وقتی ابن عباس این دانشمند امت اسلام را به سوی خوارج در نهر روان می‌فرستد تا با آنان گفتگو کند و بلکه به راه حق بازشان گرداند به او سفارش می‌کند که: «با آنان از قرآن و آیات آن سخن نگوی که قرآن را و جوهری است؛ تو یک وجه آن را استناد می‌کنی و آنها وجه دیگرش را، چراکه در دل‌های آنها مرض است، با آنان از سیره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن بگو.»

ملاحظه می‌کنیم که گفتمان راه دارد و معیار، اینجا که مخاطب مسلمانان فریب خورده و گمراهند، دانشمند امت؛ سخنش از علم و قرآن بی‌نتیجه است، او باید از سیره رسول خدا بگوید که نهر و انیان آن را دیده‌اند و به یاد دارند، یعنی از تاریخ معاصر خود، آن چیزی که جای مجادله نیست. در جنگ جمل، حضرت علی عَلِيٍّ خود بدیدار طلحه و زبیر می‌رود، هر یک از آنان را به کناری دعوت می‌کند و به گفتگو می‌نشیند و آنان را به یاد احادیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌اندازد و بر حذرشان می‌دارد که در وادی گمراهی بدیدار خدا بشتابند «ولا تموتون الاّ و انتم مسلمون» اما حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، با آن رأفت و رحمت الهی و رقت قلب در برابر دوست، دعوت منافقین به دیدار و مذاکره در سال ۶۰ را رد می‌نمایند با این منطق که آنان را به خوبی می‌شناسند و می‌دانند که نفاق جایی در دلشان برای پذیرش حق باقی نگذاشته و احتمال اصلاح را هم از بین برده‌است. اگر این ملاحظات اساسی در گفتمان مد نظر قرار نگیرد نتیجه آن می‌شود که جسد هانی از فراز دارالخلافة بزیر افکنده می‌شود و عاشورا بر پا

می‌گردد.

نمونه‌های دیگر، بسیار در تاریخ اسلام تکرار شده است.

محصولِ گفتمانی که بی‌اِذنِ امام و بی‌ملاحظهٔ پاسخ چند سؤال که باکی؟ چرا؟ چگونه؟ و برای چه؟ انجام شود، تباہ شدن عزّت اسلامی و فداشدن وفاداران به اسلام ناب است. و سوسه‌هایی که در گفتمان‌ها در نفوس دمیده می‌شود آنقدر سر به دیوارِ دلِ گفتگوکننده می‌کوبد تا راهی به درونِ ایمان او بگشاید. مگر شوخی است پیشنهادها و وعده‌ها و مکاری‌های دشمنان؟ عمر سعد یک شب مهلت خواست که چه کند؟ مکاری ابن‌زیاد، آشوبی در درون او بر پا کرده بود که سودای حکومت ری گوشه‌ای از آن بود. اگر عمر سعد که ضعف خود می‌دانست و زیرکی و کینهٔ ابن‌زیاد را نیز، از تیررس و سوسه‌های او خود را کنار می‌داشت چه آشوبی در درونش بر پا می‌شد؟ یک شب مهلت برای جدال با نفس در انتخاب دین یا دنیا، حسین یا یزید! آن گفتمان و این مهلت، سرانجامش، سرکردگی سپاهی است که بالاترین فاجعهٔ تاریخ بشری را می‌آفریند و لعن و نفرین ابدی خدا و رسولان و فرشتگان و مؤمنان را نصیب خود می‌سازد!!

نشستن بر سر میز مذاکره، باکی و چگونه؟ گفتمان بر سر تمدن‌ها! با کدام تمدن و برای اثبات چی؟ و به اذن کی؟ و چگونه؟ در اوج جنایتکاری و صف‌آرایی دشمن، طرح گفتمان با کدام منطق سازگار است؟ لشکر دشمن که در منطقه آرایش گرفته و آتش بیار ستمها و معرکه‌های نفاق و فساد است، باب گفتگوگشودن با کدام تجربهٔ تاریخی منطبق است؟ چه قومی در چنین شرایطی به نتیجهٔ دلخواه رسیده است؟

گشایش باب مذاکره، برای دشمن فی‌نفسه یک پیروزی است و گفتمان فتح این باب است و استقبال دشمن از آن گویای این حقیقت است، در حالیکه در دشمنی او شکّی پدیدار نشده و خنجر آغشته به خون در پشت سر او رسواگر

لبخند دروغینی است که بر لب دارد. سران قوم و خواص و سرکردگان همواره در مظان این تجربه و عبرتند، و مواظبت می‌خواهند از نفوذی‌هایی که نقاب بر چهره دارند و مدام در پی القاء اخبار و سخنانی هستند که دل را آرام آرام بسوی دشمن رهسپار کند و راه شناختن، همان اذن و رضایت امام است. بی‌اذن و رضایت ولی و امام، حتی طرح سخن آن، تفرقه آفرین است و دشمن شادکن. اردوی خودی را می‌گسلد و وحدت عزت آفرین را به تفرقه ذلت بخش بدل می‌کند و اردوی دشمن را عازم و جازم می‌نماید که فتح نزدیک شد و رخنه‌ها پدیدار و سالوسی مؤثر گشت.

رسول خدا ﷺ هر آنگاه که می‌خواست یکی از اصحاب را به نزد مشرکان یا مأموریت‌های دیگر گسیل دارد، علی علیه السلام را انتخاب می‌کرد و اگر کس دیگری را روانه می‌ساخت او دست خالی باز می‌گشت و علی علیه السلام گره را می‌گشود و بدینگونه هم منزلت علی علیه السلام پدیدار می‌گشت و هم زبان در کام انتقاد کنندگان مغرض درمی‌ماند. علی علیه السلام کسی است که هرگز ایمان خود و اسلام مردم را با چیزی - اگرچه تمام عالم باشد - معامله نمی‌کند. معامله گر، در گفتمان به و سوسه‌ها شکسته می‌شود و آشکار یا پنهان می‌ستاند و می‌فروشد! چنانچه ابوموسی اشعری فریفته شد. رسول خدا ﷺ اگر به سران کفر و شرک دنیا پیغام می‌فرستد، پیام دعوت به حق یعنی ایمان به خدای بزرگ و اسلام عزیز می‌نماید، همانطور که امام در این عصر با سرکرده یکی از دو قطب شرک انجام داد. او شرک است و کفر و این ایمان، آن باطل محض است و این حق کامل، و پیام از این زاویه فرستاده می‌شود. دعوت به گرویدن و ایمان آوردن به حق. در پیغام، از کفر ابراز انزجار می‌شود و صدای شکستن آن و پیوستن به زباله‌دان تاریخ نوید داده می‌شود و عالمگیر شدن اسلام و پیروزی نزدیک حق بر کفر و شرک صلا داده می‌شود و کلامی که کفر و شرک را خوش آید و بوی اثبات گوشه‌ای از افکار و کردار آنان، از آن به مشام آید در پیغام پیامبران و اولیاء حق

نیست. نامه‌های علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام به معاویه، ذرّه‌ای تأیید در خود ندارد. حال این نامه‌ها به کسی است که ادّعی اسلام و جانشینی رسول خدا را دارد چه رسد به آنها که برای سران غیرمسلمان و مشرک و کافر فرستاده شود. گفتمان باکفر و شرک بی ملاحظه اصولی که ذکر شد، سرابی است که معتقد بدان جز تباهی چیزی بدست نمی آورد. دستهای گشاده‌ای بر زیر آب است که چون برآید آبی در آن نمی ماند که تشنگی را برطرف سازد. جسد هانی بر پای دارالخلافه، عمر سعد در سرکردگی سپاه یزید، عبیدالله ابن عباس در اردوگاه معاویه و آشفتگی ابوموسی اشعری در دومه الجندب^(۱)... تجربه‌های تلخی هستند که ما را از گشتن به دنبال تجربه‌های امروزین دنیا بی نیاز می سازند و الا تجربه‌های امروز هم کم نیستند، آنها که در عالم سیاست در پی اهداف بعضاً خوب خود در چنبره مذاکرات گرفتار آمده و همه چیز خود و ملت خود را باختند کم نیستند. جایی که حق روشن است و شفاف، فرصت تولیدن و فتح گفتمان کردن، خود بدام انداختن است. علی‌الخصوص که محور و مدار حق یعنی فقیه عالم و عادل و مدیر و مدبر و دشمن شناس حاضر است و سرانگشت اشاره او فصل الخطاب و اطاعتش واجب و تخلف از او مستحق مجازات و کیفر شدید الهی است.

«یک برداشت و فهم دیگری از اسلام نیز وجود دارد - که یک برداشت متجددانه از اسلام است، که امروز بوسیله بعضی از فریفتگان یا دست نشانندگان فرهنگ غربی، تحت نام تساهل ترویج می شود، می‌گویند اسلام دین تساهل است.»

۱- نام محلی است که در آن مذاکره میان ابوموسی اشعری و عمرین عاص بر سر خلافت مسلمین و حق بودن علی علیه السلام یا معاویه!! صورت گرفت و عمرین عاص، ابوموسی را فریفت.

بلی، بلاشک در اسلام تساهل هست، اما کجا؟ تساهل نسبت به چی؟ اینکه اسلام نسبت به چه چیزی تساهل می‌ورزد را مبهم می‌گذارند، معتقد به تساهل مطلق‌اند.

این هم یک برداشت است. این برداشت کسانی است که در واقع حوصله عمل کردن به هیچیک از احکام اسلام را ندارند، مایل نیستند که نسبت به هیچ تعهدی از تعهدات اسلامی عمل کنند.

می‌خواهند در مقابل دشمن باز باشند تا دشمن و مخالفین اسلام بیایند و هر چه می‌خواهند از اسلام حذف کنند و تحت عنوان تساهل و روشنفکری و روشن‌بینی، با عکس‌العملی مواجه نشوند»^(۱).

مقام معظم رهبری پس از ذکر فهرست بلندی از طومار خصومت‌های رژیم آمریکا، شیطان بزرگ، در دشمنی با ایران و اسلام می‌فرماید:

«با توجه به این حقایق روشن چگونه ممکن است که ملت و دولت ایران، به سوی دشمنی که هنوز هم با دلی پُر کینه و کامی تلخ از شکست‌های پی در پی، در صدد ضربه زدن به ایران و ایرانی است، دست دوستی دراز کند و فریب لبخند زهرآگین دشمن را که همین امروز

با خنجری زهرآلود در دست وی همراه است،
بخورد؟!»^(۱)

عاشورا، محصولِ تعطیلیِ فریضه امر به معروف و نهی از منکر

دو صفی که در کربلا ایستاده‌اند تا یکی در اوج شقاوت و دیگری در بلندای طهارت، حادثه عاشورا را در تاریخ بشر بی‌آفرینند، با فریضه امر به معروف و نهی از منکر از هم جدا و ممتاز می‌شوند.

از آنگاه که حسین علیه السلام حرکت را آغاز کرد تا به کربلا برسد همواره بر احیاء امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اهداف اصلی قیام خود اشارت فرمود. در واقع عاشورا، نتیجه طبیعی تعطیلی فریضه و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شوریدن در برابر منکرات و تشویق و تحریص به معروف‌هاست.

ابوذر که از دست درازی عوامل حکومتی در بیت‌المال مسلمین و ثروتهای بادآورده عده‌ای معدود به فریاد آمده است از مدینه به شام و مجدداً از شام به مدینه و از مدینه به ربه تبعید می‌شود تا دیگران زبان در کام گیرند و از کنار منکرانی که به سرعت در حال افزایش در جامعه‌ی اسلامی است بگذرند و سر به سلامت داشته باشند. و چه رسا و زیبا، مولی الموحدین علی علیه السلام در بدرقه ابوذر، حال او را به عنوان ناهی از منکر و حال مرتکبین منکر را بیان می‌فرماید:

«ای ابوذر، تو به خاطر خدا خشم کردی، پس به همان کس که به خاطرش خشم کردی امیدوار باش. این مردم به خاطر دنیاشان از تو ترسیدند ولی تو به خاطر دینت از آنها ترس داری که مبادا بواسطه سازش با آنها و

ملایمت در برابر آنان، به دین تو لطمه وارد شود. پس آنچه را که آنها برایش در ترسند (دنیایشان) به خودشان واگذار و از آنچه از آنان بر خود می ترسی (دینت) مواظبت نما. چقدر آنها محتاجند به آنچه از آن منعشان می کردی، و چقدر تو به آنچه که آنها از آن (دنیا) تو را منع می کردند بی نیازی! و بزودی می یابی که چه کس فردا برنده سود است و چه کسی بیشتر مورد حسد قرار می گیرد... آرامش خود را تنها در حق جستجو کن و غیر از باطل چیزی تو را به وحشت نیفکند. اگر دنیای آنها را پذیرفته بودی تو را دوست می داشتند و اگر به دنیا و مادیاتی که در اختیار آنهاست نظر می داشتی و چیزی از آن قبول می کردی با تو کنار می آمدند و تو را به سختی نمی افکندند»^(۱).

تعطیلی نهی از منکر و امر به معروف نه از زمان عثمان آغاز شد که از زمان رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام پدیدار گشت. هر چند هنوز پرتو چراغی که رسول خدا برافروخته بود، گرچه به سوسویی، جامعه را روشن می ساخت و هر از چند گاهی زبانی به گفتن و دستی به قبضه شمشیر می رفت که اگر کج شوید راستان می کنیم، اما اساس منکرات که غصب ولایت مسلمین بود چون معروفی معرفی گشته بود و ریشه خبیث، شاخ و برگش همه منکر است. فدک که غصب شد منکر دیگری بود که ممانعت از آن نشد. به زهرای مرضیه سلام الله علیه جسارت شد و جسارت کننده پرخاشی ندید. اینها منکرهای اساسی بودند که شالوده پاکی که رسول خدا بنا نهاده بود بسوی نادرستی چرخاند. تبعیدی های مادام العمر توسط

رسول خدا که در زمان عثمان بازگشتند منکری بود، که اگرچه معترضینی داشت، اما چون همگانی نبود، پایدار شد و منشأ مفاسد و منکراتی شد که متأسفانه دامن جامعه را به سرعت آلوده کرد. بازگشت مفسدین و بدکاران و بدفکران و معاندان با اسلام و سنت نبوی و تصاحب امکانات جامعه‌ی اسلامی توسط آنان، منکری است بزرگ که خواص و عوام نسبت به آن بایستی حساس باشند و زبان سرخ در کام و سری نترس و شمشیری بران و تدبیر در بکارگیری آنها لازم است تا ریشه منکر خشک شود.

اگر فریضه نهدی از منکر با توجیهاات بی اساس تعطیل نشده بود نه انحراف سقیفه رخ می داد و نه انحراف تا آن جاکشیده می شد که عاشورا بوقوع پیوندد. طبع فساد، سرایت سریع است و نفوس بشری آماده دریافت آنست. حال اگر دستی، سیاستی و دشمنی با برنامه به اشاعه آن پردازد سرعت رواج آن بسیار بیشتر خواهد شد و دامن جامعه را سریعاً خواهد گرفت؛ بویژه اگر غفلت، گریبان خودی ها را بگیرد و مجذوب و مرعوب تبلیغات گسترده آن دستها و سیاستها و دشمنها قرار گیرند.

آماج اولیه و اصلی فساد، نسل جوان است، چراکه درون و برون او آماده تر است همانطور که برای پذیرش هدایت و تهذیب آماده تر است تا کدام - هدایت و تهذیب یا فساد و زشتی - در دسترس او قرار گیرد و او را جذب خود سازد.

نسل جوان عقبه نظام اسلامی است و منکرات سازمان یافته و برنامه ریزی شده این عقبه را مطمع تهاجم و بمباران خود قرار داده است تا اسلام از انرژی عظیم خیل جوانان خود محروم بماند و آنگاه بی زحمت و رنج، گنج، نصیب دشمنان در حسرت مانده شود.

چاره کار را خدای تبارک و تعالی در فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است. امر به معروف و نهی از منکر یک حضور دائمی و یک

مراقبت و حساسیت عاقلانه و عاشقانه و یک تذکر مستمر است بر پایداری و تعمیق معروف‌ها و ازاله و نابودی منکرات. نه معروف‌ها در اسلام ناشناخته است و نه منکرها، عقولِ سالم حتی در توده مردم براحتی آنها را بازمی‌شناسند. احیاء این فریضه، بر محرمانِ اسلام و نظام اسلامی واجب است. آنانکه دلشان در هوای اسلام می‌تپد و مرزها و قداست‌ها و ارزشها برایشان از خودشان وزن و فرزند و مقام و مالشان عزیزتر است. «بابی انت و امی و مالی و ولدی و نفسی یا ابا عبدالله».

خُرده‌گیران و معاندان و کینه‌داران، کجا با طهارت جامعه و پایداری قداست‌ها به آشتی می‌نشینند؟! آنان تا دین مردم را، که هستی و عزت دنیا و راحت و سر بلندی آخرت آنان است، از آنها نگیرند آرام نمی‌نشینند.

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»^(۱) و هرگز یهودان و نصاری از تو راضی نمی‌شوند تا آنکه دین آنان را پیروی کنی.

منافقان که مدعی اصلاحند نه افساد، به صریح قرآن کریم در پی فساد در نسل و حرث مسلمین اند و چشم بیدار امام و روح سازش ناپذیر اوست که این عناد و کج اندیشی را می‌بیند و فریاد سر می‌دهد که: تا من هستم نمی‌گذارم منافقان دین این ملت را از آنان بگیرند.

امروز که حسین علیه السلام در راه کوفه است تا قلیل مردان پایداری بر قداست دین و قرآن و اهل بیت علیهم السلام را در برابر مرزشکنان و جداکنندگان اهل بیت علیهم السلام از قرآن، بیاراید و کربلا را قربانگاه عشق به دین و دینداری ولایی سازد، اصل حرکت خود را نجات اسلام از دست منافقان کور دل و کینه‌ورزان اموی معرفی می‌کند. عاشورا، امتداد دو جریان است از صدر اسلام، جریانی منافقانه که

ظهورش در رحلت رسول الله ﷺ، رخ نمود و بتدریج به تغییر و تبدیل جامعه نبوی دست گشود و اینک در کربلا، توده‌های فریب خورده را به صف کرده است تا نقشه خود را با هدم کامل اهل بیت علیهم السلام به انتها برَد. و جریانی که صادقانه و عاشقانه به اسلام ناب دل بست و لحظه‌ای و قدمی از دستور خدا و رسول او پای پس نکشید.

عاشورا، در منظر حسین علیهِ السلام نه پایان است و نه آغاز، واقعه‌ای است محصول علت‌های تاریخی خود و قطعه‌ای است مشحون از عبرت برای بعد از خود. عاشورا در منظر حسین علیهِ السلام معلول ترک نهی از منکر و امر به معروف است و خود با تمام موجودی به احیاء آن قیام نموده است و خطبه‌ها و رجزها و گشودن شناسنامه‌ها از سوی او و یارانش همه نهی از منکرست و امر به معروف، لیک عبرت اینجاست که اگرچه شهادت مظلومانه حسین علیهِ السلام و یارانش و اسارت مظلومانه خاندانش، منکرها را رسوا و معروف‌ها را نمایاند و زنده کرد، اما اگر آب از سرچشمه گل آلود شود باید نابودی مزرعه را انتظار داشت. آنگاه که باید خواص به وظیفه خود در قبال منکرها عمل کنند، نکنند، به هر توجیهی که بوده باشد، و منکرات با سازماندهی و برنامه‌ریزی دقیق و دست‌های پنهان و آشکار، طهارت جامعه را شکار کند، کار آیی نهی از منکر و امر به معروف به قیام و شهادت و اسارت مظلومانه محدود می‌شود و بیداری امت و برگشت دوباره پاکی‌ها، چه سنگین و جبران ناپذیر و مصیب‌بار می‌گردد.

صحرای رنگین کربلا و بدنهای قطعه قطعه شده و سرهای عزیزان پیامبر خدا بر نیزه‌ها و خیمه‌های سوخته و گوشه‌های پاره و بدنهای تازیانه خورده و موهای سفید شده زینب و پشت خمیده امام سجاد علیهِ السلام، خرابه‌های شام، تازیانه و لب‌های مبارک حسین علیهِ السلام، هلله و شادمانی مردم کوفه و شام، جسارت به خاندان عصمت و طهارت و ... مصیبت سنگین ترک امر به معروف و نهی از منکر را ترسیم می‌کنند و چه عبرت ارزشمندی، اگر دیدگان دل باز باشند.

حضرت حسین علیه السلام در وصیت نامه خود به محمد بن حنفیه هدف قیام خود را چنین عنوان می فرماید:

«ارید أن امر بالمعروف و أنہی عن المنکر و

أسیر بسیرة جدی و أبی علی بن ابیطالب».

آنجا که سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام، که اساس هدایت اسلام و معرفت دینی و حکومت الهی است، در معرض بدعتها و تحریفها و تفسیرها و تأویلهای قرار می گیرد باید حسین علیه السلام بپا خیزد و ارکان هدایت را به منزل خود باز گرداند.

در نامه ای که حضرت به مردم بصره می نگارند تأکید بر این مطلب می فرماید:

شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم

زیرا در شرایطی هستیم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از

میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است.

امام حسین علیه السلام پس از ورود به کربلا در اولین خطبه خود، وضعیت جامعه

و انحرافات آن را بخوبی ترسیم و وظیفه خود را در چنین وضعیتی و تکلیف

پیروان خود را در کربلاهای مکرر مشخص می فرماید:

«اما بعد، پیش آمد ما همین است که می بینید. جداً

اوضاع زمان دگرگون گردیده، زشتیها آشکار و نیکیها و

فضیلتها از محیط ما رخت بر بسته است. از فضایل انسانی

باقی نمانده است مگر اندکی مانند قطرات ته مانده

ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلت باری بسر

می برند که نه به حق عمل و نه از باطل روگردانی

می شود. شایسته است که در چنین محیط ننگینی،

شخص با ایمان با فضیلت، فداکاری و جانبازی کند و

بسوی فیض دیدار رب بشتابد».

و چنین است که اوضاع زمان دگرگونه می‌شود. اگر فریضه‌اساسی امر به معروف و نهی از منکر به توجیحات بی‌اساس خواص، تعطیل نشده بود کجا فضیلتها از جامعه رخت برمی‌بست و رذایل آشکار و گسترش می‌یافت؟ از رحلت پیامبر اکرم تا کربلا، پنجاه سال گذشته است و جامعه اندک اندک بسوی دگرگون شدن رهسپرده است و اینک فرزند پیامبر را در حلقه‌ محاصره نامردان رذل قرار داده تا آن قطرات ته مانده‌ ظرف آب راه هم در عاشورای سوزان کربلا، محو کند.

«آنچه که جامعه ما را فاسد می‌کند، غرق شدن در شهوات و از دست دادن روح تقوی و فداکاری است. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلت‌های اصلی انقلاب زنده بماند. دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط فساد و فحشاء سعی می‌کند جوانهای ما را از دست ما بگیرد. کاری که از لحاظ فرهنگی دشمن می‌کند نه تنها یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شیخون فرهنگی، یک غارت فرهنگی و یک قتل عام فرهنگی است.

امروز دشمن دارد این کار را با ما می‌کند. چه کسی می‌تواند از این فضیلتها دفاع کند؟ آن جوان مؤمنی که دل به دنیا و منافع شخصی نبسته است. او می‌تواند بایستد و از فضیلتها دفاع بکند ... همه باید امر به معروف و نهی از منکر بکنند ... امروز امر به معروف و نهی از

منکر، هم مسئولیت شرعی و هم مسئولیت انقلابی و سیاسی شماست ... شما جوانها باید دائم در صحنه باشید. باید بطور دائم نشان بدهید که جمهوری اسلامی آسیب ناپذیر است. نیروی مؤمن و بسیج و نیروهای حزب الله در سراسر کشور و همه احاد مؤمن در این کشور باید کاری بکنند که امید آمریکا و صهیونیستها و بقیه قدرتهای دشمن از جمهوری اسلامی به کلی قطع شود».^(۱)

عاشورا، محصولِ رواجِ فساد و گناه و بی بند و باری در جامعه و سستی ایمان

نوشته‌اند که بلعم باعورا، که مردی دانشمند و مستجاب‌الدعوه بود، به تحریک عواملِ فرعون بر آن شد تا علیرغم آگاهی خود به حَقانیت حضرت موسی و بطلان فرعون، موسی و یارانش را نفرین کند. چون امکان آن را نیافت و خدای متعال زبانِ نفرین را در کام او خشکاند؛ فرعونیان را چنین راه نمود که دختران زیبا را بیآریند و به میان لشکریان و قوم موسی بفرستند. چون فساد رایج شود، موسی توان ایستادگی و مبارزه را از دست خواهد داد.

در تاریخ آمده است که چون صلیبیان از دست یابی به اندلس اسپانیا نامید شدند و مدافعان مسلمان شهر و جوانان مؤمن را چون کوهی استوار در برابر تهاجمات خود یافتند، یکبار دیگر شیوهٔ بلعم باعورا را اجرا کردند. تهاجمی گسترده به ایمان جوانان را آغاز نمودند. از یکسو شراب را به وفور وارد کردند و آن را مجاناً توزیع نمودند و از دیگر سوی دختران مسیحی را به فریب جوانان مسلمان مشغول ساختند، چندی نگذشت که بی‌نیاز به جنگ، شهر را گشودند و دروازهٔ مسلمانان به اروپا را بستند.

اینها نمونه‌های مشهور داستانند و بی‌گمان موارد استفاده از شیوهٔ رواج فساد برای سست کردن باورها و ایمان مدافعان طریقِ هدایت، بسیارند.

در معیارهای امروزی، بلعم باعوراها، اهل تشخیصند و اهل علم و معرفت و اهل قلم و فکر که می‌دانند حق کجاست و باطل کیست، لکن یا مرعوبند و یا

مجنذب و بهر کدام که آلوده باشند نتیجه یکی است و آن کمک به باطل است و فریب کاری و دورویی برای نشانیدن شتر قدرت و حکومت و ثروت بر درب خانه ستمکاران و مستکبرین.

فساد و گناه در هر زمینه‌ای ممکن است شیوع پیدا کند. فساد اداری، فساد مالی، فساد سیاسی، لکن آنچه اساس همه فسادها قرار می‌گیرد و بیشترین نتیجه را در جیب دشمن می‌ریزد، شکستن مرز بین زن و مرد یا شهوات و فساد جنسی است که بلعم باعورای آن زمان و بلعم‌های این دوره به آن حکم داده و می‌دهند. سنگر حجاب اگر هدف قرار می‌گیرد بهمین خاطر است. مرز بین زن و مرد اگر مورد هجوم واقع می‌شود بدین سبب است. هر آنچه که ایمان دینی و باورهای ارزشی را تقویت می‌کند باید در هجوم گسترده فرهنگی رنگ و بام آرام پای‌های مستحکم ایمان جامعه متزلزل شود تا موربانه فساد چارچوب ایمان را از هم بگسلد.

آنگاه که عثمان بر اریکه قدرت بواسطه توطئه شورا نشست، سران اموی از تبعید به مسند ولایات بازگشتند و بی‌بندوباری توسط آنان رایج شد و کسی یارای اعتراض به آنان را که از قوم و خویش خلیفه بودند، نداشت. آنگاه که ولید شراب خورده با اصرار امام علی علیه السلام به مدینه فرا خوانده شد، کسی حاضر به اجرای حکم الهی و بدست گرفتن شلاق مجازات و نواختن بر بدن آن فاسد مفسد نشد. علی علیه السلام بود که شلاق برگرفت و بی‌محابا به اجرای حد پرداخت و آنگاه که فرزند عمر از مرگ پدر در عصیان شد و دختر فیروز را به کشت، به خاطر فرزند خلیفه دوم بودن از تعقیب عثمان در امان ماند اما خشم علی علیه السلام و پی‌گیری او در قصاص، عبیدالله ابن عمر را متواری ساخت تا آنگاه که معاویه علم عصیان برداشت و او به معاویه پیوست. چرا علی علیه السلام اینگونه در اجرای حدود الهی بی‌تاب است؟ چرا، آنگاه که یکی از دوستان او واقعی‌اش خلافتی مرتکب شد و به مال مردم دست انداخت، توصیه‌ها را گوش نداد و انگشتان او را

قطع کرد؟ برای اینکه تعطیلی حکم خدا یعنی رواج فساد، یعنی شیوع گناه، یعنی سستی ایمان جامعه و این چنین جامعه‌ای همان جامعه‌ی جاهلیت است اگرچه نام اسلام بر آن باشد. چنین جامعه‌ای تاریک است اگرچه نام مدنیت بر آن نهاده باشند.

علی علیه السلام در مدّت زمامداری کوتاهش، شلاق بدست در بازار کوفه می‌گردد تا کسی را یارای ستم به دیگری نباشد. جامعه‌ی اسلامی و والی آن کوچکترین فساد را تحمل نمی‌کنند و از اجرای حدود الهی روی بر نمی‌تابند.

علی علیه السلام در جنگ صفین به پیشنهاد پیر مردی که می‌گفت: شما به عراق برگرد و امیر عراق باش و ما به شام و شام از آن ما باشد و به هم تعرض نکنیم تا خون مسلمانی ریخته نشود، چنین پاسخ فرمود:

«من دربارهٔ این جنگ بسیار فکر کردم. شب‌ها را به بیداری بسر بردم و سر و ته آن را ملاحظه نمودم، بالاخره خود را بر سر دو راهی جنگ و کفر یافتم و جنگ را بر کفر ترجیح دادم. زیرا خداوند از اولیاء خود (خواص) راضی و خشنود نخواهد گردید آنگاه که در روی زمین معصیت شود و آنان مَهر سکوت بر لب بزنند و به وضع موجود منقاد بوده و دست از امر به معروف و نهی از منکر بردارند. پس جنگ با اینها (معاویه و سپاهیان) را آسانتر از تحمل زنجیرهای جهنم یافتم».^(۱)

فساد و فحشاء که رایج شد باید سر حسین و یارانش بر نی شود و زنان و کودکان بر استرهای برهنه، سرگردان کوچه و بازار شوند. شراب خواری، که

در دارالخلافة باب شد و دست اندازی به بیت المال، که از اختیارات حاکم و والیان او گردید و زن بارگی و سگ بازی، که سگه روزگشت، چه کسانی برای دفاع از کیان اسلام ناب محمدی ﷺ حاضر می شوند؟ آنکس که دامن به شهوت آلود کجا توان فدا کردن جان برای خدا دارد؟

حدود خدا، برای از بین بردن علفهای هرز است تا حیات طیب انسانها در خطر واقع نشود، وقتی این حدود زیر پا و پشت سر انداخته شد حیاتی برای انسانها نمی ماند و این میوه چینان گشاده دست صدر نشین اند که میوه ایمان مردم را در سفره گسترده گناه خویش می چینند و عیش و نوش خود را در تساهل مذهبی و اباحه گری جوانان تداوم می دهند.

سیاست تسامح و تساهل عثمان، گناهکاران و سوء پیشینه داران را بر جان و مال مردم مسلط کرد و معاویه و مروان و عمر بن عاص و یزید و مشاوران مسیحی و یهودی کاخ سبز دمشق با اعطاء آزادی از حدود الهی! چشمها را به کیسه های زر و دامنهارا به شهوات و دلها را به امارت اسیر نمودند. فساق و فجّار از تعقیب مصون ماندند؛ که والیان خود از آنان بودند؛ و مؤمنان باکوچکترین اعتراض در بند شدند و زبانشان بریده شد یا حلقومشان، که اینان مخالف خلیفه اند!! و قلمها به آنان تاختند که اینان اسلام را خشن معرفی می کنند!!

مگر معاویه و یزید برای رواج فساد و تعطیلی حدود الهی و مدنی که می گسترند، توجیهی ارائه نمی کردند؟ و دلایلی بیان نمی نمودند؟ مگر زبانداران و قلم داران و گروههایی برای نشر اکاذیب بنام حقایق و تکذیب حقایق برای موجه جلوه دادن اکاذیب به سراسر بلاد مسلمین گسیل نمی نمودند؟ و اسلام خود را، اسلام رحمت و چشم پوشی و مدارا نشان نمی دادند؟ و در پناه همین اسلام گناه رواج نیافت و فساد دامن نگسترده؟!

آنگاه که امام حسین علیه السلام در کربلا به لقمه های حرامی اشاره کرد که در باطن آن مردم خوار و خود فروخته و دین وانهاد، چنان اثر کرده که گوش

شنوای حق را در آنان بسته است، در واقع نمایند که فساد و گناه با ایمانِ صف مقابل چه کرده است. فهماند که اگر به شکستن مرزهای الهی و رواج فساد و شهوات و گناه، حساسیت لازم از سوی خواص و عوام مردم نشان داده نشود چه سر نوشت شومی، در انتظار جامعه خواهد بود. وقتی حمیت و غیرت و حساسیت دینی در اثر گناه رخت بر بست چه کسی از مرزهای حریم الهی و عقیده آسمانی دفاع خواهد کرد؟ حسین علیه السلام، همان زمان که از سوی ولید بن عتبه فرماندار مدینه دعوت به بیعت با یزید شد، خطاب به او پرده از فساد گسترده یزید برداشت و وظیفه خود را در چنین شرایطی تبیین کرد:

«این مردی که تواز من توقع بیعت به او را داری (یزید)، مردی است شراب خوار که دستش به خون افراد بیگناه آلوده گردیده، او شخصی است که حریم دستورات را در هم شکسته و علناً و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می‌گردد. روا نیست مثل من با مثل او بیعت کند.»

و در راه کربلا، در منزل بیضه، مردم را مخاطب ساخت و اعلام نمود که:

«مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده‌اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده و فئی را (که مختص به خاندان پیامبر است) به خود اختصاص داده‌اند. حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده‌اند و من به هدایت جامعه مسلمانان و قیام علیه این همه فساد و مفسدین که دین جدم را تغییر داده‌اند از دیگران شایسته‌ترم.»

اسلام با ایمانهای ناب پیش می‌رود. ولایت و رهبری با جانهای پاک و

و جدانهای بیدار و دل‌های بصیر، اطاعت می‌شود. گناه و فساد و فحشاء و زشتیها، اسلام را وارونه و ولایت و رهبری آن را خانه‌نشین و یا بر دار و یا بر تیغ می‌کند و دشمن که جز این قصد و برنامه‌ای ندارد به گستردن فساد و گناه در جامعه‌ی اسلامی پای می‌فشرد و راههایی برمی‌گزیند و عواملی را در درون جامعه می‌یابد و حمایت می‌کند که بهتر به این مقصود برسد. و جوانان که عقبه‌ی سپاه اسلامند و گردانندگان نظام دینی در آینده‌ای نه چندان دور، بیش از سایر اقشار مدّ نظرند و در خط اول هجوم فساد و بی‌بند و باری و ابتذال قرار دارند.

دشمن، سپاه محمد ﷺ را در جنگ هشت ساله دیده‌است، عملیات کربلاها و بدر و رمضان و الفجرها را دیده‌است، مقاومت آزادگان را در زندانهای بعث مشاهده کرده‌است، بدرقه‌ی مادران و پدران و همسران را از رزمندگان و میوه‌های دلشان دیده‌است، تلاش بی‌وقفه‌ی دلاوران میدانهای بازسازی و سازندگی و بی‌توقعی و گمنامی آنان را و هوشیاری و ایثار سربازان گمنام اطلاعات و پابرهنگان مخلص ثبت نام کرده در دفتر معرفت الهی یعنی بسیجیان را دیده‌است، اینها اغلب نوجوانند و جوان، و یافته‌است که باید آنان را بمباران میکروبی کند و چه میکروبی‌گشونده‌تر و مؤثرتر از فساد و گناه؟ چه گازی در انتشار و فلج‌کنندگی، سریع‌تر و فلج‌کننده‌تر از فحشاء و منکر است؟

در این بمباران، نوجوانان و جوانان، قلّه‌های فتح شده در جهاد اصغر و اکبر را یکی پس از دیگری و می‌نهند و دشمن سنگر به سنگر پیش می‌آید تا آنگاه که پایتخت وجود آنان یعنی دل و ایمانشان، را تسخیر کند و خود را بر آنها تحمیل نماید.

سر حسین علیه السلام بر نیزه‌های گناه شده؛ یاران وفادار و مظلوم او از دم شمشیرهای فساد گذرانده شدند؛ زنان و فرزندان آنان در مرزهای شکسته شده حریم حلال و حرام خدا به اسارت گردانده شدند؛ مردم گناهکار و آلوده، جشن شادمانی در شهادت حسین علیه السلام و اسارت خاندان او بر پا کردند. و این عبرت

دیگری است از عبرت‌های عاشورا برای مردمی که عبرت پذیرند و سؤالی است از آنان و خواص که ساده اندیشی تا کجا؟

«اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهور و رؤسای جمهوری ما بعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان آن است که نگذارند این دستگاه‌های خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات بر خلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آنها واجب است و از آزادی‌های مخرب باید جلوگیری شود و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالفت با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می‌باشند و مردم و جوانان حزب‌اللّٰهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه‌های مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند خودشان مکلف به جلوگیری

هستند»^(۱)

«عقبه مادر مبارزه ملت ایران با قلدری استکبار جهانی عبارت از فرهنگ ما بود. منطقه عقبه ما عبارت از اخلاق اسلامی، توکل به خدا، ایمان و علاقه به اسلام بود. آن مادری که چهار پسرش شهید شده است می‌گوید من برای اسلام آنها را دادم و از شهادت آنها راضی است ... دشمن اینها را دید و تحلیل کرد. فهمید این ملت عقبه‌ای دارد و تا آن عقبه هست این ملت را به محاصره اقتصادی و نظامی و چیزهای دیگر نمی‌شود به زانو درآورد. باید آن عقبه را بمباران کرد. باید فرهنگ، اخلاق، ایمان، ایثار، اعتقاد به دین، اعتقاد به رهبری، اعتقاد به قرآن و جهاد و شهادت او را از بین برد. لذا شروع کردند ...

یکی از راههای تهاجم فرهنگی این بود که سعی کنند مؤمن را، از پای بندیهای متعصبانه به ایمان که همان چیزی است که یک تمدن را نگهدارنده منصرف کنند. همان کاری که در قرنهای گذشته در اندلس کردند. جوانها را ریختند در عالم فساد، شهوترانی و میگساری، اینکارها در حال حاضر دارد انجام می‌گیرد...

کسی به یکی گفت: چه می‌کنی؟ جواب داد
 دُهل می‌زنم. گفت: چرا صدای آن در نمی‌آید.
 گفت: صدایش فردا در می‌آید! اگر شما ملت و
 عناصر فرهنگی بیدار نباشید خدای نخواسته
 صدای فرو ریختن ارزشهای معنوی که ناشی از
 تهاجم پنهانی و زیرکانه دشمن است هنگامی
 در می‌آید که دیگر قابل علاج نیست. اگر جوان
 جبهه رفته ما را محاصره کردند، اول یک ویدئو
 به او دادند، بعد وسیله تماشای فیلم‌های جنسی
 و قیح را به او دادند و شهوات او را تحریک
 کردند و بعد هم او را به چند مجلس کشاندند،
 آنوقت ما چه باید بکنیم؟ اینکه کسی بتواند
 جوانی را در اوج نیروی جوانی فاسد کند مشکل
 نیست بخصوص اگر مفسدین تشکیلاتی هم
 داشته باشند. الان دشمن دارد اینکار را
 می‌کند».^(۱)

عاشورا، نتیجه ظهور و بارور شدن انگیزه‌های مختلف در صف مسلمانان

عاشورا، نقش دیگری نیز در پرده خود دارد. این نقش یک روزه و در کربلا تصویر نشد بلکه از آنگاه که رسول خدا ﷺ ندای توحید سر داد و به اذن الهی، مردم را به اسلام فرا خواند، صورت این نقش در تاریخ اسلام شکل گرفت و اینک در کربلا کامل می‌گردد.

دو تجربه را در دوران حکومت دهساله رسول خدا ﷺ در مدینه مشاهده می‌کنیم؛ یکی تجمع افراد و جمعیت‌ها با انگیزه‌های مختلف در مقابله با اسلام که نمونه بارز آن در جنگ احزاب رخ نمود، و بهمین خاطر این جنگ، بنام احزاب نامیده شد که تمامی عناصر و گروه‌های شرک برای نابود کردن اسلام و پیامبر عظیم‌الشان آن‌گرد هم آمدند و جنگ بین تمامی کفر و تمامی اسلام را رقم زدند. و تجربه دیگر، در پیروزی اسلام و استقرار نظام حکومت نبوی است که افرادی با انگیزه‌های مختلف در دایره اسلام وارد شدند و علی‌الظاهر به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند. ایمانی که بایستی در صحنه‌های آزمون، چند و چون خود را نشان می‌داد. بعد از فتح مکه، ابوسفیان و خاندان او را، که از هیچ دشمنی نسبت به اسلام و رسول خدا ﷺ و مؤمنان فروگذار ننموده بودند در کسوت مسلمانی می‌بینیم، و بسیارند آنها که با نیت‌ها و انگیزه‌های غیر ناب قدم در دایره اسلام نهادند و مترصد ماندند تا از غفلت‌ها و سهل‌انگاری‌ها، بهره خود گیرند و به اسم اسلام، آرزوهای خود برآورند. تعبیر «منافق» شاید روشن‌ترین

تعبیری باشد که خداوند تبارک و تعالی بر این گروه نهاده است. و نفاق را درجاتی است فوق درجات چنانچه ظلمت‌هایی است فوق ظلمات و در رقیق‌ترین و خطرناک‌ترین شکل خود سالها چون بذری در سرزمین اسلامی نهان می‌ماند تا در فرصت مساعد سر برآرد.

عترت و ولایت که از قرآن جدا شد و غاصبانِ غدیر، بی‌آنکه تناسبی بین آنان و غدیر باشد، خلافت را خرقه‌ای کردند بر اندام خود، فرصت برای رویدن تخمهای نفاق فراهم آمد و نفوس غیر مهذب و انگیزه‌های غیرالهی از هر سوی سر بر آوردند. آنچه از بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دیده شد تجربه دوم است چراکه اسلام در رویارویی با کفر و شرک پیروز بود و آنچه نظام دینی را تهدید می‌کرد؛ باورهای غیر ناب بود که در صحنه‌های آزمون سخت، در پی نام و نان، ایمان به بهای اندک می‌فروشدند. بعد از رسول خداست که مسلمانان در غربال آزمون‌های خداوند بهم زده می‌شوند آنچنان که همه فرو می‌ریزند الا قلیلی!!

اسلام هم در مواجهه با دشمنان بیرون، مواجه با جبهه متحدی از انگیزه‌های متفاوت است که در هدف نابودی و انزوای دین گرد هم آمده‌اند و هم در درون خود، مواجه با افراد و گروهها و جمعیت‌هایی است که با باورهای مختلف پیرامون اسلام گرد آمده‌اند و آنچه اسلام را تهدید می‌کند این است نه آن. چراکه طبیعت دشمنان در کینه‌ورزی با دین خدا و حکومت دینی، اتحاد و اتفاق است برای حصول به منافع مشترک و همین جبهه متحد را اگر رخنه‌ای به داخل کشور اسلامی و معرفت و ایمان مردم نباشد، توفیقی حاصل نخواهد شد. رخدادها و حوادث که از نفوس غیر مهذب و ناباب بارور می‌شوند، تخم تفرقه را در میان امت اسلامی به ثمر می‌نشانند و طبایع مختلف که هر یک به سودایی گرد اسلام جمع شده‌اند، شقه شقه شده هر کدام به سویی می‌روند و «کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ». معاویه و عمرو عاص کاری نکردند جز آنکه انگیزه‌های آلوده و آماده را بسوی خود جذب نمودند و امت اسلام را دو نیم نمودند، نیمی

گرداگرد علی علیه السلام و نیم دیگر اطراف آنها، آن نیم مانده پیرامون علی علیه السلام نیز در آزمونهای جمل و صفین و نهر و آن تکه تکه شدند و آنچه در غربال دوران کوتاه حکومت علی علیه السلام ماند در دوران امام حسن مجتبی علیه السلام فرو ریخت و در عاشورا به ۷۲ نفر رسید که بر سر بیعت خود ماندند و ایمان ناب و یقین شگفت‌انگیز خود را در سرهای بریده و برنی شده به عالم و عالمیان نمایانند. در کربلا، حاصل همه انگیزه‌های متفاوت را در صف مقابل می‌یابیم. اخلاص و وجه تمایز صف حسین و یاران او از صف مقابل است. اینان تنها برای رضایت خدا و اجرای حدود او گرد آمده‌اند و سر به تیغ می‌دهند اما دست به ذلت، هرگز. آن صف که پدرانشان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انگیزه جمع غنایم به میدان می‌رفتند و در زمان علی علیه السلام به درهم و دینار معاویه، دین فروختند، امروز هم به زرنشان یزید و والی فاسق او، ابن زیاد، و یا به تهدید جان، گرد عمر سعد آمده‌اند تا ته مانده ایمان خود را در گرمای کربلا ذوب کنند. عده‌ای به انگیزه انتقام پدران و برادرانشان که در میدانهای جهاد بدست علی علیه السلام و مؤمنان بدرک واصل شده‌اند به کربلا آمده‌اند. گروهی به انگیزه درهم و دینار و غارت و غنایم، گروهی به سودای مسند و امارت، جمعی به عادت جاهلیت قبیلگی و قوم و خویشی به دنبال سرکرده خود آمده‌اند، دسته‌ای تازه به دوران رسیده و زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را نادیده و گرفتار شبهه‌های زیرکانه مزدوران دمشق شده به سودای یاری خلیفه و سرکوب دشمن خارجی! و گروهی ره‌گم کرده در وادی ایمان و زمام خود به شیطانها سپرده به نیت اجر و ثواب الهی!!؛ چه صف عجیب و غریبی؟ عناد و نفاق و طمع و جهالت و تحجّر و ساده لوحی و حماقت و غفلت و عصبیت از درون مسلمانان سر بر آورده و در صف واحد در کربلا ایستاده است و قصد جان و مال و حریم و حرم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نموده است.

دنیای اسلام این درد را به کجا برد که آسیب‌ها همواره از خود او بر او وارد

شده است و کربلا اوج این خسارت است؟

دنیای اسلام این فریاد را کجا سر دهد که آنچه بر حرم رسول الله وارد شد از خودی‌ها بود؟ خودی‌هایی که ایمانشان را به اطاعت، راسخ و پایدار نساختند! خودی‌هایی که کردارشان با اخلاص جلانیافت! خودی‌هایی که دشمن شناس نبودند! خودی‌هایی که مواضعشان به کیسه زری یا حکم ولایتی یا تفسیر آلوده‌ای تغییر می‌یافت! خودی‌هایی که تحت القاء و تأثیر نفوذی‌ها، با دشمنان، عطف و با دوستان خشونت، پیشه می‌ساختند!

دنیای اسلام همواره از نفوس غیر مهذب به رنج و تعب افتاده است و در کربلا، همه انگیزه‌های مختلف در قتل حسین علیه السلام به وحدت رسیده‌اند تا بزرگترین مصیبت اهل دنیا و اهل آسمانها را رقم زنند.

چه عبرتی رهگشا تر از این عبرت؟! «فاین تذهیون؟»

اگرچه دایره اسلام وسیع است و انگیزه‌ها، طبعاً مختلف، اما آنها که دایر مدار حکومتند و زمام تدبیر امت را بعهده دارند، اختلافشان و خدای نا کرده انحرافشان از قطب هدایت اسلام یعنی ولایت، اگر ذره‌ای هم باشد، به شقاق در امت می‌انجامد و زمینه برای انگیزه‌های آلوده و سوء فراهم می‌آید. آگاهی به همین نکته، مسئولان نظام را بر آن می‌دارد که در کلام و فکر و راه، دقیق و مطابق با سیره امام و رهبری عمل نمایند تا چنین زمینه‌ای پیش نیاید. علاوه بر آن، گروهها و جمعیت‌ها و افراد در چرخش روزگار و آزمایشهای الهی، ایمانشان تثبیت و یا ذوب می‌گردد، سابقه‌ها محترمند اما در دایره اخلاص و تداوم راه و استقامت ایمان، و آنان که در گردونه آزمایش، ایمانشان رنگ می‌بازد، بیکار نمی‌نشینند و به دهها حیل و ترفند روی می‌آورند تا در سایه سابقه‌ها، سهم ستانند و قدرت به چنگ آرند و باز این مسئولان نظامند که باید محک زردانند و بدان زراز مس باز شناسند و راه بر چنین بیگانه‌هایی سد نمایند. محک زرد چیست؟ جز سیره رسول الله و وحی الهی؟ جز عترت رسول

خدا و ولایت علوی؟ اگر این محک بکار می‌رفت کجا علی علیه السلام از منصب ولایت دور و خلائق از عدالت و هدایت علوی محروم می‌گشتند؟ محک زر ولایت فقیه است که تداوم راه انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام است. محک زر سیره امام راحل عظیم الشان است که عصاره آن در وصیت نامه سیاسی - الهی آن حکیم الهی به مردم رسیده است. محک زدن هم محدود به مسئولان نیست که مردم خود با داشتن این نسخه شفا بخش و سعادت آفرین و رهنمودهای خلف صالح او، محک می‌زنند و باید بزنند، گروهها را باز شناسند و انگیزه‌های متفاوت را در ورای سوابق و شخصیتها و بوق و کرناها بیابند و آنچه‌آن کنند که کربلایی مجدد بر پا نشود.

در غصب غدیر محک عوض شده بود. و انگیزه‌های مختلف امکان یافتند تا در نبود این محک الهی به میدان قدرت و حکومت بیایند و در خاموشی چراغ هدایت بکوشند. اگرچه سنت و اراده الهی بر حفظ و تداوم هدایت وجود و حضور امام معصوم قرار گرفته و آنان جز رنج و حرمان خود، بهره‌ی نجستند اما مصیبتی بزرگ و غمی جانکاه آفریدند و فقدان عزیزی که عالم وجود از اوست و راهی که سالها بر روی مشتاقان هدایت به خون آغشته ماند. شیعه کُشی، تلخی بزرگ و لگه ننگی بر دامن تاریخ است که در دوران پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام به اوج رسید و روح هر انسانی را از اینهمه قساوت و کینه و عداوت آزد.

عاشورا قربانگاه اخلاص و پایداری و وفا و استقامت در عقیده و فکر ناب است.

عاشورا مصاف پایداران در ایمان است، با مذبدین که نه اسلامشان، اسلام است و نه ایمانشان، ایمان واقعی.

عاشورا تجلی بروز انگیزه‌های مختلف و به وحدت رسیدن آنان بر علیه اسلام ناب و رهبری آن است. در عاشورا هر آنکه روزی در صف مسلمانان بود

لکن به انگیزه‌های غیرناب تلاش می‌کرد و حتی جهاد می‌نمود، تغییر مسیر داده و دست در دست زن‌باز و شراب‌خواری چون یزید نهاده و زمینه‌های آن را، آنها مهیا کردند که ولایت را کنار زدند.

«اللهم اللعن اول ظالمٍ ظلم حق محمدٍ و آل محمد و اخر تابعٍ له علی ذلک».

حضرت علی علیه السلام در نکوهش یاران بی‌وفایی که از حق و ولایت دور شده و در وادی گمراهی قدم گذاشته‌اند می‌فرماید:

«شگفتا و چگونه به شگفت نیایم از خطا و اشتباهات این فرقه‌های گوناگون که دلیلهای آنها در دینشان با یکدیگر اختلاف دارد و از سنت پیغمبری پیروی نکرده و به کردار وصیّی اقتداء نمی‌نمایند و ایمان به غیب نمی‌آورند و از زشتی خودداری نمی‌نمایند. در شبّهات رفتار نموده از خواهشهای نفس پیروی می‌کنند، معروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته‌اند و منکر و ناشایسته پیش آنها چیزی است که خودشان بد دانسته‌اند، در مشکلات پناهگاهشان خودشان هستند. و در امور پوشیده، اعتمادشان به رأیهای خودشان است. گویا پیشوای خودشان هستند و بندهای استوار و دلایل محکمه را از خودشان گرفته‌اند.»^(۱)

و در این بُرّه از زمان:

«سخنان امام همچنان در فضای میهن

اسلامی طنین افکن است و وصیتنامه آن حضرت میثاق همیشگی امام با امت محسوب می‌شود، بنابراین احاد جامعه باید کلمات امام را درست بفهمند و در آن تدبیر کنند تا در شناخت راه امام دچار اشتباه نشوند و در این میان کسانی هستند که دم از امام می‌زنند اما حاضر نیستند فکر و راه امام را بپذیرند و به آن تن بدهند، بدون تردید چنین افرادی در اشتباه بسر می‌برند»^(۱).

دومین سخنرانی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در روز عاشورا

خوارزمی می‌گوید: دومین سخنرانی امام علیه السلام - در روز عاشورا و در سرزمین کربلا - بدین صورت بود: پس از آنکه هر دو سپاه کاملاً آماده گردید و پرچمهای عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و سپاه دشمن از هر طرف دور خیمه‌های حسین بن علی را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتری در میان خویش گرفتند، حسین بن علی علیه السلام از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرادهند ولی آنها همچنان سر و صدا و هلهله می‌نمودند که حسین بن علی علیه السلام با این جملات به آرامش و سکوتشان دعوت نمود؛ **وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي ...** وای بر شما چرا گوش فرانمی‌دهید تا گفتارم را که شما را به رشد و سعادت فرامی‌خوانم بشنوید هر کس از من پیروی کند خوشبخت و سعادت‌مند است و هر کس عصیان و مخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نموده و با دستور من مخالفت می‌کنید که به گفتارم گوش فرانمی‌دهید، آری در اثر هدا‌یای حرامی که بدست شما رسیده و در اثر غذا‌های حرام و لقمه‌های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده است که خدا اینچنین بر دل‌های شما مهر زده است، وای بر شما آیا ساکت نمی‌شوید؟

چون سخن امام علیه السلام بدینجا رسید لشکریان عمر سعد همدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی‌کنند و همدیگر را وادار به استماع سخنان آن

حضرت نمودند. چون سکوت بر صفوف دشمن حاکم گردید امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در ادامه سخنانش چنین فرمود:

تَبَّالِكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَهَا... ای مردم ننگ و ذلّت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت بسوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما بکار گرفتید و آتش فتنه‌ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، بر علیه ما شعله‌ور ساختید، به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان و بر علیه پیشوایانتان بپا خاستید، بدون اینکه این دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمه حرامی از دنیا که به شما رسانیده‌اند و مختصر عیش و زندگی ذلت‌باری که چشم طمع به آن دوخته‌اید، قدری آرام، وای بر شما که روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید بدون اینکه خطایی از ما سر زده باشد و یا رأی و عقیده نادرستی از ما مشاهده کنید. آنگاه که تیغها در غلاف و دلها آرام و رأیها استوار بود، مانند ملخ از هر طرف بسوی ما روی آوردید و چون پروانه از هر سو فرو ریختید، رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته‌ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سر انداخته‌اید، از دماغ شیطان درافتاده‌اید، از گروه جنایتکاران و تحریف‌کنندگان کتاب و خاموش‌کنندگان سنن می‌باشید که فرزندان پیامبران را می‌کشید و نسل اوصیاء را از بین می‌برید. شما از لاحق‌کنندگان زنازادگان به نسب و اذیت‌کنندگان مؤمنان و فریادرس پیشوای استهزاء‌گران می‌باشید که قرآن را مورد استهزاء و مسخره خویش قرار می‌دهند.

و شما اینکه به ابن حرب و پیروانش اتکاء و اعتماد نموده و دست از یاری ما برمی‌دارید. بلی به خدا سوگند خذل و غدر از صفات بارز شما است که رگ و ریشه شما بر آن استوار، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه‌هایتان با آن مملو گردیده است. شما به آن

میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنج دیده اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش شیرین و لذت بخش باشد، لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمان خویش را پس از تأکید و محکم ساختن آن می شکنند و شما خدا را بر پیمان های خود کفیل و ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگند که همان پیمان شکنان هستید، آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه مراد بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیئات که ما به زیر بار ذلت برویم زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلت را بپذیریم ابا دارند و دامن های پاک مادران و مغزهای باغیرت و نفوس با شرافت پدران روانمی دارند که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقدم بداریم. آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن کمک دهندگان بر جهاد آماده ام.

آنگاه امام علیه السلام این اشعار را خواند:

اگر ما بر دشمن پیروز گردیم در گذشته هم پیروز بوده ایم و اگر شکست بخوریم باز هم شکست و ترس از شئون ما نیست ولی اینکه حادثی به ما رخ داده و سودی ظاهراً به دیگران رسیده است.

شتمات کنندگان ما را بگو بیدار باشید که آنان نیز مثل ما با شتمات کنندگان مواجه خواهند گردید.

که مرگ هر وقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد، در کنار درب دیگری خواهد خواباند.

آنگاه فرمود: آگاه باشید! به خدا سوگند پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که سوار بر مرکب مراد خویش گردید مگر همان اندازه که سوارکار بر اسب خویش سوار است تا اینکه آسیاب حوادث شما را بچرخاند و مانند محور و مدار سنگ آسیاب مضطربتان گرداند و این، عهد و برنامهاست که پدرم علی علیه السلام از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگو نموده است پس با همفکران خود دست بهم بدهید و تصمیم باطل خود را پس از آنکه امر بر شما روشن

گردید، دربارهٔ من اجرا کنید و مهلتم ندهید، من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل می‌کنم که اختیار هر جنبنده‌ای در ید قدرت او است و خدای من بر صراط مستقیم است.

سپس آن حضرت دستهای خود را به سوی آسمان برداشت و لشکریان عمر سعد را اینچنین نفرین نمود: خدایا قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهای (سختی) مانند سالهای یوسف بر آنان بفرست و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلت سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد، در مقابل قتل، به قتلشان برساند و در مقابل ضرب، آنان را بزند و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد زیرا که اینان ما را تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند و تویی پروردگار ما، بتو توکل کرده‌ایم و برگشت ما بسوی تو است.